

Ketabton.com

فَالْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

(سوره شعراء، آیه ۴۴)

موسی، عصای خود را بیفکند پس بی درنگ آنچه
ساحران ساخته بودند، ببلعید.

عصای موسی (ع)

یا

نقدی بر نقدها

اثر

صالحی نجف آبادی

انتشارات امیدفردا

عصای موسی (ع) یا درمان بیماری غلو

نویسنده: نعمت... صالحی نجف آبادی

صفحه آرا: لادن جوانی

حروفنگار: لیلا جوانی

چاپ اول: ۱۳۸۰

لیتوگرافی: آبرنگ

چاپ: معراج

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

نشانی: تهران - خیابان کارگر جنوبی - چهارراه لبافی نژاد - پاساژ مهستان - طبقه همکف

شماره ۱۴ تلفکس ۶۹۴۰۵۳۳

صالحی نجف آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۰۲ -

عصای موسی، یا، درمان بیماری غلو / نویسنده صالحی نجف آبادی. -

تهران: امید فردا، ۱۳۸۰. ۲۳۸ ص.

ASBN 964-5731-49-6:

۱۶۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

این کتاب دفاعیه‌ای است بر ردیه‌هایی که به کتاب "شهید جاوید" هم‌مین

نویسنده شده است.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. صالحی نجف آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۰۲ -

-- شهید جاوید -- نقد و تفسیر. ۲. واقعه کربلا،

۶۱ق. الف. صالحی، نجف آبادی، نعمت‌الله، ۱۳۰۲ -

شهید جاوید. شرح. ب. عنوان. ج. عنوان: درمان بیماری غلو. د. عنوان:

شهید جاوید.

۲۹۷/۹۵۳۴

۹۲ش ۲ص / ۴۱/۵ BP

۷۸۶-۸۰م

کتابخانه ملی ایران

فهرست

مقدمه	۱۵
نه افراط و نه تفريط	۱۹

پاسخ به آیه الله رفیعی قزوینی

درباره جفر	۲۹
درباره جامعه	۳۰
درباره مصحف فاطمه (ع)	۳۱
نظر علمای شیعه	۳۵
۱- نظر شیخ مفید	۳۶
۲- نظر سید مرتضی	۳۶
۳- نظر شیخ طوسی	۳۶
۴- نظر کراچکی	۳۶
۵- نظر محقق حلّی	۳۷
۶- نظر طبرسی	۳۷
۷- نظر ابن طاووس	۳۸
۸- نظر علامه حلّی	۳۸
۹- نظر ابن میثم	۳۸
۱۰- نظر شیخ حرّ عاملی	۳۸

۳۹	۱۱- نظر سید علی
۳۹	۱۲- نظر صاحب جواهر
۳۹	۱۳- نظر علامه مجلسی
۳۹	۱۴- نظر کاشف الغطاء
۴۰	۱۵- نظر علامه امینی
۴۰	۱۶- نظر عبداللہ جعفر
۴۰	۱۷- نظر مسلم بن عقیل
۴۰	۱۸- نظر ابوالاسود دثلی
۴۱	۱۹- نظر حُجر بن عدی
۴۲	نتیجه
۴۲	آیا امام قبل از وصول به مقام امامت باید بتمام معلومات احاطه داشته باشد؟
۴۳	۱- مخالفت با قرآن
۴۴	۲- مخالفت با سخنان علی (ع)
۴۵	۳- مخالفت با سخنان ائمه دیگر
۴۵	۴- مخالفت با سخنان علماء
۴۶	نتیجه
۴۶	آیا کتاب شهید جاوید مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد؟
۴۸	آیا آنچه عالم نامبرده نوشته اند با تشیع مطابقت دارد؟
۵۳	چند سؤال و جواب
۵۷	تذکر

پاسخ به استاد علامه طباطبائی

۷۶	نقطه ضعف ۱
۷۸	یک نکته
۷۹	نقطه ضعف ۲
۷۹	نقطه ضعف ۳
۸۱	نقطه ضعف ۴
۸۲	نقطه ضعف ۵

۸۳	نقطه ضعف ۶
۸۴	نقطه ضعف ۷
۸۵	نقطه ضعف ۸
۸۶	نقطه ضعف ۹
۸۷	نقطه ضعف ۱۰
۸۸	خلاصهٔ بحث
۹۱	یک داستان جالب

پاسخ به جناب آقای زاهدی قمی

۹۶	اشتباه ۱
۹۶	اشتباه ۲
۹۷	اشتباه ۳
۹۷	اشتباه ۴
۹۸	اشتباه ۵
۹۸	اشتباه ۶
۹۹	اشتباه ۷
۱۰۰	اشتباه ۸
۱۰۰	اشتباه ۹
۱۰۱	اشتباه ۱۰
۱۰۱	اشتباه ۱۱
۱۰۱	اشتباه ۱۲
۱۰۲	اشتباه ۱۳
۱۰۲	تبصره
۱۰۳	نتیجهٔ بحث

پاسخ به آقای محمد فاضل و آقای شهاب اشراقی

۱۰۷	خلاصهٔ فصل ۴ کتاب "پاسداران وحی"
۱۰۸	نقطه ضعف ۱

۱۰۹	نقطه ضعف ۲
۱۱۰	نقطه ضعف ۳
۱۱۲	نقطه ضعف ۴
۱۱۳	نقطه ضعف ۵
۱۱۳	نقطه ضعف ۶
۱۱۵	نقطه ضعف ۷
۱۱۶	نقطه ضعف ۸
۱۱۷	نقطه ضعف ۹
۱۲۰	نقطه ضعف ۱۰

پاسخ به آقای سید احمد زنجانی فہری

۱۲۷	نقطه ضعف ۱
۱۲۸	نقطه ضعف ۲
۱۳۰	نقطه ضعف ۳
۱۳۱	نقطه ضعف ۴
۱۳۳	نقطه ضعف ۵
۱۳۴	نقطه ضعف ۶
۱۳۴	مخالفت با قرآن
۱۳۵	مخالفت با اخبار
۱۳۵	مخالفت با توحید اسلامی
۱۳۶	نقطه ضعف ۷
۱۳۸	نقطه ضعف ۸
۱۴۰	تذکر
۱۴۱	نتیجہ بحث

پاسخ به آقای سید محمد مہدی مرتضوی

۱۴۶	اشتباه ۱
۱۴۷	اشتباه ۲

اشتباه ۳	۱۴۷
اشتباه ۴	۱۴۸
اشتباه ۵	۱۴۹
اشتباه ۶	۱۵۰
اشتباه ۷	۱۵۱
اشتباه ۸	۱۵۲
اشتباه ۹	۱۵۳

پاسخ به آقای رضا استادی

توجه	۱۶۰
آیا ادعای خود را ثابت کرده؟	۱۶۱
نقطه ضعف ۱	۱۶۱
نقطه ضعف ۲	۱۶۳
نقطه ضعف ۳	۱۶۳
نقطه ضعف ۴	۱۶۴

پاسخ به آیه‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی

مقدمه	۱۶۹
پیروی از عاطفه	۱۷۰
۱- بررسی اجمالی کتاب شهید آگاه	۱۷۱
سرگردانی نویسنده	۱۷۳
۲- اساس کتاب شهید آگاه باطل است	۱۷۵
۳- تهمتهای عجیب	۱۸۳
۴- خلط مبحث سهوی یا عمدی	۱۹۷
۵- چند سؤال از نویسنده کتاب شهید آگاه	۲۰۱
یک نکته مهم	۲۱۳
مدارک کتاب	۲۲۳

شرح حال مؤلف

نویسنده در حدود سال ۱۳۰۲ شمسی در شهر نجف آباد اصفهان متولد شد و پس از طی تحصیلات ابتدایی در سن ۱۵ سالگی جهت کسب علوم دینی به اصفهان رفت و پس از خواندن ادبیات عرب، شرح لمعه، رسائل و مکاسب را نزد حضرات آیات حاج آقا رحیم ارباب و حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی دائی خویش و نیز آقای فیاض آموخت و اوایل مرجعیت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۲۵ هـ ش به قم آمد و اولین دوره خارج فقه و اصول را نزد وی تلمذ کرد و تا پایان دوره مرجعیت ایشان از محضرش بهره مند شد و به موازات آن در درس خارج امام خمینی تا روز تبعید ایشان و نیز در درس آیت الله سید محمد داماد شرکت می کرد و همزمان به تدریس ادبیات عرب، شرح لمعه، رسائل، مکاسب، کفایه و... در زمینه های فقه و اصول می پرداخت.

از جمله کسانی که در درس وی حاضر می شدند عبارت بودند از حجج اسلام آقایان مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، محمدی گیلانی، محفوظی، حسن صانعی، لاهوتی اشکوری، ربانی املشی، موسوی یزدی و گروهی دیگر. آقای هاشمی رفسنجانی در معرفی اساتید خویش می گوید:

اساتید ما البته زیاد بودند ولی آنهایی که بیشتر روی ما تأثیر می گذاشتند یکی آقای منتظری بودند البته در سطوح بالاتر و در مقدمات مرحوم سعیدی و آقایانی که زنده هستند، صالحی نجف آبادی، آقای مشکینی، آقای مجاهد، آقای سلطانی و آقای فکور که واقعاً زاهد و مردان پاکی بودند.

(روزنامه رسالت، ۲۸ مرداد ۱۳۶۸)

۱۲ □ عصای موسی (ع)

نویسنده در علوم معقول منظومه سبزواری و قسمتی از اسفار را نزد علامه طباطبایی خوانده و سپس چند بار منظومه حکمت سبزواری را تدریس می‌کرد. پس از بی‌نیاز شدن از شرکت در درس خارج همچنان به تدریس درس سطح از قبیل رسائل، مکاسب و کفایه ادامه داد تا اینکه تدریس درس خارج و بحث‌های استدلالی و اجتهادی را آغاز کرد و مقارن با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، بحث جهاد را موضوع درس خارج خود قرار داد و طی یازده سال تدریس خارج فقه تا کنون، موضوعات ولایت فقیه، انفال، خمس، و به طور کلی منابع مالی دولت اسلامی را مورد بحث و اجتهاد قرار داد که در هر مورد نظریات بدیعی عرضه کرده است از جمله اینکه همه اقسام جهاد که در عصر رسول اکرم (ص) تشریح شده است در عصر غیبت نیز واجب است و هیچ نوعی از انواع جهاد مشروط به اذن یا امر امام معصوم نیست. مبحث ولایت فقیه نیز در کتاب مستقلى تحت عنوان «ولایت فقیه، حکومت صالحان» به چاپ رسیده است.

خط مشی سیاسی

نویسنده از آغاز نهضت امام خمینی به نهضت معظم‌له پیوست و قبل از اعلام مرجعیت امام خمینی و پس از رحلت آیت‌الله بروجردی مقلدان را به امام خمینی ارجاع می‌داد تا اینکه پس از وفات آیت‌الله حکیم، وی همراه با آیت‌الله منتظری و ده تن دیگر از مدرسین و شخصیت‌های حوزه علمیه قم در پی سؤال جمعی از طلاب مرجعیت امام خمینی را اعلام کردند و این عمل به عنوان یک جرم بزرگ در پرونده آنان در ساواک ضبط شد.

وی از همان آغاز مبارزه امام خمینی (ره) از شخصیت‌های مورد توجه و علاقه حضرت امام (ره) بود و ایشان در ذی‌الحجه ۱۳۸۰ ق اجازه تصدی امور حسبه و تصرف در وجوه شرعیه و اخذ سهمین مبارکین را کتباً به ایشان دادند که نسخه اصلی آن موجود است. نویسنده به جرم همراهی با نهضت امام خمینی مدت کوتاهی به زندان رفت و در سال ۱۳۵۲ به همراه آیت‌الله منتظری دستگیر و از نجف‌آباد به قم منتقل گردیده و تبعید شدند که نویسنده به سه سال تبعید محکوم

شرح حال مؤلف □ ۱۳

شد و سال اول را در ابهر زنجان، سال دوم را در تویسرکان و سال سوم را در مهاباد گذراند.

وی همچنین از یاران نزدیک استاد مطهری بود. شهید مطهری در مورد وی می‌گوید:

آقای صالحی از دوستان قدیمی ما هستند

(حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۲۹)

نویسنده دارای آثار ارزشمندی است که کتاب معروف ایشان به نام **شهید جاوید** است که نظریات محققانه‌ای را پیرامون قیام امام حسین بیان کرده است. ضمناً مسائل مربوط به این کتاب خود بخشی از تاریخ انقلاب اسلامی ایران محسوب می‌گردد. نویسنده در این کتاب نظریه «شیخ طوسی» و «سید مرتضی» از علمای بزرگ شیعه را در مورد قیام امام حسین، از روی اجتهاد و تحقیق پذیرفته و فلسفه این قیام را برپایی حکومت اسلامی دانسته و نسبت‌های ناروا به سالار شهیدان را همچون ادعای برخی اهل سنت در مورد اشتباه امام حسین و یا ادعای برخی اهل تشیع که گفته‌اند امام به قصد اینکه خود را به کشتن دهد حرکت کرد و... را مردود دانسته است.

علمای برجسته‌ای مانند آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی و استاد محمد تقی جعفری و استاد احمد آرام و دیگران بر کتاب **شهید جاوید** تقریبات نوشته‌اند که مبین شأن والای کتاب و شخصیت علمی نویسنده آن است و اینک از رشحات فکر و قلم همین نویسنده کتاب حاضر در اختیار خوانندگان ارجمند قرار می‌گیرد.

مقدمه مؤلف

کتاب **شهید جاوید** در زمانی نوشته شد که روی منبرها و در کتاب‌ها همه می‌گفتند و می‌نوشتند که امام حسین (ع) حرکت کرد تا خود و یارانش کشته شوند و زن و فرزندش به اسارت بروند. **شهید جاوید** هم‌آهنگ با دو عالم بزرگ شیعه یعنی سید مرتضی علم‌الهدی و شیخ طوسی - که قریب هزار سال پیش می‌زیستند - با آنچه می‌گفتند و می‌نوشتند مخالفت کرد و ندا داد که امام حسین (ع) در مرحله دوم قیام خود می‌خواست با تشکیل حکومت اسلامی در کوفه، اسلام را از اسارت حکومت یزید نجات دهد و این تصمیم را در وقتی گرفت که شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی مساعد بود.

با انتشار **شهید جاوید** در اواخر سال ۱۳۴۹ شمسی گروهی از آن حسن استقبال کردند و گروهی به مخالفت برخاستند، و این گروه عمده اعتراضشان این بود که می‌گفتند: لازمه گفته **شهید جاوید** این است که امام از پایان این سفر بی‌خبر باشد و این با عقیده آنان که می‌گفتند: علم امام غیرمتناهی است سازگار نبود، از این رو چیزهایی در رد **شهید جاوید** نوشتند که کتاب **عصای موسی** را در نقد بعضی از آنها نوشته‌ام، و چون اینجانب در آن زمان یعنی از سال ۱۳۵۲ تا ۵۴ در تبعید به سر می‌بردم و مبعوض حکومت شاه بودم و ممکن بود از انتشار آن جلوگیری کنند بدین سبب آن را از زبان خودم ننوشتم و نام مستعار عبدالله مظلوم را برای نویسنده انتخاب کردم که سرانجام ساواک شاه نویسنده اصلی کتاب را کشف کرد و فرم‌های

۱۶ □ عصای موسی (ع)

چاپ شده کتاب را با قدرت اسلحه از چاپخانه بردند. اکنون در فضای آزاد جمهوری اسلامی ایران قصد چاپ آن را داریم که امید است با نظر مساعد وزارت ارشاد اسلامی روبرو گردد انشاءالله.

ضمناً نام فعلی کتاب، **عصای موسی یا درمان غلو** است و مناسبت این نام اینست که همانطور که عصای موسی سحر ساحران را بلعید و آثار منفی آن را از میان برد این کتاب نیز آثار منفی گفته‌های مخالفان را از میان می‌برد و نیز چون گفته‌های مخالفان ناشی از غلو درباره علم امام بوده است این کتاب غلو مزبور را درمان می‌کند. در اینجا ذکر دو نکته را لازم می‌دانیم:

نکته اول:

آیه‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی رحمه‌الله در نامه‌ای که در همین کتاب آمده است نوشته‌اند: امام قبل از وصول به مقام امامت و ولایت واجب است احاطه به تمام معقولات و مدرکات را دارا باشد وگرنه وصول به مقام ولایت و امامت قبل از احاطه تمام به معقولات و حوادث، طفره عقلیه خواهد بود و طفره عقلیه مثل حسیه محال عقلی است.

در پاسخ ایشان می‌گوئیم: اگر این سخن صحیح باشد باید در مورد پیغمبر اکرم (ص) نیز گفته شود که واجب است پیغمبر قبل از وصول به مقام نبوت احاطه به تمام معقولات و مدرکات داشته باشد وگرنه وصول به مقام نبوت قبل از احاطه به تمام معقولات و حوادث طفره عقلیه خواهد بود و طفره عقلیه مثل حسیه محال عقلی است، و لازمه این سخن این است که پیغمبر خدا (ص) پیش از آن که وحی بر او نازل شود همه قرآن را بداند و اگر چنین باشد دیگر نیازی نیست که وحی بر حضرتش نازل شود زیرا آنچه را که باید با وحی فراگیرد قبلاً می‌داند، در حالی که خداوند در قرآن کریم خطاب به رسولش می‌فرماید: پیش از آن که این قرآن را به تو وحی کنیم بدون شک از مردم بی‌اطلاع بودی «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» (سوره یوسف، آیه ۳). بدیهی است که چون این مطلب در مورد پیغمبر خدا (ص) صحیح نیست به طریق اولی درباره امام نیز صحیح نیست.

نکته دوم:

اینجانب در کتاب حاضر رساله کوچکی را که استاد علامه طباطبائی رحمه الله به نام «بیتی کوتاه درباره علم امام» نوشته‌اند نقد کرده‌ام که در این کتاب آن را می‌خوانید: حجة الاسلام رضا استادی درباره این نقد نوشته‌اند: «مؤلف کتاب مذکور [یعنی شهید جاوید] هنگامی که این رساله را مطالعه می‌کند به جای اینکه دقت در این رساله موجب تجدید نظر او در مطالب کتابش شود رساله علامه طباطبائی را به نقد کشیده است» (مجله نور علم، شماره ۴۹، ص ۱۹)

گوئی که در نظر جناب استادی نقد کردن سخنان علما کاری ناپسند است و باید هر سخنی را از هر عالمی بدون تعمق و تحلیل پذیرفت و بی‌گفتگو از او تقلید کرد هر چند سخن او قانع‌کننده نباشد! اگر ایشان تقلید بی‌چون و چرا از علما را در مسائل اعتقادی می‌پسندند بلکه لازم می‌دانند و به آن عمل می‌کنند، ما آن را نمی‌پسندیم بلکه جایز نمی‌دانیم زیرا این کار برخلاف عقل آزاداندیش و برخلاف سخن خدا در قرآن است که می‌فرماید: به آن دسته از بندگان من بشارت بده که به سخن گوش می‌دهند و آن را با عقل خود می‌سنجند و از آن سخنی که بهتر است پیروی می‌کنند نه از هر سخنی، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده است و اینانند صاحبان عقل و خرد. «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (سوره زمر، آیه ۱۸).

از خداوند متان می‌خواهیم که به ما توفیق آزاداندیشی و تفکر و تفقه در دین عطا فرماید و از هر گونه تقلید کورکورانه خصوصاً در اعتقادات دینی برکنار بسازد بمحمد و آله الطاهرين.

نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

تهران، یازدهم مهرماه ۱۳۸۰

قال على عليه السلام:

«سَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى
غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى
غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالاً النَّمَطُ الْاَوْسَطُ فَالزَّمُوهُ»

(نهج البلاغه از خطبه ۱۲۷)

ترجمه: دو کس درباره من به هلاکت می افتند: یکی دوست افراطی که محبت افراطیش او را به سوی غیر حق سوق می دهد و دیگری دشمن افراطی که کینه افراطیش او را به راه غیر حق می برد و بهترین مردم درباره من گروه میانه رو هستند پس شما از این گروه باشید.

نه افراط و نه تفریط

یکی از علل تألیف این نوشته، جلوگیری از افراط و تفریط در باب امام‌شناسی و علم امام و نشان دادن حد وسط در این مسئله بوده است چون در جامعه ما یک گروه افراطی وجود دارد که می‌گویند و می‌نویسند که علم امام حضوری و نامحدود است و در مقابل، یک گروه تفریطی هستند که می‌گویند: امام فقط علم به احکام دین دارد و از حوادث گذشته و آینده و از غیب خبر ندارد.

این نوشته، افراط آن گروه و تفریط این گروه را محکوم کرده و حد وسط و راه اعتدال را در این مسئله با دلیل‌های روشن نشان داده است همان حد وسطی که امیرالمؤمنین - علی السلام - در خطبه ۱۲۷ از نهج البلاغه، شیعیان خود را به پذیرفتن آن دعوت فرموده است.

پاسخ به

آیه الله رفیعی قزوینی

إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا

كَانَ دَوَاءً وَإِذَا خَطَاءً كَانَ دَاءً

(كلمات قصار نهج البلاغه ۲۵۷)

سخن حکیمان اگر صحیح باشد دارو و

اگر خطاء باشد درد خواهد بود.

جمعی از اهل منبر قم با ذکر این عنوان: «محضر مبارک حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای حاج سید ابوالحسن قزوینی مدظله الشریف» از عالم نامبرده خواسته اند که نظر خود را درباره کتاب شهید جاوید بیان کنند. معظم له در جواب آنان اعلامیه ذیل را صادر کرده اند:

«بسم الله تعالی. حقیر با دقت، کتاب مزبور را مطالعه نمودم.»

در دو مورد مسامحه شده است:

«اول - در ضمن بیانات نوشته است که در واقعه کربلا اموری پشت پرده بود که بعداً ظاهر شد و از این جهت نظر امام علیه السلام که تأسیس حکومت در عراق بود تبدیل به نظر صلح با مخالف شد. و این درست نیست نقلاً و عقلاً.»

اما از طریق نقل، اخبار متظافره متکاثره معتبره در بحار و غیره وارد است که در نزد ائمه علیهم السلام مُصحف فاطمه (ع) و جفر و جامعه می باشد. از این رو عالم بماکان و مایکون و ما هو کائن الی القیامة می باشند حتی میرسید شریف سنی حنفی مذهب در شرح مواقف می گوید: جفر و جامعه دو کتاب بودند از علی کرم الله وجهه (به قول او) و ائمه مشهورین از اولاد آن حضرت برطبق آن دو کتاب در وقایع حکم می نمودند و خبر می دادند و هر که بخواهد تفصیل این اخبار را بداند مراجعه کند به جلد هفتم بحار الانوار. و

این مطلب بقدری اشتها در بین شیعه داشته و دارد که اظهار نظر برخلاف آن از منکرات در نزد آنان خواهد بود.

اما از طریق برهان عقل، باید دانست که ارتقاء از مقام حس و تخیل به عالم تعقل قبل از ارتقاء به مقام ولایت کلیه و امامت است. در ارتقاء عقلی مرتبه چهارم آن عقل مستفاد است که مقام مشاهده معقولات است یعنی از کثرت صفات تعقل مثل این است که مشاهده معقولات می نماید مثل احساس مبصر و این مقام را فؤاد گویند (و ما کذب الفواد ما رأی) پس امام قبل از وصول به مقام امامت و ولایت واجب است احاطه به تمام معقولات و مدرکات را دارا باشد وگرنه وصول به مقام ولایت و امامت قبل از احاطه تمام به معقولات و حوادث ظفره عقلیه خواهد بود و ظفره عقلیه مثل حسیه محال عقلی است. حتی در مرتبه عقل مستفاد غفلت هم محال است.

دوم - فرق بین اراده تشریحیه و تکوینیه کاملاً نداده اند و نگذارده زیرا که اراده بایست تعلق به محبوب بگیرد و لهذا تمام مأموریه به اوامر تشریحیه مطلوب مولی و محبوب او است. اما اراده تکوینیه که غالباً بر آن اطلاق مشیت می شود مستلزم محبوبیت متعلق آن نیست بلکه حوادث عالم اغلب ناشی از تصادم اسباب و علل عرضیه و علل اتفاقیه می شود. مجملاً کتاب مزبور مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد.

ابوالحسن الحسینی القزوینی عفی عنه

محل مهر

این بود نظری که عالم نامبرده درباره کتاب شهید جاوید اظهار کرده‌اند. چنانکه معلوم است معظّم له درباره مطالب اصلی کتاب که بحث درباره قیام امام حسین (ع) است چیزی ننوشته بلکه درباره دو مطلب فرعی که یکی علم امام است و دیگری فرق بین اراده تشریعی و تکوینی چیزی نوشته‌اند که هیچیک از این دو مطلب، هدف اصلی کتاب نامبرده نبوده است.

ما درباره مطلب دوم ایشان که فرق بین اراده تشریعی و تکوینی است بحثی نداریم و کتاب شهید جاوید هم مخالف آن نیست. ولی درباره مطلب اول که مسئله علم امام است بحث‌هایی داریم که اینک بدان می‌پردازیم.

در اینجا ما باید درباره چند موضوع که در نوشته معظّم له ذکر شده است بحث کنیم تا معلوم شود آنچه ایشان نوشته‌اند، صحیح است یا باطل:

۱- درباره جفر.

۲- درباره جامعه.

۳- درباره مصحف فاطمه (ع).

۴- آیا این مطلب که ائمه علیهم السلام همه چیز را به طور بی‌نهایت می‌دانند، بین شیعه مشهور بوده و اظهار نظر بر خلاف آن نزد شیعه از منکرات به شمار می‌رفته است؟

۵- آیا امام قبل از وصول به مقام امامت باید به تمام معقولات و مدرکات احاطه داشته باشد؟

۶- آیا کتاب شهید جاوید مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد؟

۷- آیا آنچه عالم نامبرده نوشته‌اند با مسلک تشیع مطابقت دارد؟

۱

دربارهٔ جفر

جفر چیست؟

از اخبار اهل بیت معلوم می‌شود، دو جفر نزد ائمه (ع) بوده است:

۱- جفر ابیض (سفید).

۲- جفر احمر (سرخ).

جفر ابیض ظرف و محفظه‌ای بوده است از پوست گاو شبیه انبان (بحار، چاپ جدید، ج ۲۶، ص ۴۲) که صحف ابراهیم، توراة موسی، زبور داود، انجیل عیسی، مصحف فاطمه و احتمالاً کتاب جامعهٔ علی (ع) در آن نگهداری می‌شده و در حقیقت جفر ابیض، کتابخانهٔ کوچک بسیاری بوده که کتابهای پیغمبران و مصحف فاطمه (ع) در آن، نزد ائمه - علیهم‌السلام - نگهداری می‌شده است.

(اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰ و بحار، ج ۲۶، طبع جدید، ص ۱۸ خبر ۱ و ص ۳۷ خبر ۶۸).

و جفر احمر، محفظه‌ای بوده است که اسلحهٔ رسول خدا (ص) در آن نگهداری

می‌شده است. (بحار، ج ۲۶، ص ۱۸، خبر ۱)

۳۰ □ عصای موسی (ع)

پس معلوم شد که جفر، کتاب نبوده است بلکه جفر ابیض^۱، محفظه کتاب بوده و جفر احمر، ظرف اسلحه رسول خدا (ص). بنابراین، اینکه عالم نامبرده گمان کرده که جفر کتاب بوده گمان باطلی است که منشاء آن دقت نکردن در اخبار است. و این عجیب است که ایشان برای توضیح معنای جفر به گفته میر سید شریف سنی اعتماد کرده‌اند، ولی به اخبار اهل بیت مراجعه نفرموده‌اند تا بدانند که جفر، کتاب نبوده است!

۲

درباره جامعه

جامعه چیست؟

از اخبار اهل بیت استفاده می‌شود که جامعه طوماری بوده است از جنس پوست (بحار، ج ۲۶، ص ۳۵، خبر ۵۸ و ص ۴۷ خبر ۸۸) به طول هفتاد ذراع - تقریباً ۳۵ متر - که احکام اسلام را رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) در آن نوشته است و این طومار گاهی به نام جامعه و گاهی به نام صحیفه و گاهی به نام کتاب علی (ع) خوانده می‌شده است و بعد از امیرالمؤمنین (ع) نزد ائمه اهل بیت بوده و احکام اسلام را از آن استخراج می‌کرده‌اند.

(بحار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۸ حدیث ۱ - و ص ۲۲ حدیث ۸-۱۲ و ص ۲۳ حدیث ۱۳-۱۶ و ص ۲۴ حدیث ۱۷ و ۱۸ و ص ۲۵ حدیث ۲۲-۲۶ و ص ۳۳ حدیث ۵۰-۵۲ و ص ۳۴ حدیث ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ص ۳۵ حدیث ۵۸ و ۵۹ و ص ۳۶ حدیث ۶۵ و ۶۶ و ص ۳۸ حدیث ۶۹ و ص ۳۹ حدیث ۷۰ و ص ۴۱ حدیث ۷۲ و ص ۴۴ حدیث

۱- احتمال دارد کلمه ابیض رمز علم باشد که درخشندگی دارد و کلمه احمر رمز جنگ باشد، چون با اسلحه خون ریخته می‌شود نه اینکه رنگ محفظه کتاب، سفید و رنگ محفظه اسلحه، سرخ باشد.

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۳۱

۷۸ و ص ۴۵ حدیث ۸۱ و ص ۴۷ حدیث ۸۸ و ص ۴۸ حدیث ۹۰ و ص ۵۱ حدیث ۹۹ و ۱۰۱ و ص ۵۲ حدیث
(۱۰۴)

معلوم می‌شود رسول خدا(ص) در طول چند سال، احکام اسلام را بتدریج
املاء فرموده و علی(ع) در قطعات پوست نوشته و آنها را بهم وصل کرده و پس از
چند سال بصورت طوماری بزرگ به طول ۷۰ ذراع درآمده که وقتی آن را لوله
می‌کردند به ضخامت ران شتر می‌شده است. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۱)
و از اخبار مربوطه معلوم می‌شود که در جامعه، احکام اسلام نوشته شده است
نه حوادث گذشته و آینده (بحار، طبع جدید، ج ۲۶، ص ۲۲ حدیث ۱۰ و ۱۱).
پس اینکه عالم نامبرده گمان کرده‌اند حوادث گذشته و آینده و ماکان و مایکون در
جامعه نوشته شده، گمان باطلی است که منشاء آن دقت نکردن در اخبار است.

۳

درباره مصحف فاطمه (ع)

مصحف فاطمه چیست؟

از اخبار اهل بیت استفاده می‌شود که بعد از وفات رسول خدا(ص) فاطمه زهرا -
سلام الله علیها - در غم مرگ پدر خیلی ناراحت بوده و از این رو فرشته‌ای می‌آمده و
از حوادث آینده و اخبار مربوط به ذریه آن بانو برای وی می‌گفته تا از غم و اندوه وی
بکاهد و آنچه را آن فرشته می‌گفته فاطمه زهرا(ع) برای علی(ع) بازگو می‌کرده و آن
حضرت می‌نوشته و آن نوشته‌ها به صورت مجموعه‌ای درآمده و بنام **مصحف**
فاطمه خوانده می‌شده است (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰، حدیث ۲ و ص ۲۴۱،
حدیث ۵)

۳۲ □ عصای موسی (ع)

باید توجه داشت که چون این فرشته برای تسلیت خاطر حضرت فاطمه (ع) می آمده است طبعاً از اخبار مربوط به شهادت جانگداز امام حسین (ع) برای آن بانو نگفته است تا بیشتر باعث رنجش خاطرش نگردد.

تذکر لازم

معلوم است در این چند روزی که فاطمه زهرا (ع) بعد از پدر بزرگوارش زنده بوده آن فرشته می توانسته است فقط بعضی از حوادث آینده را برای وی بگوید نه همه حوادث مربوط به انسانها و درختها و کوهها و منظومه های شمسی و کهکشانها و سایر موجودات را، زیرا نه آن مجموعه ای که به نام **مصحف فاطمه** خوانده می شده گنجایش داشته است که همه حوادث مربوط به همه کائنات در آن نوشته شود و نه آن مدت کم ۷۵ یا ۹۵ روز گنجایش داشته است که همه حوادث گفته شود و اینک توضیح مطلب:

کمبود کتاب

اگر بخواهیم برای سه میلیارد و هفتصد میلیون جمعیت بشر کنونی برای شرح حال هر یک نفر فقط یک سطر چیز بنویسیم و از شرح حال بشرهای گذشته و آینده و شرح حال همه موجودات دیگر صرف نظر کنیم باید سه میلیارد و هفتصد میلیون سطر چیز بنویسیم. آنگاه اگر این نوشته را در صفحاتی بگنجانیم که هر صفحه ۳۷ سطر باشد، صد میلیون صفحه خواهد شد و اگر این صفحات را به صورت کتاب درآوریم و هر کتابی دارای هزار صفحه باشد صد هزار کتاب خواهد شد و اگر هر کتابی یک کیلو کاغذ بخواهد، برای صد هزار کتاب صد هزار کیلو (صد تن) کاغذ لازم است که باید ده کامیون ده تن آن کاغذها را حمل کند. آنگاه اگر کتابخانه ای درست کنیم دارای صد قفسه و در هر قفسه هزار جلد کتاب

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۳۳

جا بدهیم ظرفیت این صد هزار کتاب را خواهد داشت^۱ در حالیکه مصحف فاطمه فقط یک کتاب بوده که در مدت کوتاهی نوشته شده است.

در جائیکه فقط برای نوشتن شرح حال بشر کنونی آنهم برای هر یک نفر یک سطر، صد هزار کتاب لازم باشد آیا برای نوشتن شرح حال همه انسانهای گذشته و آینده و همه موجودات دیگر، چند میلیارد کتاب لازم خواهد بود؟ خدا می‌داند!

کمبود وقت

و نیز اگر برای نوشتن هر یک سطر از شرح حال بشر امروز کمتر از یک دقیقه وقت لازم باشد، به طوری که برای نوشتن حوادث مربوط به سه میلیارد و هفتصد میلیون انسان، سه میلیارد دقیقه وقت بخواهیم این سه میلیارد دقیقه بیش از پنجهزار و هفتصد سال خواهد شد با این توضیح:

$$۵۰/۰۰۰/۰۰۰ : ۶۰ = ۳۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ \text{ دقیقه}$$

$$۲۰۸۳۳۳۳ : ۲۴ = ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ \text{ ساعت}$$

باقیمانده: ۸ ساعت

$$۲۰۸۳۳۳۳ : ۳۶۵ = ۵۷۰۷ \text{ سال}$$

باقیمانده: ۲۷۸ روز

پس سه میلیارد دقیقه، می‌شود:

پنجاه میلیون ساعت.

و دو میلیون و هشتاد و سه هزار و سیصد و سی و سه روز و هشت ساعت.

و پنجهزار و هفتصد و هفت سال و دویست و هفتاد و هشت روز.

۱- معلوم نیست خانه کوچک امیرالمؤمنین (ع) در مدینه ظرفیت چنین کتابخانه عظیمی را داشته است یا نه؟ آنگاه اگر علی (ع) می‌خواست این کتابهای مفروض را از مدینه به کوفه حمل کند برای هر هزار جلد کتاب حداقل سه شتر لازم بود و برای صد هزار کتاب سیصد شتر. و امام حسن (ع) نیز باید این کتابخانه عظیم را دوباره به مدینه برگرداند. ولی می‌دانیم که در تاریخ زندگی علی و حسین و سایر ائمه - علیهم السلام - از این کتابخانه عظیم ذکری نشده است.

۳۴ □ عصای موسی (ع)

بنابراین، اگر علی (ع) بخواهد فقط حوادث مربوط به سه میلیارد و هفتصد میلیون انسان کنونی را از فاطمه زهرا (ع) بشنود و برای هر انسانی یک سطر شرح حال بنویسد باید علی و فاطمه (ع) بعد از رسول خدا (ص) بیش از پنجاهزار و هفتصد سال عمر کنند و بدون اینکه خواب بروند و به کارهای دیگر پردازند فاطمه (ع) بگوید و علی (ع) بنویسد!!!

در این صورت، آیا اگر علی (ع) بخواهد شرح حال همه حیوانات، دریاها، صحراها، گیاهها، پرندگان و سایر موجودات را بنویسد چند صد هزار سال وقت لازم دارد؟ خدا می داند.

حالا درست دقت کنید در طول ۷۵ یا ۹۵ روز که حضرت فاطمه (ع) بعد از رسول خدا (ص) زنده بود، چگونه ممکن بود حتی یک هزارم حوادث مربوط به انسانها و موجودات دیگر را تا قیامت از فرشته بشنود و برای علی (ع) بگوید و آن حضرت بنویسد!!!

یک فرض

سابقاً گذشت که عالم نامبرده گمان کرده بودند جفر و جامعه و مصحف فاطمه (ع) سه کتاب بود که حوادث گذشته و آینده در آنها نوشته شده بود و چون این سه کتاب نزد ائمه - علیهم السلام - بوده عالم بماکان و مایکون و ما هو کائن تا قیامت بوده اند. ولی معلوم شد که جفر کتاب نبوده و جامعه نیز مشتمل بر احکام اسلام بوده نه حوادث و تنها کتابی که حوادث در آن نوشته شده، مصحف فاطمه بوده است.

حالا اگر فرض کنیم به فرض باطل که جفر - هم چنانکه معظّم له گمان کرده - کتاب باشد و جامعه هم مشتمل بر حوادث باشد تازه از صد هزار کتاب مفروض که سابقاً شرحش گذشت فقط سه کتاب داریم یعنی جفر، جامعه، مصحف فاطمه (ع) و این سه کتاب، سه صد هزارم $\frac{3}{100000}$ از کتابهای مفروض خواهد بود و فقط سه

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۳۵

صد هزارم از شرح حال بشر کنونی را می‌توان در آنها نوشت آنهم برای هر بشری یک سطر.

آنگاه آیا بقیه حوادث مربوط به بشر امروز و همه حوادث مربوط به بشرهای گذشته و آینده و حوادث مربوط به باقی موجودات باید در کجا نوشته شود؟ خدا می‌داند!

یک نکته

حضرت علی (ع) جامعه را به خط عادی نوشته بود که مردم دیگر هم می‌توانستند آن را بخوانند و ائمه - علیهم السلام - آن را بعنوان مدرک احکامی که می‌گفتند به مردم نشان می‌دادند که آن را بخوانند (بحار، طبع جدید، ج ۲۶، ص ۵۱، حدیث ۱۰۱) بنابراین، طبعاً محصف فاطمه (ع) نیز به خط عادی نوشته شده که مردم دیگر هم می‌توانسته‌اند آن را بخوانند.

۴

آیا این مطلب که ائمه - علیهم السلام - همه ماکان و مایکون را تا قیامت بدون استثناء می‌دانند به طوری که بین شیعه اشتهار داشته که اظهار نظر برخلاف آن نزد آنان از منکرات بوده است؟
عالم نامبرده ضمن اعلامیه خود نوشته‌اند: «و این مطلب به قدری اشتهار در بین شیعه داشته و دارد که اظهار نظر برخلاف آن از منکرات نزد آنان خواهد بود.»
مقصود ایشان این است که همه علمای شیعه می‌گویند: ائمه (ع) از همه ماکان و مایکون آگاه بوده و حتی یک مورد هم نبوده که از حوادث پشت پرده خبر نداشته باشند و از این رو اگر کسی بگوید: امام حسین (ع) از حوادث کوفه که به قتل مسلم انجامید خبر نداشت از نظر علمای شیعه مطلب باطلی گفته است.

۳۶ □ عصای موسی (ع)

در اینجا لازم است نمونه‌هایی از آنچه علمای شیعه درباره علم امام گفته‌اند نقل کنیم تا معلوم شود آنچه ایشان به شیعه نسبت داده‌اند صحیح است یا باطل؟

۱- نظر شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید در مسائل عکبریه فرموده است:
هرگز شیعه بر این مطلب اجماع نکرده است که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء می‌داند. آری ممکن است خداوند امام را از بعضی حوادث آگاه کند ولی اگر کسی بگوید: امام همه حوادث را بدون استثناء می‌داند این را قبول نداریم و گوینده آن را تصدیق نمی‌کنیم. (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۷)

۲- نظر سید مرتضی

مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی فرموده است:
حضرت امام حسین (ع) نمی‌دانست بعضی از اهل کوفه نسبت به حضرتش بی وفائی کرده و بقیه که اهل حق هستند از یاریش ناتوان می‌شوند. (تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲)

۳- نظر شیخ طوسی

مرحوم شیخ طوسی نیز نظر استادش سید مرتضی را پذیرفته که امام حسین (ع) نمی‌دانست در این سفر کشته می‌شود. (تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۲ تا ۱۸۸)

۴- نظر کراچکی

عالم بزرگوار، ابوالفتح کراچکی، در کنزالفوائد ضمن بیانی درباره امامت ائمه (ع) می‌فرماید: خداوند بسیاری از امور غیبی و حوادث آینده را به ائمه (ع) آموخته ولی از امور غیبی همانقدر به آنان آموخته که صلاح می‌دانسته و ائمه (ع) از همه

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۳۷

ضمائم‌بندگان و همه امور غیبی به طور دائم آگاه نیستند و به همه آنچه خدا می‌داند، احاطه ندارند. (کنزالفوائد، ص ۱۱۲)

۵- نظر محقق حلی

عالم کم نظیر، مرحوم محقق اول، در معتبر می‌فرماید: سکوت و تقریر پیغمبر خدا نسبت به عملی که مردم انجام می‌دهند در صورتی حجت است که آن حضرت از آن عمل آگاه باشد ولی اگر مردم عملی را انجام بدهند که ممکن است رسول خدا (ص) از آن آگاه نباشد، سکوت و تقریر آن حضرت، در این مورد حجت نیست مثل اینکه نقل می‌کنند بعضی از صحابه می‌گفتند: ما در زمان پیغمبر خدا (ص) گاهی جُنُب می‌شدیم و غسل نمی‌کردیم. سکوت پیغمبر خدا (ص) در اینجا دلیل نمی‌شود که شخص جُنُب می‌تواند غسل جنابت نکند، زیرا ممکن است رسول خدا (ص) از غسل نکردن بعضی از صحابه آگاه نبوده و از این جهت سکوت کرده است. (معتبر محقق، ص ۵)

۶- نظر طبرسی

مرحوم طبرسی مفسر بزرگ در مجمع‌البیان فرموده:
اگر کسی بگوید: چرا امام حسین (ع) مثل برادرش امام حسن (ع) صلح نکرد؟
جوابش اینست که یکی از دو احتمال در کار آن حضرت هست:
۱- اینکه گمان می‌کرد چون پسر پیغمبر (ص) است او را نخواهد کشت.
۲- اینکه مظنه قوی پیدا کرد که اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت چنانکه مسلم بن عقیل را که تسلیم شد کشت، از این رو مرگ با افتخار را بر مرگ ذلیلانه ترجیح داد.^۱ (مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۸۹ در آیه تهلکه)

۱- ما همین احتمال دوم را ترجیح می‌دهیم.

۳۸ □ عصای موسی (ع)

۷- نظر ابن طاووس

مرحوم ابن طاووس می فرماید:

امام حسین (ع) آنگاه که از مکه حرکت کرد از قتل مسلم بن عقیل آگاه نبود.

(لهرف، ص ۵۲)

معلوم است وقتی که امام از قتل مسلم آگاه نباشد از حوادث کوفه نیز که به قتل مسلم انجامید، آگاه نخواهد بود.

۸- نظر علامه حلی

علامه حلی - رضوان الله علیه - فرموده:

ممکن است بگوئیم: علی (ع) می دانسته در آن شب معین، ضربت می خورد، ولی نمی دانسته در کدام لحظه از آن شب یا در چه مکانی ضربت خواهد خورد.

(بحار، ج ۴۲، ص ۲۵۲)

۹- نظر ابن میثم

عالم بزرگ مرحوم ابن میثم فرموده:

علی (ع) کوشش کرد که زمان و مکان شهادت خود را به تفصیل بداند ولی نتوانست چون این علم مختص به خداست. (شرح نهج البلاغه از ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۹)

۱۰- نظر شیخ حرّ عاملی

محدث بزرگ مرحوم شیخ حرّ عاملی - به نقل شیخ انصاری - فرموده:

معلوم نیست ائمه - علیهم السلام - همه موضوعات را بدانند بلکه معلوم است که همه موضوعات را نمی دانند چون این علم غیب مختص به خداست.

(رسائل، چاپ رحمت الله، ص ۲۲۴)

و نیز در اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۴۱ فرموده، اخبار متواتر وارد شده که پیغمبر و

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۳۹

ائمه - علیهم‌السلام - همه غیب را نمی‌دانند و قرآن کریم صریحاً این مطلب را بیان کرده است.

۱۱- نظر سید علی

عالم بزرگوار مرحوم سید علی در حاشیه قوانین می‌فرماید:
از بررسی همه روایات مربوط به علم امام معلوم می‌شود که امام بعضی از موضوعات جزئی و وقایع شخصی را می‌داند و بعضی را نمی‌داند.

(حاشیه قوانین، چاپ احمد، ص ۲۲۷)

۱۲- نظر صاحب جواهر

فقیه بزرگ مرحوم صاحب جواهر در بحث کُرّ جواهر می‌فرماید: قبول نداریم که پیغمبر و امام می‌دانند وزنی که برای آب کر معین شده کمتر از مساحت تعیین شده است، زیرا علم پیغمبر و امام مثل علم خدا نیست. (جواهر، چاپ جدید، ج ۱، ص ۱۸۲)

۱۳- نظر علامه مجلسی

علامه مجلسی - رحمه الله - می‌فرماید:
ائمه - علیهم‌السلام - در اول زمان امامت علوم می‌آموزند و به تدریج در راه علم ترقی می‌کنند و آنچه را نمی‌دانسته‌اند می‌دانند. (بحار، طبع جدید، ج ۲۶، ص ۲۱)

۱۴- نظر کاشف الغطاء

آیه‌الله مرحوم شیخ محمد حسین کاشف‌الغطاء می‌فرماید:
علم بعضی از چیزها مختص به خداست که نه هیچ پیغمبری از آن آگاه است و نه هیچ فرشته‌ای مثل علم به وقت قیامت و... (اصل‌الشیعه و اصولها، ص ۹۳)

۴۰ □ عصای موسی (ع)

۱۵- نظر علامه امینی

علامه امینی - رحمه الله - در «الغدیر» می فرماید:
علم پیغمبران و ائمه - علیهم السلام - محدود به حد معینی است که بیش از آن
حد نمی دانند. (الغدیر، ج ۵، چاپ نجف، ص ۴۷)

۱۶- نظر عبدالله جعفر

عبدالله جعفر پسر جعفر طیار که شوهر زینب بود پس از حرکت امام حسین (ع)
از مکه برای آن حضرت ضمن نامه ای نوشت: از این سفر منصرف شو چون
می ترسم در این راه کشته شوی. (ارشاد مفید، ص ۲۰۰)
معلوم می شود: عبدالله جعفر عقیده داشته است که امام حسین (ع) نمی دانسته
در این سفر کشته می شود وگرنه معنی نداشت به آن حضرت بنویسد: می ترسم در
این سفر کشته شوی.

۱۷- نظر مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل پس از آن که به دست دشمن گرفتار شد، از عمر بن سعد
خواست که از قول او برای امام حسین (ع) بنویسد به کوفه نیاید. (ارشاد مفید، ص ۱۹۶)
معلوم می شود: مسلم عقیده داشته که امام حسین (ع) به اطمینان نامه وی و به
امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرده و نمی دانسته در این سفر کشته می شود
وگرنه معنی نداشت از امام درخواست کند که برگردد و به کوفه نیاید.

۱۸- نظر ابوالاسود دثلی

هنگامی که ابن عباس - حاکم بصره - در اموال بیت المال خیانت کرد، ابوالاسود
دثلی به علی (ع) نوشت: یا امیرالمؤمنین! ابن عباس پسر عم و نماینده شما بدون
اطلاع و آگاهی شما در بیت المال مسلمانان خیانت کرده و من نتوانستم این حقیقت

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۴۱

را از شما کتمان کنم. «إِنَّ ابْنَ عَمِّكَ قَدْ أَكَلَ مَا تَحْتَ يَدَيْهِ بِغَيْرِ عِلْمِكَ وَ لَمْ يَسْعُنِي كِشْمَانُكَ» (کامل ابن اثیر، ج ۳، طبع مطبعه منیریه مصر ۱۳۵۶ ضمن حوادث سال ۴۰ هجری) معلوم می‌شود: ابوالاسود عقیده داشته که علی - علیهم السلام - نمی‌دانسته است ابن عباس در بیت‌المال بصره خیانت کرده و از این رو لازم دانسته است این مطلب را به عرض امام برساند.

۱۹- نظر حُجْر بن عدی

مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند که «اشعث بن قیس» چون از تصمیم این ملجم درباره کشتن حضرت علی (ع) آگاه بود، شب نوزدهم ماه رمضان وقتی که سفیده صبح دمید به ابن ملجم گفت: زود باش خود را آماده کن که صبح، رسوایت خواهد کرد.

حُجْر بن عدی که آن شب در مسجد بود، این سخن اشعث را که شنید، فهمید آنان قصد کشتن امام را دارند. از این رو، به اشعث گفت: ای اَعور قصد کشتن امام را داری؟! این را گفت و با شتاب به طرف منزل علی (ع) رفت تا آن حضرت را از توطئه قتل آگاه کند ولی تصادفاً امام از راه دیگری به مسجد آمده بود. حُجْر بن عدی که امام را در منزل نیافت، فوراً به مسجد بازگشت و همان وقت شنید که می‌گویند: امیرالمؤمنین کشته شد. (ارشاد مفید، ص ۱۰)

حُجْر بن عدی، دوست با اخلاص حضرت علی (ع) که از فرماندهان قشون امام در جنگ صفین بود و در راه محبت وی به دستور معاویه کشته شد، آری این حُجْر بن عدی که از متفکهان فیلسوف مآب، امام شناس تر بود، عقیده داشت که حضرت امیر (ع) در آخرین روزهای امامتش نمی‌داند ابن ملجم و یارانش برای کشتن آن حضرت توطئه کرده‌اند و با شتاب رفت تا امام را از این توطئه آگاه کند ولی متفکهان فیلسوف مسلک می‌گویند: امام نه تنها در زمان امامت بلکه قبل از وصول به مقام امامت باید به همه معقولات و مدرکات احاطه داشته باشد. سبحان الله! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!!

۴۲ □ عصای موسی (ع)

آری تفاوت ره از حق است تا باطل، از حقیقت جوئی است تا خیال‌گرائی، از واقع بینی است تا موهوم پرستی، از آزاد فکری است تا تقلید تعصب‌آمیز، از محبت بر مبنای تعقل و فکر سالم است تا محبت... و بالاخره تفاوت ره از تشیع علوی است تا تشیع صوفیانه صفوی!

نتیجه

از آنچه گذشت روشن شد، علماء و بزرگان شیعه که در بین آنان افرادی مثل شیخ مفید و سید مرتضی علم‌الهدی و علامه مجلسی و مسلم بن عقیل هستند عقیده دارند علم پیغمبر و امام محدود به حد معینی است که بیش از آن حد نمی‌دانند.

بنابراین، آنچه عالم نامبرده در اعلامیه خود نوشته‌اند که «این مطلب (یعنی اینکه امام همه چیز را بدون استثناء می‌داند) بقدری در بین شیعه اشتهار داشته و دارد که اظهار نظر بر خلاف آن از منکرات نزد آنان خواهد بود» این نوشته ایشان باطل و عاری از حقیقت است، زیرا هرگز بین شیعه چنین چیزی اشتهار نداشته و ندارد بلکه آنچه اشتهار داشته و دارد این است که علم پیغمبر و امام محدود به حد معینی است و بعضی چیزها را می‌دانند و بعضی را نمی‌دانند.

۵

آیا امام قبل از وصول به مقام امامت باید به تمام معقولات و مدرکات احاطه داشته باشد؟

عالم نامبرده ضمن اعلامیه خود نوشته‌اند:

«امام قبل از وصول به مقام امامت و ولایت واجب است احاطه به تمام معقولات و مدرکات را دارا باشد».

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۴۳

این نوشته ایشان، هم مخالف قرآن است، هم مخالف سخنان علی (ع) هم مخالف سخنان ائمه دیگر و هم مخالف سخنان علمای شیعه و اینک توضیح مطلب:

۱- مخالفت با قرآن

الف: در قرآن کریم به پیغمبر اکرم (ص) خطاب شده که بعضی از اهل مدینه منافق هستند ولی تو آنان را نمی‌شناسی و ما می‌شناسیم «لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ».

(سوره توبه، آیه ۱۰۱).

ب: رسول خدا به ظاهر آراسته چند نفر که به دروغ می‌گفتند: ما از شرکت در جنگ معذوریم اعتماد کرد و اجازه داد در جهاد شرکت نکنند، آیه نازل شد که چرا پیش از آنکه راستگویان را از دروغگویان بازشناسی به آنان اجازه دادی در جهاد شرکت نکنند؟ (سوره توبه، آیه ۴۳)

معلوم می‌شود: رسول خدا نمی‌دانسته است آنان دروغ می‌گویند.

ج: حضرت ابراهیم برای فرشته‌ها که به صورت بشر آمده بودند گوساله بریان کرد و نزد آنان آورد و نمی‌دانست آنان فرشته هستند و گوشت نمی‌خورند و از این رو وقتی دید نمی‌خورند از آنان ترسید که مبادا دشمن باشند. (سوره هود، آیه ۷۲ و ۷۳)

د: حضرت یعقوب می‌دانست یوسف زنده است ولی نمی‌دانست در کجاست؟

(سوره یوسف، آیه ۸۷)

ه: هُدهُد برای حضرت سلیمان از کشور سبأ و ملکه آنجا و احوال مردمش خبر آورد و به وی گفت: من چیزهایی می‌دانم که تو نمی‌دانی «أَنْتَى أَحَطُّ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ». (سوره نمل، آیه ۲۲)

و: آیه آخر سوره لقمان و آیه ۱۸۷ از سوره اعراف می‌گوید: علم به وقت قیامت مختص به خداست. «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ». یعنی پیغمبر اکرم (ص) نیز نمی‌داند قیامت چه وقت است؟

در جایی که طبق آیات قرآن پیغمبران خدا و حتی پیغمبر اسلام بعد از رسیدن به

۴۴ □ عصای موسی (ع)

مقام پیغمبری بعضی از چیزها را نمی دانند، چگونه ممکن است امام قبل از رسیدن به مقام امامت همه چیز را به طور بی نهایت بداند؟!

یک نکته

آیا علی (ع) هنگامی که در شب هجرت رسول خدا (ص) به جای آن حضرت خوابید، می دانست کشته نمی شود یا نمی دانست؟ اگر می دانست کشته نمی شود این چه جانبازی و چه افتخاری است؟ و اگر نمی دانست پس چرا عالم نامبرده می گوید: امام قبل از وصول به مقام امامت باید همه چیز را به طور بی نهایت بداند؟!

۲- مخالفت با سخنان علی (ع)

الف: علی (ع) پس از ضربت خوردن در بستر شهادت ضمن سخنانی فرمود: «من مدت‌ها تحقیق کردم که راز پنهان مرگ (یا وقت مرگ) را بدانم، ولی خدا نخواست و این راز را از من مخفی نگاه داشت». «فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ».

(نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

ب: و نیز به مُنذر بن جارود که مأمور آن حضرت بود و خبر رسیده بود در بیت‌المال خیانت کرده است نوشت: «خوبی پدر تو مرا فریب داد و گمان کردم تو هم مثل پدرت درستکار هستی» «إِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّبَنِي» (نهج البلاغه، نامه ۷۱)

ج: و نیز به «زیاد بن خَصَفَه» دستور داد برای خبر یافتن از شورشیان بنی‌ناجیه با گروه خود نزدیک دیر ابوموسی توقف کند تا دستور ثانوی امام برسد. پس آنگاه که امام دانست شورشیان به کدام طرف رفته‌اند، به زیاد نوشت: آن وقت که به تو دستور دادم نزدیک دیر ابوموسی توقف کنی برای این بود که نمی دانستم گروه شورشیه به کدام طرف رفته‌اند «لَمْ أَكُنْ عَلِمْتُ أَيْنَ تَوَجَّهَ الْقَوْمُ؟» حالا خبر یافته‌ام که به طرف یکی از روستاهای سواد رفته‌اند پس به تعقیب آنان پرداز.

(شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۳۲)

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۴۵

بدینگونه حضرت علی (ع) پس از رسیدن به مقام امامت در یکجا می‌فرماید: من هر چه کوشش کردم که این راز را بدانم نتوانستم. و در یکجا می‌فرماید: نمی‌دانستم «مُنْدِرِبِن جَارُود» خائن است. و در جای دیگر می‌فرماید: نمی‌دانستم شورشیان «بنی ناجیه» کجا رفته‌اند. ولی عالم نامبرده برخلاف گفته‌ی امام می‌گوید: امام قبل از وصول به مقام امامت باید همه چیز را به طور بی‌نهایت بداند!!! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!!

۳- مخالفت با سخنان ائمه دیگر

امام محمد باقر - علیهم السلام - در خبر صحیح می‌فرماید: گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم.
(اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶)

۴- مخالفت با سخنان علماء

الف: شیخ مفید - رضوان الله علیه - می‌فرماید: ائمه - علیهم السلام - گاهی از ما فی‌الضمیر بعضی از مردم خبر می‌دادند و بعضی از حوادث را پیش از وقوع می‌دانستند ولی این اطلاع از ضمیر بعضی از مردم و بعضی از حوادث آینده، شرط امامت ائمه نیست. (اوائل المقالات، ص ۳۸)

ب: مرحوم سیّد مرتضی علم‌الهدی در شافی، ص ۱۸۸ می‌فرماید: معاذالله که ما بگوئیم: واجب است، امام همه علوم را بداند آری علومی که لازمه حکومت و زمامداری است و همچنین احکام شرعیه را باید بداند و علم غیب، نه لازمه حکومت امام است و نه مربوط به احکام شرعیه است. پس لازم نیست، امام علم غیب داشته باشد.

و نیز در شافی، ص ۱۸۹ می‌فرماید: لازم نیست امام صنایع و حرفه‌ها و علومی را که مربوط به احکام شرعیه نیست بداند چون در صنایع و حرفه‌ها باید به متخصص رجوع کرد. (نقل از الشیعة و التشیع، ص ۴۲)

۴۶ □ عصای موسی (ع)

ج: مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: ما لازم نمی‌دانیم امام غیر از احکام شرعیه چیزهای دیگر را که مربوط به احکام شرعیه نیست بدانند. (تلخیص الشافی، جزء ۱، ص ۲۵۲)
د: مرحوم ابن شهر آشوب می‌فرماید: پیغمبر و امام واجب است علوم دین را بدانند ولی لازم نیست علم غیب داشته باشند و ما کانَ وَ ما یَکُونُ را بدانند.

(متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۲۱۱)

ه: مرحوم مجلسی می‌فرماید: امام پس از رسیدن به مقام امامت بسیاری از چیزها را نمی‌داند و به تدریج به علمش افزوده می‌شود و در راه تکامل پیش می‌رود. (بحار، طبع جدید، ج ۲۶، ص ۲۱)

نتیجه

از آنچه گذشت، روشن شد اینکه عالم نامبرده نوشته‌اند: «امام قبل از رسیدن به مقام امامت واجب است احاطه به تمام معقولات و مدرکات داشته باشد»، این نوشته معظّم‌له هم با قرآن کریم مخالف است، هم با سخنان حضرت علی (ع)، هم با سخنان ائمه دیگر و هم با سخنان علمای بزرگ شیعه.

یک نکته

معظّم‌له ضمن نوشته خود اشاره به آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» کرده‌اند ولی باید دانست این آیه مربوط به معراج رسول خداست که در سوره وَالنَّجْم آمده و در ضمن آیات معراج این جمله هم ذکر شده است که «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» یعنی شدید القوی مطالبی را به رسول اکرم (ص) آموخت. معلوم می‌شود رسول خدا (ص) با اینکه پیغمبر بوده است مطالبی را که شدید القوی به وی آموخته تا آن لحظه نمی‌دانسته است ولی عالم نامبرده می‌نویسند: امام قبل از وصول به مقام امامت واجب است همه چیز را به طور بی‌نهایت بدانند!

بین تفاوت ره بین کلام خدا و کلام ایشان از کجاست تا به کجا!؟

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۴۷

نکته دیگر

معظم‌له نوشته‌اند: «و حتی در مرتبه عقل مستفاد غفلت هم محال است.» بدیهی است مرتبه عقل مستفاد قبل از رسیدن به مقام امامت است. پس طبق نوشته ایشان، امام قبل از رسیدن به مقام امامت ممکن نیست از هیچ چیز غفلت داشته باشد ولی قرآن کریم در سوره یوسف، آیه ۳ خطاب به رسول خدا (ص) می‌کند که: «وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ» یعنی بی‌تردید تو قبل از نزول قرآن از غافلان بودی.

این گفته قرآن کریم است و آن هم گفته عالم نامبرده.

گر تو خواهی این گزین گر خواهی آن سنگ و گوهر زهر و شکر شد عیان توجه: عالم نامبرده نوشته‌اند: «وصول به مقام امامت قبل از احاطه تمام به معقولات و حوادث، طفره عقلیه خواهد بود و طفره عقلیه مثل حسیه محال عقلی است.»

اگر این سخن صحیح باشد باید حضرت یحیی و حضرت عیسی - علیهما السلام - که هر دو در کودکی پیغمبر شدند، قبل از پیغمبر شدن به تمام معقولات و حوادث احاطه داشته باشند. و نیز باید پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران، قبل از پیغمبر شدن همه چیز را بدانند تا طفره عقلیه لازم نیاید! آنگاه اگر پیغمبران قبل از پیغمبر شدن همه چیز را بدانند دیگر چه چیزی باقی می‌ماند که بعد از پیغمبر شدن، خدا به آنان بیاموزد؟! آیا عالم نامبرده فکر کرده است چه می‌نویسد؟

۶

آیا کتاب شهید جاوید مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد؟

باید دانست آنچه در کتاب شهید جاوید نوشته شده، همان مطالبی است که

۴۸ □ عصای موسی (ع)

نابغه کم نظیر، مرحوم سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء از ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲ و مرحوم شیخ طوسی، رئیس فقهای شیعه در تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۲ تا ص ۱۸۸ نوشته‌اند و این مطلب را حتی کتاب شهید آگاه نیز در ص ۱۴۹ سطر آخر می‌نویسد که: «تمام کتاب شهید جاوید به همان مطالبی که سید مرتضی - رحمه‌الله - در تنزیه الانبیاء نوشته دور می‌زند» و صورت تاریخی مطالب شهید جاوید را مرحوم شیخ مفید در «ارشاد» آورده است. نهایت اینکه آنچه را این سه عالم بزرگ نوشته‌اند، کتاب شهید جاوید به صورتی گسترده‌تر و با توضیحاتی مفصل‌تر آورده و بیشتر روشن کرده است.

بدیهی است آنچه این سه پیشوای بزرگ شیعه نوشته‌اند با مسلک تشیع مطابقت کامل دارد، زیرا این سه مرد بزرگ از ارکان تشیع بوده‌اند و می‌توان گفت: اگر این سه عالم بزرگ نبودند پیشرفت تشیع خیلی کمتر از این بود که هست. بنابراین، آنچه کتاب شهید جاوید نوشته است با گفته‌های علمای شیعه و مسلک تشیع مطابقت کامل دارد. پس اینکه عالم نامبرده نوشته‌اند «کتاب مزبور مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد» تهمت بزرگی است که بی‌پروا به شهید جاوید زده‌اند و معلوم نیست در قیامت چگونه جواب این تهمت ناروا را خواهند داد؟!

۷

آیا آنچه عالم نامبرده در اعلامیه خود نوشته‌اند، با مسلک تشیع مطابقت دارد؟

از آنچه گذشت روشن شد که آنچه ایشان درباره جفر و جامعه نوشته‌اند، با اخبار شیعه مخالف است و آنچه درباره علم امام نوشته‌اند، هم با قرآن کریم مخالف است، هم با سخنان علی - علیه‌السلام - هم با سخنان ائمه دیگر و هم با سخنان

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۴۹

علمای بزرگ شیعه. و ما تا قبل از صفویه حتی یک عالم شیعه مذهب را نیافتیم که با گفته‌های ایشان موافق باشد. بدیهی است چون گفته‌ی معظم‌له با قرآن و سخنان ائمه (ع) و سخنان علمای شیعه مخالف است باید گفت: آنچه ایشان نوشته‌اند به هیچ وجه با مسلک تشیع مطابقت ندارد.

حالا که معلوم شد اعلامیه‌ی عالم نامبرده درباره‌ی شهید جاوید مخالف قرآن و اخبار و سخنان علماء است، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که چرا حوزه‌های علمیه با این اعلامیه مبارزه نکردند بلکه به عکس آن را به عنوان حربه‌ای بر ضد کتاب شهید جاوید به کار بردند؟

برای جواب دادن به این سؤال باید یک مطلب را قبلاً گوشزد کنیم و آن این است:

قبل از انتشار کتاب شهید جاوید همه‌ی اهل منبر می‌گفتند: امام حسین (ع) به قصد اینکه خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده‌اش را به اسیری بکشاند، حرکت کرد. ولی کتاب شهید جاوید این مطلب را باطل کرده و این تهمت بزرگ را از دامن قیام امام پاک نمود.

مردم روشنفکر که از مطالب کتاب مزبور آگاه می‌شدند به اهل منبر اعتراض می‌کردند که چرا شما حقیقت را برای مردم نمی‌گفتید؟ برای بعضی از اهل منبر تحمل اعتراض مردم از طرفی و تحمل مطالب کتاب از طرف دیگر، مشکل می‌نمود. از این رو، به عوض این که بنشینند و مطالب کتاب نامبرده را از نظر علمی تجزیه و تحلیل کنند به فکر افتادند افکار عمومی را بر ضد کتاب بشورانند و برای این کار دست آویزی لازم بود و بهترین دست‌آویز این بود که از طرف علماء بر ضد کتاب، نوشته‌ای بدست آورند. از این رو، به مراجع و علمای درجه‌ی یک، نامه نوشتند ولی نتیجه نگرفتند. ناچار گروهی از اهل منبر قم به عالم نامبرده نامه‌ای نوشتند و تقاضا کردند نظر خود را درباره‌ی کتاب مزبور بنویسد. معظم‌له نیز بدون اینکه درباره‌ی مطالب اصلی کتاب چیزی بنویسند درباره‌ی مسئله دیگری که هدف

۵۰ □ عصای موسی (ع)

کتاب نامبرده نبوده یعنی مسئله علم امام، مطابق سلیقه شخصی خود چیزی نوشتند. این نوشته چون درباره علم امام بود، برای اهل منبر، دست آویز خوبی بود، زیرا برای شوراندن افکار عمومی کافی بود که برخلاف حقیقت بگویند: کتاب **شهید جاوید** منکر علم امام شده است و این نوشته آقا هم، مدرکش.

بدیهی است مردم مسلمان که به امام خود علاقه‌ای تا سرحد عشق دارند، با شنیدن این سخن ناراحت می‌شوند و حاضرند هرگونه اقدامی بر ضد کتاب بکنند و حاضرند برای کوبیدن کتاب پول یا هر چیز دیگری بدهند چنانکه در زمانی که بر ضد **شهید جاوید** جنجالی به پا شده بود شنیده شد بعضی از روضه‌خوانهای قم در مجالس زنانه گوشواره‌ها و زیورآلات زنان را گرفتند تا برای چاپ کتابی بر ضد **شهید جاوید** خرج کنند! حالا آن طلاها به چه مصرفی رسید؟ خدا می‌داند.

در چنین محیطی که بعضی از گویندگان از تهمت و اهانت به مؤلف کتاب و افرادی که طرفدار آن بودند یا برای آن تقریظ نوشته بودند خودداری نکردند و این روش نامشروع در طول دو ماه محرم و صفر سال ۱۳۹۱ هجری قمری ادامه داشت و به قدری افراد متدین و آگاه را ناراحت کرده بود که یکی از علمای پرهیزکار به هنگام نماز مغرب در مسجد فاطمیه قم در اجتماع نمازگزاران که اکثریت آنان اهل علم بودند بپاخاست و گفت: ای مردم! رفتن به این مجالس روضه حرام است چون دو ماه است در این مجالس آبروی مسلمانان را می‌برند!

این مقدمه که معلوم شد حالا به جواب این سؤال می‌پردازیم که: چرا از طرف حوزه‌های علمیه با اعلامیه باطل آقای رفیعی مبارزه نشد؟

مخالفت با اعلامیه مزبور باید یا از طرف مراجع تقلید انجام گیرد یا از طرف علمای طراز دوم که شامل مدرسین حوزه‌ها هم می‌شود یا از طرف طلاب متوسط و یا از طرف اهل منبر.

اما مراجع تقلید که معلوم است هرگز وقت خواندن کتاب **شهید جاوید** یا کتابهای دیگری از این نوع یا بررسی مسئله علم امام را ندارند و دلیلش این است که

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۵۱

کتاب **شهید جاوید** پیش از چاپ حدود یک سال نزدیکی از آنان بود و فقط ۴۵ صفحه از آن را خوانده بود و بعد از چاپ هم خود مؤلف، کتاب را برای مراجعی که احتمال می‌داد بخوانند همراه نامه‌ای فرستاد و فقط یکی از آنان بعد از مدتی ضمن نامه‌ای از مؤلف معذرت خواسته بود که نتوانستم کتاب را بخوانم و بقیه هم جوابی ندادند. بنابراین از مراجع تقلید نباید انتظار داشت کتاب **شهید جاوید** یا مسئله علم امام را بررسی کنند و پس از بررسی نظر بدهند که اعلامیه عالم نامبرده مخالف قرآن و اخبار است.

اما علمای طراز دوم، باید گفت: آنان دو گروه بودند، یک گروه به آنچه در قم می‌گذشت و جنجالی که از طرف بعضی از روضه‌خوانها و محرکان آنان به وجود آمده بود بی‌توجه بودند. و در مقابل، گروه دیگری توجه کامل داشتند و در همان ایامی که اعلامیه نامبرده منتشر شده بود به بررسی مطالب آن پرداختند و پس از تحقیق کامل دریافتند مطالبی که درباره علم امام در این اعلامیه نوشته شده از اساس باطل است و با اینکه نتیجه تحقیقات خود را نوشته بودند در آن زمان فکر کردند که انتشار آن بر تشنج می‌افزاید از این رو از نشر آن خودداری کردند. بنابراین از علمای طراز دوم نیز انتظار نبود که به مبارزه آشکار با اعلامیه نامبرده برخیزند.

اما طلاب متوسط چون نیروی علمی آنان ضعیف بود غالباً متحیر مانده بودند و بعضی هم از روی تقلید نسبت به کتاب **شهید جاوید** بدبین شده و کورکورانه برضد آن تبلیغ می‌کردند که بعضی از آنان بعداً به اشتباه خود پی برده و از نویسنده کتاب عذرخواهی کردند. بنابراین از طلاب متوسط نیز انتظاری نبود.

اما اهل منبر، عده کمی از آنان که اهل تحقیق بودند کتاب **شهید جاوید** را خواندند و پسندیدند ولی در مقابل هوچیگری دیگران، جرأت اظهار عقیده نداشتند و گروه دیگری که خود در به وجود آوردن محیط جنجالی و گمراه کردن افکار مردم دخالت داشتند هر چه توانستند به هوچیگری می‌پرداختند. پس، از اهل منبر هم هیچ انتظاری نبود که درباره باطل بودن اعلامیه مزبور سخنی بگویند،

۵۲ □ عصای موسی (ع)

ولی اکنون که آن جنجال غرض آلود به پایان رسیده و بسیاری از افراد بی غرض، کتاب شهید جاوید را خوانده و تأیید کرده‌اند و مخصوصاً چند نامه تقدیر از علمای اعلام همراه چاپ جدید منتشر شده و استقبال روشنفکران از کتاب نامبرده سبب شده که ۸ دفعه چاپ شود، در چنین شرایطی انتشار این نوشته که باطل بودن اعلامیه مزبور را آشکار می‌کند مناسب به نظر می‌رسید و از این رو، به نشر آن مبادرت شد.

تذکر: هشت نوبت چاپ شهید جاوید که فوقاً به آن اشاره شده است تا زمانی که کتاب عصای موسی نوشته می‌شد یعنی سال ۱۳۵۴ شمسی انجام شده است، ولی اکنون که سال ۱۳۸۰ شمسی است چاپ شانزدهم آن در بازار وجود دارد.

چند سؤال و جواب

در اینجا مناسبت است چند مطلب را که افراد مختلف می پرسیدند و در لجنه ما زیاد مورد بحث و گفتگو واقع می شد ضمن چند سؤال و جواب مطرح کنیم و روشن سازیم:

س ۱: آیا این نقص پیغمبر و امام نیست که بعضی از چیزها را ندانند؟

ج: چون پیغمبر و امام رهبر دین هستند باید احکام دین را به طور کامل بدانند و در هیچ حکمی احتیاج به دیگران نداشته باشند. و چون رهبر سیاسی و اجتماعی مردم هستند باید در امور سیاسی و اجتماعی از دیگران آگاه تر باشند ولی دانستن چیزهایی که در رهبری آنان دخالت ندارد، لازم نیست. مثلاً لازم نیست عدد شن های بیابانها و قطرات بارانها را بدانند، زیرا اگر اینها را ندانند در جهت رهبری آنان، نقصی لازم نمیاید و از این رو، مرحوم شیخ طوسی فرموده است: ما لازم نمی دانیم امام چیزهایی را که مربوط به احکام شرعی نیست، بدانند.

(تلخیص الشافی، جزء ۱، ص ۲۵۲)

و نیز سید مرتضی رحمه الله - فرموده: لازم نیست امام علم غیب داشته باشد و همچنین لازم نیست صنایع و حرفه ها را بدانند.

(شافی، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، بنقل الشیعة و التشیع، ص ۴۲)

بنابراین، اگر امام وقت مرگ خود را نداند یا داروسازی و هواپیماسازی را نداند، نقصی در رهبری او لازم نمی آید.

س ۲: درست است که اگر پیغمبر و امام شماره قطرات باران و برگهای درختان را نداند نقصی در رهبری آنان لازم نمی آید ولی آیا این ذاتاً نقص و کمبود نیست که این چیزها را ندانند؟

ج: پیغمبر و امام مخلوق خدا هستند و چون مخلوقند وجودشان و علمشان و همه چیزشان محدود است و این محدودیت چون لازمه وجودشان می باشد برای آنان نقص نیست. بنابراین، ندانستن شماره قطرات باران برای پیغمبر و امام هیچگونه نقصی محسوب نمی شود، چنانکه احتیاج به خوردن و خوابیدن و زناشوئی برای آنان نقص نیست، زیرا اینها لازمه بشریت آنان است. «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (سوره کهف، آیه آخر).

س ۳: چگونه وجدان دینی انسان قبول می کند که پیغمبر و امام چیزی را نداند و کمبودی داشته باشند اگر چه آن کمبود مربوط به جنبه بشری آنان باشد؟

ج: این همان تصور عامیانه ای است که در زمانهای سابق، مردم ساده و کم عمق درباره پیغمبران داشتند و از روی تعجب می پرسیدند: «مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ؟» چرا این پیغمبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ مقصود این مردم ساده این بود که چگونه وجدان دینی انسان قبول می کند پیغمبر که نماینده خدا است چنین نقصی داشته باشد که مثل مردم دیگر غذا بخورد و توالت برود و در بازار با مردم معاشرت کند؟! اینان از این نکته غافل بودند که غذا خوردن و توالت رفتن مربوط به جنبه بشری پیغمبر است و به مقام رهبری او لطمه نمی زند.

س ۴: درست است که پیغمبر و امام در مقام رهبری احتیاج به دانستن چیزهایی از قبیل شماره قطرات باران ندارند ولی چه مانعی دارد که خداوند علم همه چیز را به طور نامحدود به آنان بدهد؟

ج: وجود محدود ممکن نیست چیز نامحدود را در خود جای دهد پس ظرف

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۵۵

وجودی پیغمبر و امام که محدود بحد معینی است، نمی‌تواند علم نامحدود را بپذیرد.

س ۵: آیا پیغمبر و امام غیر از علم به احکام، علم به چیزهای دیگر هم دارند؟
ج: پیغمبر و امام غیر از علم به احکام رشته‌های زیادی از علم غیب را از راه موهبت الهی دارا هستند و این علم موهبی بقدری دامنه‌دار است که تصور کنه آن برای افراد عادی، غیرممکن است و علوم ما نسبت به علوم موهبتی پیغمبر و امام مثل قطره است نسبت به دریا ولی این علم غیب معصوم با همه وسعتی که دارد، محدود به حد معینی است که بیش از آن حد نمی‌دانند.

س ۶: حالا که معلوم شد علم پیغمبر و امام محدود به حد معینی است که بیش از آن نمی‌دانند آیا معلوم است چند چیز را پیغمبر و امام نمی‌دانند و فقط خدا می‌داند؟

ج: از آیات و اخبار و سخنان علماء معلوم می‌شود چند چیزی که ذیلاً بدان اشاره می‌کنیم پیغمبر و امام نمی‌دانند و فقط خدا می‌داند:

- ۱- وقت قیامت را جز خدا کسی نمی‌داند.
- ۲- همه خصوصیات مربوط به نزول باران از قبیل وقت نزول و شماره فطرات آن را جز خدا کسی نمی‌داند. «وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ».
- ۳- همه خصوصیات مربوط به بچه‌ای که در شکم مادر است از قبیل جنسیت و زشتی و زیبایی و خوشبختی و بدبختی او را جز خدا، کسی نمی‌داند. «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ».
- ۴- هیچکس نمی‌داند در آینده چه به دست می‌آورد «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا».
- ۵- هیچکس نمی‌داند در چه نقطه‌ای از زمین می‌میرد «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ».

۵۶ □ عصای موسی (ع)

پنج چیزی که ذکر شد در آیه آخر سوره لقمان آمده است و طبق اخبار مربوط به این آیه، علم این پنج چیز مختص به خدا است و در اختیار پیغمبر و امام نگذاشته است.

۶- علی - علیه السلام - در بستر شهادت فرمود: مدت‌ها تفحص کردم که راز مکنون مرگ (یا وقت مرگ) را بدانم ولی نتوانستم چون علم آن مخزون نزد خداست.

(نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸)

این مطلبی که امام می‌خواسته بداند و نتوانسته، یکی دیگر از چیزهایی است که علم آن مختص به خداست. نهایت اینکه آن حضرت اول گمان می‌کرده است می‌تواند با تفحص، آن را کشف کند ولی پس از تحقیق برای وی معلوم شده است که نمی‌تواند. و این غیر از آن پنج علمی است که در آخر سوره لقمان ذکر شده است زیرا اگر یکی از آنها بود امام از اول می‌دانست که دانستن آن برای وی ممکن نیست. چون امام از همه علوم قرآن آگاه است و خود علی (ع) فرموده: علم پنج چیزی که در آیه آخر سوره لقمان ذکر شده، مختص به خداست. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸)

۷- مرحوم شیخ حرّ عاملی به نقل شیخ انصاری می‌فرماید: علم به همه موضوعات خارجیّه مثل اینکه فلان پنیر در بازار نجس است و فلان پارچه غصب است و فلان گوشت از میتّه است، از علم غیبی است که مختص به خدا است و پیغمبر و امام نمی‌دانند. (رسائل شیخ، چاپ رحمت‌الله، ص ۲۲۴)

۸- در حدیثی آمده است که ابوبصیر به امام صادق (ع) گفت: بعضی از افراد چیز عجیبی می‌گویند، می‌گویند: شما عدد قطره‌های باران و ستاره‌های آسمان و برگهای درختان و وزن آبهای دریا و شماره ذرات خاک را می‌دانید! امام دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: سبحان الله! سبحان الله! نه به خدا قسم اینها را جز خدا کسی نمی‌داند. (رجال کشی، ص ۲۵۳)

۹- طبق آیه ۱۸۸ از سوره اعراف آنجا که پیغمبر خدا نمی‌تواند جلب خیر بیشتری بکند غیب نمی‌داند. «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ».

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۵۷

۱۰- طبق آیه نامبرده آنجا که آسیب و صدمه‌ای به رسول خدا (ص) می‌رسد، غیب نمی‌داند «وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» البته این مربوط به آسیب و صدمه‌ای است که قابل پیشگیری باشد نه مثل زلزله و صاعقه.
طبق آیات و اخبار و سخنان علماء، این ده موردی که ذکر شد علمش مختص به خدا است و پیغمبر و امام نمی‌دانند.

تذکر

عالم بزرگ مرحوم سید محمد تنکابنی در حاشیه رسائل شیخ انصاری، ص ۱۴۰ می‌فرماید: مواردی که علمش مختص به خدا است و پیغمبر و امام از آن آگاه نیستند غیر قابل احصاء است. و به نظر می‌رسد آنچه این عالم بزرگ فرموده صددرصد صحیح است، زیرا وقتی قبول کردیم که علم خدا غیرمتناهی و علم پیغمبر و امام متناهی است طبعاً علوم می‌که خدا به پیغمبر و امام داده است محدود و متناهی و علوم می‌که در اختیارشان نگذاشته است نامحدود و غیرمتناهی خواهد بود. پس جواب صحیح سؤال سابق که: چند چیز را به پیغمبر و امام نمی‌دانند و فقط خدا می‌داند؟ این است: چیزهایی که پیغمبر و امام نمی‌دانند و فقط خدا می‌داند، قابل احصاء نیست.

س ۷: در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸ حدیثی وارد شده که می‌گوید: «امامی که نداند چه به سرش می‌آید و سرنوشتش چیست حجت خدا نخواهد بود» آیا این حدیث معتبر و قابل قبول است؟
ج: این حدیث دو عیب دارد:

۱- سندش ضعیف است چون یکی از راویانش به نام «عبدالله بن القاسم البطل» طبق گفته رجال نجاشی، ص ۱۶۷ غالی و کذاب است و از این رو حدیثش مردود است.

۵۸ □ عصای موسی (ع)

۲- این حدیث با آیه ۱۸۸ از سوره اعراف که قبلاً بدان اشاره شد، مخالف است و نیز با آیه ۹ از سوره احقاف مخالف است که می‌گوید: رسول خدا (ص) نمی‌داند چه به سرش می‌آید. «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» و حدیثی که مخالف قرآن باشد، مردود است.

س ۸: در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۹ ضمن حدیث شماره ۴ آمده که علی (ع) آن شبی را که در آن شهید خواهد شد، می‌دانست و نیز مکانی را که در آن شهید خواهد شد، می‌دانست. آیا این حدیث معتبر است؟

ج: این حدیث سه عیب دارد:

۱- سندش ضعیف است چون یکی از روایانش به نام «سهل بن زیاد» متهم به دروغگویی و غلو است. (رجال ابن داوود، ص ۴۶۰، چاپ دانشگاه تهران)

۲- این حدیث با آیه آخر سوره لقمان مخالف است که می‌گوید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» هیچکس نمی‌داند در چه نقطه زمینی می‌میرد.

۳- مضمون این حدیث مورد قبول علمای شیعه نیست، زیرا شیخ مفید می‌فرماید: دلیلی نداریم که علی (ع) وقت قتل خود را به تفصیل می‌دانسته است. (بحار، ج ۴۲، ص ۲۵۷)

و نیز سید مرتضی علم‌الهدی به نقل شیخ طوسی فرموده است: علی (ع) لحظه مخصوص شهادت خود را نمی‌دانست. (تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰)

و نیز مرحوم ابن شهر آشوب می‌فرماید: علی (ع) وقت مخصوص قتل خود را نمی‌دانست چون اگر می‌دانست باید از خودش دفاع کند.

(متشابه‌القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۲۱۱)

و نیز عالم بزرگوار مرحوم ابن میثم می‌فرماید: علی (ع) مکان و زمان شهادت خود را به تفصیل نمی‌دانست. (شرح نهج البلاغه از ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۹)

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۵۹

س ۹: این دو حدیثی که مردود دانستید از کتاب کافی است و معروف است که کافی را بر امام زمان (عج) عرضه کردند و آن حضرت فرمود: «الکافی کاف لِشِيعَتِنَا» - کافی برای شیعه ما بس است - پس شما چگونه این دو حدیث را مردود دانستید؟

ج: محدث نوری در جلد ۳ مستدرک، ص ۵۳۳ می‌فرماید: اینکه می‌گویند: امام زمان (عج) درباره کافی فرموده: «الکافی کاف لِشِيعَتِنَا» اصل و مدرکی ندارد. آنگاه می‌فرماید: محدث استرآبادی نیز گفته است: این مطلب اصل و مدرکی ندارد. پس بنا به فرموده دو محدث نامبرده نه کتاب کافی بر امام زمان (عج) عرضه شده و نه درباره آن فرموده: کافی برای شیعه ما کافی است.

اهل اطلاع می‌گویند: کافی در حدود شانزده هزار و دویست حدیث دارد که قریب پنجهزار از آن ضعیف است. بنابراین، کتاب کافی نیز مثل کتابهای حدیث دیگر باید اخبارش بررسی شود هر کدام معتبر است قبول شود و هر کدام معتبر نیست، مردود گردد.

س ۱۰: آیا معنای حدیثی که می‌گویید: علم ماکان و ماهو کائن تا قیامت نزد ائمه - علیهم السلام - است^۱ این نیست که ائمه (ع) از همه حوادث بدون استثناء آگاهند؟

ج: بین علما مسلم نیست که اسم موصول یعنی کلمه «ما» معنای عموم و استغراق بدهد. صاحب قوانین فرموده است: من و مای موصوله اگر معنای شرط نداشته باشند، عموم و استغراق ندارند. بنابراین، نمی‌توان گفت: معنای «ماکان» همه ماکان و معنای «مایکون» همه مایکون است. پس نباید گفت: ائمه (ع) همه ماکان و مایکون را بدون استثناء می‌دانند و به اصطلاح علمی، این قضیه مهمله است و قضیه مهمله در قوه جزئیه است و معنای حدیث مزبور این می‌شود که ائمه (ع) بعضی از حوادث گذشته و آینده را می‌دانند و طبعاً بعضی را نمی‌دانند.

۶۰ □ عصای موسی (ع)

س ۱۱: در اصول کافی، ج ۱، از ص ۲۷۹ به بعد اخباری وارد شده که می‌گوید: برای هر یک از ائمه - علیهم السلام - صحیفه‌ای آسمانی آمده بود که باید طبق آن عمل کنند. آیا این اخبار دلالت نمی‌کند که ائمه (ع) از سرنوشت خود و از آنچه بر آنان خواهد گذشت، آگاه بوده‌اند؟

ج: مضمون این اخبار این است که هر یک از ائمه (ع) از روی صحیفه آسمانی وظیفه مخصوص خود را می‌دانسته‌اند ولی دانستن وظیفه، غیر از دانستن سرنوشت است و معنای اخباری که می‌گوید: ائمه - علیهم السلام - وظیفه خود را می‌دانند این نیست که سرنوشت خود را نیز می‌دانند.

ضمناً باید دانست که سند هیچیک از اخباری که ذکر کردیم از صحیفه آسمانی کرده صحیح نیست و بر فرض هم که سند همه صحیح بود باز چون اینها متواتر و یقین آور نیست، نمی‌توان به مضمون آنها اعتقاد قطعی پیدا کرد و باور نمود که هر یک از ائمه (ع) وظیفه مخصوصی غیر از آنچه در قوانین اسلام هست، داشته‌اند.

مطلب دیگر اینکه اگر ائمه (ع) طبق دستور محرمانه غیبی و اختصاصی عمل کنند، عمل آنان نمی‌تواند سرمشق مردم باشد در حالی که همه علماء می‌گویند: عمل امام سرمشق مردم است.

س ۱۲: آیا اگر کسی بگوید امام احکام دین را به طور کامل می‌داند ولی از غیب اصلاً خبر ندارد به ایمانش لطمه می‌خورد؟

ج: البته امام چنانکه قبلاً اشاره شد، بسیاری از امور غیبی را می‌داند ولی اگر کسی باکمال انصاف، دلیلهای علم امام را بررسی کند و به علت دیرباوری یقین پیدا نکند که امام از غیب خبر دارد، این به ایمانش لطمه نمی‌زند، زیرا داشتن علم غیب شرط امامت نیست. چنانکه این مطلب را مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات، ص ۳۸ و مرحوم سید مرتضی در شافی، ص ۱۸۸ و مرحوم شیخ طوسی در تلخیص الشافی، جزء ۱، ص ۲۵۲ و مرحوم ابن شهر آشوب در متشابه القرآن و مختلفه، ص ۲۱۱ گوشزد کرده‌اند.

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۶۱

و از این بالاتر مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: اقوی اینست که اگر کسی در مقام تحقیق نه از روی عناد در عصمت پیغمبر یا امام شک کند یا آن را انکار نماید از اسلام و ایمان خارج نمی‌شود و می‌فرماید: محقق اردبیلی هم همین مطلب را فرموده است. (رسائل، چاپ رحمة‌الله، ص ۱۷۴)

و نیز مرحوم شهید ثانی می‌فرماید: این مطلب بعید به نظر نمی‌رسد که بگوئیم: اگر مسلمانی به عصمت پیغمبر و ائمه (ع) و همچنین به خاتمیت رسول خدا (ص) اعتقاد نداشته باشد به اسلام و ایمانش لطمه نمی‌خورد و از اسلام و ایمان خارج نمی‌شود. (المقاصد العلیه، ص ۲۴ و ۲۵)

س ۱۳: آیا آنچه مرحوم شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی فرموده‌اند که اگر کسی عصمت پیغمبر و امام را از روی اجتهاد انکار نکند به اسلام و ایمانش لطمه نمی‌خورد صحیح است؟

ج: آنچه این سه عالم بزرگ فرموده‌اند صحیح است و دلیلش این است که گاهی مسلمانان درجه اول از قبیل مالک اشتر و عبدالله جعفر شوهر حضرت زینب عصمت امام را در بعضی از مسائل سیاسی قبول نداشتند و با این وصف به ایمان آنان لطمه‌ای وارد نمی‌شد و اینک چند نمونه:

۱- هنگامی که علی - علیه السلام - خواست جریر بن عبدالله را نزد معاویه بفرستد، مالک اشتر مخالفت کرد و گفت: صلاح نیست جریر بن عبدالله را نزد معاویه بفرستید چون جریر دوست معاویه است.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۷۴)

در اینجا مالک اشتر عقیده داشت امیرالمؤمنین (ع) اشتباه می‌کند که جریر را نزد معاویه می‌فرستد و در حقیقت مالک اشتر عصمت امام را در این مسئله سیاسی انکار کرده است ولی این انکار هرگز به ایمان مالک لطمه نزد، زیرا بیش از این نیست که او مرتکب اشتباهی شده است.

۶۲ □ عصای موسی (ع)

۲- عبدالله جعفر پسر جعفر طیار به امام حسین (ع) می‌گفت: صلاح نیست به کوفه بروید و برای منصرف کردن امام از سفر کوفه کوشش بسیار کرد ولی موفق نشد. (ارشاد مفید، ص ۲۰۰)

در اینجا عبدالله جعفر عقیده دارد امام حسین (ع) اشتباه می‌کند که به کوفه می‌رود و در حقیقت، عصمت امام را در این مسئله انکار کرده ولی این مطلب به ایمان او لطمه نزد.

۳- عبدالله بن الحسن که از امام صادق - علیه السلام - می‌خواست قیام پسرش محمد بن عبدالله را بر ضد حکومت، تصویب و به وی کمک کند ضمن مذاکراتش به آن حضرت گفت: اگر امام حسین علیه‌السلام عادل بود باید امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن - علیه‌السلام - قرار دهد. (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۹)

معنای سخن عبدالله بن الحسن این است که امام حسین - علیه‌السلام - ظلم کرده است که امامت را در فرزند خودش قرار داده و این انکار عصمت امام است ولی هیچکس عبدالله بن الحسن را به کفر و بی‌ایمانی متهم نکرده است زیرا بیش از این نیست که او مرتکب اشتباهی شده است.

۴- ابن عباس به امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - می‌گفت: صلاح نیست معاویه را به این زودی از حکومت برکنار کنید فعلاً او را در پست حکومت شام تثبیت کنید پس آنگاه که حکومت شما پا برجا و محکم شد برکنار کردن معاویه آسان است.

(کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۷)

در اینجا ابن عباس عقیده داشت: علی - علیه‌السلام - اشتباه می‌کند که معاویه را پیش از استحکام حکومت خود از کار برکنار می‌سازد ولی این مطلب به ایمان ابن عباس لطمه نزد.

۵- حُجْر بن عدی و سلیمان بن صُرْد معتقد بودند امام حسن - مجتبی - علیه‌السلام - اشتباه کرده که صلح با معاویه را پذیرفته است و حُجْر به آن حضرت می‌گفت: تو مؤمنان را روسیاه و سربزیر کردی که صلح را قبول نمودی.

(بحار، ج ۴۴، ص ۲۹)

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۶۳

ولی این اعتقاد به معصوم نبودن امام در یک مسئله سیاسی لطمه‌ای به ایمان حُجْر بن عدی و سلیمان بن صُرْد نزد.

س ۱۴: آیا عصمت پیغمبر و امام از ضروریات مذهب نیست که انکارش به ایمان شخص لطمه نمی‌زند؟

ج: عصمت پیغمبر و امام از ضروریات مذهب است ولی به عقیده مرحوم شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی چنین نیست که انکار هر ضروری باعث کفر و بی‌ایمانی شود و عصمت از ضروریاتی است که انکارش از روی اجتهاد، باعث بی‌ایمانی نمی‌شود.

بدیهی است در جائی که انکار عصمت رسول خدا (ص) از روی اجتهاد، نه عناد باعث بی‌ایمانی نمی‌شود در این صورت:

۱- اگر کسی از روی اجتهاد بگوید: جسمانی بودن معراج رسول خدا (ص) حتمی و یقینی نیست و می‌توان گفت: آن حضرت در حال بیداری عروج روحی کرده است به عالم ماوراء ماده و در آن سیر روحی حقایق اشیاء و نتایج اعمال برای حضرتش متمثل گشته و ارواح انبیاء را مشاهده کرده است و اینکه در اخبار آمده که پیغمبر خدا (ص) در آسمانها گردش کرد و بهشت و عرش و چیزهای دیگر را دید مقصود این است که این چیزها در آن سیر روحانی برای آن حضرت تمثیل روحی و برزخی پیدا کرده است، چنانکه در تفسیر المیزان ج ۱۳ از ص ۳۱ تا ۳۴ و ج ۱۹ ص ۳۶ و ۳۷ چنین آمده است.

۲- یا بگوید: رسول خدا (ص) در نمازش سهو کرده چنانکه مؤلف قاموس الرجال در ملحقات جلد ۱۱ در تأیید قول صدوق چنین گفته است.

۳- یا بگوید: دلیل معتبری نداریم که حضرت زینب در کنار کشته امام حسین (ع) گفته باشد: خدا یا این قربانی را از آل محمد قبول کن.

۴- یا بگوید: سند زیارت جامعه ضعیف است و بعضی از عبارات آن مثل «ایا ب

۶۴ □ عصای موسی (ع)

الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ» مخالف قرآن است زیرا خدا در قرآن می‌گوید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» یعنی بازگشت مردم فقط به ما و حسابشان فقط با ماست.

در حالی که معنای عبارت زیارت این است که بازگشت مردم به ائمه (ع) و حسابشان با آنان است.

۵- یا بگوید: دعای ندبه سند ندارد و بعضی از مطالبش قابل مناقشه است.

۶- یا بگوید: معلوم نیست شق القمر برای پیغمبر خدا (ص) واقع شده باشد.

۷- یا بگوید: ردّ شمس برای علی - علیه‌السلام - مشکوک است چون اخبارش متواتر و قطعی نیست.

۸- یا بگوید: علی - علیه‌السلام - هنگام ولادتش قرآن نخوانده آن هم قرآنی که هنوز نازل نشده بود چون این مطلب مخالف حدیثی است که می‌گوید: پیغمبر خدا (ص) قرآن را به تدریج به علی - علیه‌السلام - می‌آموخت. (اصول کافی، ج ۱، ص ۶۴)

۹- یا بگوید: امکان دارد رسول خدا (ص) را خواب برآید و نمازش را نخواند و قضای آن را بخواند چنان که شیخ مفید گفته و پذیرفته است.

(ملحقات، ج ۱۱، قاموس الرجال)

۱۰- یا بگوید: داستان معروف که می‌گوید: «علی - علیه‌السلام - در جنگ بر پهلوانی غالب شد و هنگامی که روی سینه‌اش نشست تا سرش را جدا کند او آب دهن به صورت امام انداخت» از افسانه‌هایی است که مولوی ساخته است و اصل تاریخی ندارد، چنانکه ما معتقدیم.

۱۱- یا بگوید: همه علوم پیغمبر اسلام یا اکثرش از انبیاء و اوصیاء سابق، به آن حضرت رسیده است چنانکه مرحوم شیخ حر عاملی در اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۳ فرموده است.

۱۲- یا بگوید: بعد از حکومت حضرت مهدی (ع) حکومتی به وجود نخواهد آمد که لازمه آن این است که ائمه دیگر رجعت نخواهند کرد چنانکه مرحوم شیخ مفید در ارشاد، صفحه آخر چنین فرموده است.

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۶۵

۱۳- یا بگوید: داستانی که معروف است در حال نماز تیر از پای امیرالمؤمنین (ع) درآوردند اصل تاریخی ندارد و عروة الوثقی و توضیح المسائل و منتهی الامال و انوار نعمانیه که آن را نقل کرده‌اند، مدرک تاریخی نشان نداده‌اند.

۱۴- یا بگوید: حدیث «ام ایمن» که در کامل الزیارات ابن قولویه از ص ۲۶۰ به بعد درج شده، سندش صحیح نیست چون اولین راوی آن که حدیث مزبور را با تلفیق دو متن بی اجازة ابن قولویه در کتاب وی وارد کرده، شخصی مجهول الهویه است. و آخرین راوی آن یعنی زائده منحرف از حضرت علی - علیه السلام - است.

(قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۰)

و یکی دیگر از راویانش به نام احمد بن محمد عیاش مورد اعتماد نجاشی نبوده.

(قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۱۰)

و متن حدیث مشتمل بر مطالب غریب و نامعقول است و مقام حضرت زین العابدین - علیه السلام - را پائین آورده و صبر و علم آن حضرت را از صبر و علم حضرت زینب (ع) کمتر شمرده و گمان می‌رود این حدیث پس از زمان مستوکل عباسی جعل شده است.

۱۵- یا بگوید: هیچ مدرک تاریخی نداریم که حضرت سجاد - علیه السلام - برای دفن پدرش به کربلا آمده باشد و اینکه حضرت امام رضا - علیه السلام - به واقفی‌ها فرمود: آن خدائی که می‌تواند علی بن الحسین را از زندان ابن زیاد به کربلا بیاورد تا پدرش را دفن کند، می‌تواند مرا از مدینه به بغداد بیاورد تا پدرم را دفن کنم.

(بحار، ج ۴۸، ص ۲۷۰)

این از باب الزام خصم است چون واقفی‌ها که می‌گفته‌اند: امام موسی بن جعفر (ع) از دنیا نرفته و هم او امام است و علی بن موسی الرضا امام نیست به حدیث «لَا يَلِيَّ أَمْرَ الْإِمَامِ إِلَّا الْإِمَامُ» استدلال می‌کردند و می‌گفتند: چون علی بن موسی الرضا به بغداد دنیا نیامده است تا موسی بن جعفر (ع) را کفن و دفن کند پس نه موسی بن جعفر از دنیا رفته و نه علی بن موسی امام است و حضرت رضا (ع)

۶۶ □ عصای موسی (ع)

می خواسته است آنان را به آنچه خود قائل بوده‌اند الزام کند وگرنه حدیث مزبور چنانکه مرحوم صدوق فرموده انشاء تکلیف است نه اخبار (بحار، ج ۴۸، ص ۲۵۴) و تکلیف، مشروط به قدرت عادی است و امام زین العابدین (ع) وقتی که اسیر ابن زیاد بود چون از نظر مجاری عادی قدرت نداشت به کربلا برود تکلیف دفن پدرش از آن حضرت ساقط بود.

در جائی که طبق عقیده علمای بزرگ شیعه انکار عصمت پیغمبر اسلام از روی اجتهاد نه عناد باعث کفر و بی‌ایمانی نشود به طریق اولی اگر مسلمانی یکی از ۱۵ مطلب یاد شده یا همه آنها را بگوید به ایمانش لطمه‌ای نخواهد خورد بلکه مؤمنی که یکی از مطالب یاد شده یا همه آنها را بگوید مثل سایر مؤمنان، احترامش واجب و غیبتش حرام است زیرا بیش از این نیست که ما بگوئیم: او در اجتهاد خود خطا کرده ولی می‌دانیم که هر خطائی باعث بی‌ایمانی نمی‌شود.

ما نباید مثل مقدس نماهای خوارج فکر کنیم و مسائل اسلامی را با تنگ نظری جاهلانه بررسی نمائیم. اسلام وسیع‌تر از آن است که خوارج متعصب و همفکرانشان گمان کرده‌اند در خبری آمده که دین خدا وسیع است ولی خوارج از روی جهل و تعصب بر خود سخت گرفتند. (رسائل شیخ، ص ۱۷۲)

کسی که توحید و نبوت و معاد را به طور سربسته قبول دارد مسلمان است و کسی که سه اصل نامبرده را با اصل عدل و امامت به طور اجمال قبول دارد شیعه یعنی مسلمان کامل است ولی هر فرد مسلمانی پس از قبول کردن اصول کلی اسلام حق دارد در مسائلی نظیر آنچه بدان اشاره شد تحقیق و اجتهاد و رد و قبول کند و این افتخار اسلام است که آزادی فکر و عقیده را تا این حد محترم شمرده و بالاتر از این، به تحقیق و اجتهاد و تفکر آزاد دعوت کرده و از تقلید کورکورانه و تعصب‌آمیز نکوهش نموده است و در سایه همین آزادی فکر و عقیده است که شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی با کمال آزادی و شهامت می‌گویند: شک در عصمت رسول خدا (ص) بلکه انکار آن از روی اجتهاد و همچنین انکار عصمت امام به ایمان شخص مسلمان لطمه نمی‌زند.

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۶۷

س ۱۵: آیا ممکن است ندانستن چیزی برای پیغمبر و امام فضیلت باشد؟
ج: ندانستن چیزی ذاتاً فضیلت نیست ولی گاهی شرط فضیلت است و گاهی حوادثی در تاریخ پیغمبران و ائمه (ع) پیش آمده که اگر در آن حوادث نسبت دانستن به آنان بدهیم.

۱- گاهی موجب سلب فضیلت.

۲- و گاهی موجب نسبت دادن کار غیر عاقلانه.

۳- و گاهی موجب نسبت دادن ترک وظیفه.

۴- و گاهی موجب نسبت دادن گناه به آنان می‌شود.

و اینک توضیح مطلب:

الف - شب هجرت رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌علی - علیه‌السلام - بجای آن حضرت خوابید تا وی از مکه بیرون برود و از خطر قتل رهائی یابد. در اینجا اگر بگوئیم علی (ع) می‌دانست آسیبی از دشمن به وی نمی‌رسد، خوابیدن او به جای پیغمبر اکرم فداکاری محسوب نمی‌شود. و نیز اگر بگوئیم ابراهیم خلیل می‌دانست فرزندش ذبح نمی‌شود و سرانجام باید گوسفندی را قربانی کند، در این صورت بردن فرزند خویش را برای قربانی، فضیلتی نیست. پس در این دو مورد اگر نسبت دانستن به حضرت علی (ع) و ابراهیم خلیل (ع) بدهیم فضیلتی را از آن دو سلب کرده‌ایم و در اینجا است که ندانستن، شرط فضیلت است.

ب - علی (ع) مالک اشتر را برای حکومت مصر اعزام کرد و به مردم مصر نوشت: از مالک اطاعت کنند و در اقامه حق و عدالت یاریش نمایند.

(نهج‌البلاغه، نامه ۳۸)

ولی مالک به تحریک معاویه در راه مسموم شد و هرگز به مصر نرسید.

(کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۳)

در اینجا اگر بگوئیم: علی (ع) می‌دانست مالک در راه مسموم می‌شود، نوشتن آن حضرت به مردم مصر که از مالک اطاعت کنند، کاری غیر عاقلانه خواهد بود.

۶۸ □ عصای موسی (ع)

علاوه بر این، لازم می‌آید اظهار تأسف امام از قتل مالک هم غیرعاقلانه و هم ظاهرسازی و خالی از حقیقت باشد!

ج - به دستور معاویه چند هزار سرباز مسلح به شهر انبار حمله کردند و شیعیان علی (ع) را کشتند و اموال مردم و حتی زینت‌های زنان را غارت کردند. امام از این قضیه سخت ناراحت شد و اظهار تأسف شدید کرد. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷)

در اینجا اگر بگوئیم: امام قبلاً می‌دانست قشون معاویه در فلان ساعت به شیعیان حمله می‌کنند و مرتکب آن همه جنایت می‌شوند، در این صورت لازم می‌آید به آن حضرت نسبت بدهیم که وظیفه خود را انجام نداده و مردم بی‌دفاع را رها کرده است تا مورد هجوم و قتل و غارت دشمن قرار گیرند!

د - علی (ع) «منذر بن جارود عبدی» را مأمور منطقه‌ای کرد، پس از زمانی خبر رسید که وی در بیت‌المال خیانت کرده است امام ضمن نامه‌ای به وی نوشت: خوبی پدرت مرا درباره توفریب داد و گمان کردم تو در راه پدرت می‌روی ولی خبر رسیده است که تو در بیت‌المال خیانت کرده‌ای. (نهج‌البلاغه، نامه ۷۱)

در اینجا اگر بگوئیم: امام قبلاً می‌دانست منذر بن جارود خائن است لازم می‌آید آن حضرت مرتکب گناه شده باشد، زیرا گماشتن خائن به حکومت، گناه بزرگی است.

علاوه بر این، لازم می‌آید اینکه امام به منذر بن جارود نوشت: من گمان می‌کردم تو در راه پدرت خواهی رفت، دروغ نوشته باشد و این خود گناه دیگری است! و نیز در این صورت بین حکومت علی (ع) و حکومت معاویه فرقی نخواهد بود، چون معاویه دانسته خائنان را به حکومت می‌گماشت و فرض این است که علی (ع) نیز منذر بن جارود را که خائن بود، دانسته به حکومت گماشت!

س ۱۶: اگر بگوئیم: امام حسین (ع) می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، آیا لازم می‌آید نسبت گناه به آن حضرت بدهیم؟

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۶۹

ج: عالم بزرگ مرحوم سید مرتضی، به نقل شیخ طوسی می‌فرماید: عقلاً و نقلاً حرام است که امام دانسته خود را به کشتن بدهد. (تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰)

براساس فرمایش سید مرتضی رضوان‌الله علیه - اگر بگوئیم: امام حسین - علیه‌السلام - می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، لازم می‌آید نسبت گناه یعنی خودکشی عمدی به آن حضرت بدهیم. علاوه بر این، لازم می‌آید امام در به وجود آوردن حادثه کربلا - این جنایت بزرگ تاریخ - شریک باشد و در این صورت نه تنها از مقام عصمت بلکه از عدالت هم ساقط می‌شود.

و علاوه بر این، عمل آن حضرت هم نمی‌تواند سرمشق مردم قرار گیرد، چون مردم حق ندارند از گناه پیروی کنند.

س ۱۷: آیا می‌توان گفت: علی (ع) به علم غیب می‌دانست مالک اشتر را در راه مصر، مسموم می‌کنند و نیز می‌دانست قشون معاویه به شهر انبار حمله می‌کنند و شیعیان را می‌کشند. و نیز می‌دانست منذر بن جارود در بیت‌المال خیانت می‌کند. و امام حسین (ع) نیز می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، ولی این علم غیب امام برای وی وظیفه نمی‌آورد و نمیتواند طبق آن عمل کند بلکه باید طبق علمی که از راه‌های عادی پیدا می‌کند، عمل نماید؟

ج: علم نور است و ممکن نیست نور روشن نباشد. آیا ممکن است خورشید، نتابد و آتش، گرمی نداشته باشد؟

حقیقت علم، روشنی است و خاصیت ذاتی آن این است که حجت و دلیل باشد و برای انسان وظیفه بیاورد.

شیخ انصاری در مبحث قطع، در رسائل می‌فرماید: علم ذاتاً حجت است و این خاصیت و صفت ذاتی، هرگز از آن سلب نمی‌شود، پس ممکن نیست علم باشد و حجت نباشد و وظیفه بیاورد. مثلاً نمی‌توان گفت: آنگاه که رسول خدا (ص) دست خود را روی سنگی گذاشت و عقرب دست وی را گزید. (وسائل، چاپ جدید، ج

۷۰ □ عصای موسی (ع)

۹، ص ۱۶۶) آن حضرت به علم غیب می دانست، عقرب روی سنگ است ولی این علم غیب برای وی ایجاب وظیفه نمی کرد، از این رو دانسته دست خود را روی عقرب گذاشت.

پس روشن شد که صحیح نیست کسی بگوید: حضرت علی (ع) به علم غیب می دانست مالک اشتر را در راه مصر می کشند و دانسته او را به طرف مرگ فرستاد. و نیز می دانست شیعیانش در انبار مورد قتل و غارت قرار می گیرند و دانسته جلوگیری نکرد.

و نیز می دانست منذر بن جارود خائن است و دانسته او را به حکومت گماشت. و نیز صحیح نیست کسی بگوید: امام حسین (ع) به علم غیب می دانست در این سفر کشته می شود ولی این علم غیب برای آن حضرت ایجاب وظیفه نمی کرد که از خطر پرهیز کند و بود و نبود این علم برای او یکسان بود!

س ۱۸: در مواردی که شک می کنیم پیغمبر و امام علم دارند یا نه، چه بگوئیم؟
ج: اصل اولی در همه چیزها عدم و نبودن است چون همه چیز غیر از خدا، اول وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است علم پیغمبر و امام نیز همینطور است. علی (ع) در نامه ۳۱ از نهج البلاغه به امام حسن (ع) می فرماید:
«فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ، خُلِقْتَ جَاهِلًا ثُمَّ عَلِمْتَ وَ مَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ...»

یعنی تو وقتی که آفریده شدی چیزی نمی دانستی و سپس دانستی و چه بسیار است چیزهایی که نمی دانی و بعداً می دانی. محقق قمی نیز براساس همین اصل فرموده: علم معصوم مسبوق به عدم است. (قوانین، ص ۲۲۶، چاپ احمد)

پس طبق فرمایش علی - علیه السلام - و طبق اصل عقلی یاد شده و فرموده علماء هر جا در علم پیغمبر و امام شک کنیم، اصل اولی اینست که بگوئیم: نمی دانند و این معنی ابداً از مقام آنان نمی کاهد. چنانکه عبارتی که علی (ع) به امام حسن (ع) فرمود که تو اول چیزی نمی دانستی، از مقام وی چیزی نمی کاهد.

پاسخ به آیه‌الله رفیعی قزوینی □ ۷۱

س ۱۹: نظر شما درباره کتاب شهید جاوید چیست؟

ج: در حدود ده قرن پیش، علمای بزرگ شیعه از قبیل مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی و شیخ طوسی قیام امام حسین (ع) را به طریقی معقول و قابل پیروی، تشریح کرده‌اند و در حدود سه قرن همان طریق معقول بین علمای شیعه، رواج داشته است ولی از وقتی که کتاب **لُهوف** نوشته شد، بحث درباره قیام امام در مسیر دیگری افتاد و بسیاری از نویسندگان شیعه و شاید هم اکثر آنان به پیروی از کتاب **لُهوف** چنین گمان کردند که امام به قصد این که خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده‌اش را به اسیری بکشاند، حرکت فرموده و این مطلب نامعقول در این اواخر بقدری مشهور شده بود که در ردیف مسلمات به شمار می‌رفت و بدینگونه آن طریق معقولی که علمای ده قرن پیش، برای تجزیه و تحلیل قیام حضرت سیدالشهداء - صلوات‌الله علیه - ارائه داده و نوشته بودند، به طور کامل فراموش شده بود.

ولی کتاب **شهید جاوید** با ابتکاری بسیار جالب و قلمی رسا و منطقی مستدل، همان طریق معقول علمای بزرگ ده قرن پیش را دوباره زنده کرده است. با این تفاوت که آن علمای بزرگ، خلاصه‌نویسی کرده بودند و کتاب **شهید جاوید** موضوع قیام امام را به طور مفصل و گسترده منعکس کرده و جوانب مختلف آن را تشریح نموده و همه اشکالات فقهی و سیاسی را از آن، دور ساخته است.

و می‌توان گفت: از روزی که علمای اسلام درباره نهضت امام، کتاب نوشته‌اند تا این زمان، کتابی به این جامعیت و فصاحت و بلاغت و روشن‌بینی و قدرت استدلال نوشته نشده و بزرگترین خدمتی که کتاب **شهید جاوید** کرده این است که انبوه تصورات نامعقول و تفسیرهای ناصحیحی را که همچون ابرهای ضخیمی، واقعیت قیام امام را پوشانده بود، بیک سوزده و چهره درخشان این قیام عظیم را با همه عظمتش به تجلی درآورده و آن را به صورتی معقول و قابل پیروی معرفی کرده است، در حالی که قبلاً غیرقابل پیروی، معرفی شده بود.

پیرامون رسالہ
بحثی کوتاہ درباره علم امام

پاسخ بہ

استاد علامہ طباطبائی

رساله کوچکی به نام «بحثی درباره علم امام» مشتمل بر ۳۱ صفحه از استاد علامه طباطبائی در ماه ربیع الثانی ۱۳۹۱ در قم منتشر شده و از محتوای آن معلوم می‌شود به کتاب شهید جاوید نظر دارد. در این رساله سؤالی از معظّم‌له بدین صورت شده:

آیا امام حسین (ع) در سفری که از مکه به کوفه کرد می‌دانست شهید می‌شود یا نه؟ و آیا به قصد شهادت حرکت کرد یا به قصد تشکیل حکومت اسلامی؟

معظّم‌له نیز نظر خود را نوشته‌اند ولی به نظر می‌رسد کسانی که در طرح این سؤال و گرفتن جواب و نیز در پخش مجانی رساله نامبرده سهمی داشته‌اند، افراد خوش نیستی بوده‌اند که چون نظر حضرت استاد علامه را درباره علم امام، حقیقت پنداشته‌اند، خواسته‌اند آن را به اطلاع عموم برسانند تا مردم جز عقیده ایشان، عقیده دیگری درباره علم امام پیدا نکنند. ولی حقیقت این است که آنچه استاد علامه درباره علم امام فرموده‌اند نظر شخصی خودشان بوده و برای دیگران قابل پیروی نیست، زیرا مسئله علم امام از مسائل اعتقادی است و در مسائل اعتقادی نمی‌توان تقلید کرد و گفته عالمی را بی دلیل پذیرفت، چون تقلید در افکار و عقاید، انسان را به بردگی فکری و عقلی می‌کشاند و از فکر کردن و اندیشیدن باز می‌دارد و هیچ دردی برای اجتماعات انسانی بدتر از این نیست که از تفکر و تعقل و استدلال

۷۶ □ عصای موسی (ع)

باز مانند و اسیر جمود فکری و رکود عقلی گردند و برده وار به دنبال دیگران بروند. مسلمانان باید به پیروی از قرآن کریم که ندای عقل را منعکس کرده است به اندیشیدن و استدلال و استقلال فکری در مسائل عقلی عادت کنند و هرگز نظر عالم دینی را در اینگونه مسائل، بی دلیل و از روی تقلید نپذیرفتند تا مثل یهود و نصاری که در مسائل فکری گفته‌های بی دلیل علمای خود را برده وار می‌پذیرفتند مورد نکوهش واقع نشوند و مصداق «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» نگردند.

درست است که شخصیت علماء محترم است ولی علم و حقیقت هم محترم است و هرگز نباید علم و حقیقت و منطق و استدلال فدای شخصیت علماء گردد. و از این رو، ما در عین حال که به شخصیت استاد علامه طباطبائی - رحمه الله - علاقه‌مندیم و احترام می‌گذاریم، نظر معظم له را در باب علم امام چون همراه با ذکر دلیل نیست، نمی‌توانیم بپذیریم و علاوه بر این، در نوشته ایشان نقاط ضعفی می‌بینیم که قابل اغماض نیست و بدین جهت به احترام علم و حقیقت، آن نقاط ضعف را نشان می‌دهیم و آنچه را حقیقت تشخیص می‌دهیم می‌نگاریم بی آنکه بخواهیم فکر خود را برکسی تحمیل کنیم. و اینک آن نقاط ضعف:

نقطه ضعف ۱

در ص ۴ و ۵ می‌نویسند: «به موجب روایاتی که به حد و حصر نمی‌آید، امام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است.» و نیز در ص ۶ می‌نویسند: «امام بالفعل به همه چیز عالم است» ما هر چه تفحص کردیم حتی یک روایت نیافتیم که بگوید: امام از همه چیز به طور بی‌نهایت آگاه است بلکه به عکس، روایاتی یافتیم که از آنها استفاده می‌شود: علم امام محدود به حدی است که بیش از آن نمی‌داند و در اینجا به چند مورد از آن روایات اشاره می‌کنیم:

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۷۷

۱- امام محمد باقر - علیه السلام - در خبر صحیح فرمود: گاهی علم برای ما گسترده می شود و می دانیم و گاهی جلوی آن گرفته می شود و نمی دانیم.

(اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶)

۲- اخباری که می گوید: اعمال مردم بر پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - عرضه می شود. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰)

اگر پیغمبر و ائمه (ع) بالفعل از اعمال مردم، آگاه بودند چه احتیاجی به عرضه شدن اعمال بر آنان بود؟

۳- اخباری که می گوید: اسم اعظم خدا، هفتاد و سه حرف است. هفتاد و دو حرف آن را پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - می دانند و یک حرف آن مختص به خداست و پیغمبر و امام نمی دانند. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰)

۴- اخباری که می گوید: یک قسم از علوم ائمه - علیهم السلام - روز به روز حادث می شود و تازه بتازه به آنان الهام می گردد. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۲۴۰ و ۲۶۴)

اگر بالفعل این علوم را می دانستند چه احتیاجی به الهام بود و چگونه ممکن بود روز به روز برای آنان حادث شود؟

۵- خبری که می گوید: فاطمه زهرا (ع) مطالبی را از فرشته می شنید و برای علی - علیه السلام - دیکته می کرد و آن حضرت می نوشت. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰)

اگر امیرالمؤمنین (ع) این مطالب را بالفعل قبلاً می دانست چه احتیاجی بود که از فاطمه زهرا (ع) بشنود و بنویسد؟

۶- اخباری که می گوید: علم ائمه - علیهم السلام - اضافه می شود و اگر اضافه نمی شد، تمام می گشت. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۴ و ۲۵۵)

اگر ائمه (ع) همه چیز را بالفعل می دانستند، زیاد شدن علم آنان چه معنی داشت؟ و اگر علم آنان بی نهایت بود، تمام شدن آن چه معنی داشت که می فرمایند: اگر علم ما زیاد نمی شد، تمام می گشت؟

۷- اخباری که می گوید: خداوند دو گونه علم دارد یکی را به ملائکه و پیغمبران و ائمه آموخته و دیگری را به فرشته ها و پیغمبران و ائمه (ع) نیاموخته است.

(اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۵ و ۲۵۶)

۸- علی - علیه السلام - می فرماید: علوم می که در آیه «أَنَّ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ^۱» ذکر شده، مختص به خداست و هیچکس غیر خدا نمی داند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸) یعنی پیغمبر و امام نیز نمی دانند.

یک نکته

این سخن رساله نامبرده در ص ۶ که «امام بالفعل از همه چیز آگاه است»، نه تنها با اخبار اهل بیت مخالف است، بلکه با قرآن هم مخالف است، زیرا آیه ۱۸۷ از سوره اعراف می گوید: علم به وقت قیامت، مختص به خداست و پیغمبر اکرم (ص) نمی داند. «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ».

و نیز در آیه ۹ از سوره احقاف، خداوند به پیغمبرش می فرماید: بگو من نمی دانم که با من و شما چه خواهد شد. «وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ».

و نیز آیه ۱۸۸ از سوره اعراف می گوید: آنجا که پیغمبر خدا (ص) نمی تواند جلب خیر یا دفع ضرر کند، غیب نمی داند. «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ».

در جائی که رسول خدا (ص) به حکم قرآن، وقت قیامت را نداند. و آنچه بر سر او و امتش می آید، نداند. و در موردی که نمی تواند جلب خیر و دفع ضرر کند، غیب نداند، چگونه می توان گفت: امام بالفعل از همه چیز به طور بی نهایت آگاه است؟! می دانیم ندانستن چیزهایی که دانستن آنها برای مقام رهبری پیغمبر و امام، ضرورت ندارد، هیچگونه نقصی محسوب نمی شود، بلکه لازمه جنبه بشری آنان است. چنانکه خوردن و خوابیدن و مریض شدن و مردن، لازمه جنبه بشری رهبران الهی است و برای آنان نقص محسوب نمی شود.

و نیز می دانیم که این همه افراط و اغراق گوئی درباره علم امام - آن هم برخلاف آیات و اخبار - خطر بزرگی را در بردارد، خطر انحراف به سوی آنچه نصاری بدان

۱- سوره لقمان، آیه آخر.

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۷۹

دچار شدند که حضرت مسیح را تا سرحد، خدائی بالا بردند و در حقیقت خدا را تا سر حد بشر فرود آوردند.

نقطه ضعف ۲

در ص ۵ می‌نویسند: «امام هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجهی می‌داند».

و در ص ۶ می‌نویسند: «امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست».

بین این دو عبارت تناقض وجود دارد، زیرا معنای اینکه هر چه را بخواهد به ادنی توجهی می‌داند این است که بالفعل نمی‌داند ولی وقتی که توجه کند می‌داند. و معنای اینکه امام بالفعل به همه چیز عالم است این است که علم فعلی برای امام موجود است و احتیاجی به توجه کردن ندارد. و این تناقضی روشن است.

نقطه ضعف ۳

در ص ۵ نوشته‌اند: «امام هر چه را بخواهد به اذن خدا می‌داند».

مدرک این مطلب فقط سه یا چهار خبر است که در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ درج شده که می‌گوید «الْإِمَامُ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمًا». - امام هر وقت بخواهد بداند، می‌داند - و بحارالانوار نیز این اخبار را در جلد ۲۶ چاپ جدید، ص ۵۶ و ۵۷ از بصائرالدرجات نقل کرده است. ولی این اخبار به چند دلیل قابل اعتماد نیست:

الف - سند هیچیک از این اخبار صحیح نیست و اگر صحیح هم بود، چون این اخبار، متواتر و یقین آور نیست نمی‌توان یک مسئله اعتقادی را با آنها ثابت کرد و از این رو، علماء فرموده‌اند: با خبر واحد، مسائل اعتقادی ثابت نمی‌شود (المقاصد العلیة، از شهید ثانی، ص ۲۵).

ب - این روایات معارض دارند که دو عدد از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- خطبه ۱۴۹ نهج البلاغه است که امام در ضمن آن می فرماید: «كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ».

یعنی: چقدر روزگار گذراندم و از راز مرگ (یا وقت مرگ) تفحص کردم که آن را بدانم ولی خدا نخواست. نه هرگز آن را نخواهم دانست، چون علم آن مخزون نزد خداست.

معلوم است که در اینجا امام خواست، بداند ولی نتوانست و این با اخباری که می گوید: امام اگر بخواهد بداند، می داند سازگار نیست.

۲- نقلی است که می گوید: پس از جنگ نهروان، علی - علیه السلام - برای پیدا کردن جسد «ذوالثدیة» خیلی جستجو کرد تا آنجا که چهار هزار کشته را به دستور آن حضرت زیر و رو کردند ولی کشته او را نیافتند. امام ناراحت شد و فرمود: باز هم جستجو کنید. باز هم به همراهی و کمک خود آن حضرت جستجو کردند، تا سرانجام کشته او را در جوی آبی یا در زیر کشته های دیگری پیدا کردند. (شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷)

در اینجا نیز امام خواست، بداند ولی نتوانست. و این نقل هم مثل نقل سابق با اخباری که می گوید: امام اگر بخواهد بداند، می داند، سازگار نیست.

ج - اگر بگوئیم: امام هر وقت بخواهد بداند، می داند، اشکالات زیادی وارد می شود که جواب ندارد و اینک چند نمونه از آن اشکالات:

۱- علی - علیه السلام - مالک اشتر را به عنوان حاکم مصر به آن کشور فرستاد ولی مأمور خراج قلزم او را به تحریک معاویه، مسموم کرد و مالک درگذشت و به مصر نرسید. (کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۳)

چرا علی (ع) نخواست بداند مالک را در راه می کشند و به مصر نمی رسد، تا او را نفرستد یا از مکر دشمن آگاهش کند؟

۲- امام حسین - علیه السلام - قیس بن مسهر صیداوی را به کوفه فرستاد که نامه آن حضرت را به مردم کوفه برساند ولی او به دست مأموران ابن زیاد گرفتار و به دستور وی اعدام شد. (کامل، ج ۴، ص ۴۱)

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۸۱

چرا امام نخواست بداند نامه رسان وی کشته می‌شود و نامه وی به مردم کوفه نمی‌رسد، تا تدبیر دیگری بیندیشد؟

۳- رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در جنگ احد یک عده پنجاه نفری را روی تپه عینین مستقر کرد که اگر دشمن خواست از راهی که در کنار آن تپه بود، عبور کند، جلوگیری کنند. ولی اکثریت آنان به طمع غنیمت، موضع خود را رها کردند و دشمنان از راه کنار تپه عبور کرده و عده کمی را که مانده بودند، کشتند و از آن راه دور زده از پشت به مسلمانان حمله کردند و رسول خدا (ص) را مورد حملات شدید خود قرار داده، صورت آن حضرت را مجروح و غرق خون کرده و به زمینش افکندند. (کامل، ج ۲، ص ۱۵۴)

چرا رسول خدا (ص) نخواست بداند اکثریت آن عده، امر آن حضرت را اجرا نمی‌کنند تا عده دیگری را به جای آنان بگمارد که قشون اسلام چنین شکست بزرگی نخورد؟

و از این قبیل اشکالات زیاد است که جوابی ندارد به جز اینکه بگوئیم: اخباری که می‌گوید: امام اگر بخواهد بداند، می‌داند، قابل اعتماد نیست.

نقطه ضعف ۴

در ص ۲۴ برای اینکه ثابت کنند کشته شدن امام حسین (ع) سبب پیشرفت تشیع شد می‌نویسند: «... و پس از آن، همان خانه‌ای که در زمان حیات آن حضرت کسی درب آن را نمی‌شناخت با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می‌ریختند و پس از آن، روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود...»

در اینجا قضیه درست به عکس نوشته رساله نامبرده است، زیرا پس از شهادت امام حسین (ع) شیعیان از هر جهت در سختی و تقیه بودند و این سختی و بیچارگی شیعیان در زمان حجاج بن یوسف به منتهای شدت خود رسید تا آنجا که گفته‌اند: حجاج صد و بیست هزار از شیعیان را کشت. (کامل، ج ۴، ص ۵۸۷)

۸۲ □ عصای موسی (ع)

در این زمان شیعیان به قدری در سختی و زحمت و مورد ظلم و قتل و اهانت بودند که اگر به کسی می‌گفتند: زندیق یا مجوسی است نزد او بهتر بود از اینکه بگویند: شیعه حسین بن علی است. (بحار، طبع جدید، ج ۲۷، ص ۲۱۳)

این سختی و عذاب شیعیان با این صورت وحشتناک تا سال ۹۵ هجری که سال مرگ حجاج و اول امامت امام پنجم بود، دوام یافت. بعداً هم که مختصر آرامشی پدید آمد باز ترس و وحشت و تقیه برطرف نشده بود و این همه اخباری که از امام پنجم از روی تقیه صادر شده به همین سبب بوده و هرگز مردم در زمان امام پنجم مثل سیل به درخانه اهل بیت نمی‌ریختند.

البته جاذبه شخصیت امام پنجم، با وجود ترس و تقیه، گروه زیادی از مردم حقیقت‌طلب را به سوی آن حضرت جذب کرد. چنانکه قبلاً هم شخصیت امام چهارم گروه زیادی را و حتی افرادی از اهل سنت را از قبیل ابن شهاب زهری به سوی خود جذب کرده بود و این مطلب ربطی به حادثه کربلا و قتل وحشتناک امام نداشت.

آری اگر حکومت حسینی چنانکه دلخواه آن حضرت بود، تشکیل می‌شد، سراسر جهان اسلام به اهل بیت عصمت گرایش پیدا می‌کردند و آنگاه بود که مردم مثل سیل به در خانه ائمه - علیهم‌السلام - می‌ریختند و اکثریت و شاید همه مسلمانان، پیرو اهل بیت می‌شدند.

نقطه ضعف ۵

در ص ۲۵ برای اینکه ثابت کنند امام حسین (ع) فرموده است: من کشته می‌شوم و کشته شدنم، باعث پیشرفت تشیع می‌شود، می‌نویسند:
و بیتی که آن حضرت بنا به بعضی از روایات انشاء فرموده، اشاره به همین معنی است:

وَ مَا إِنْ طَبُّنَا جُجُنٌ وَ لَكِنْ
مَسْأَلَانَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۸۳

رساله نامبرده می‌گوید: منظور امام حسین (ع) از خواندن این شعر این است که من کشته می‌شوم ولی بدین وسیله شیعه به دولت و عظمت می‌رسد. در حالی که این شعر درست برعکس مقصود رساله نامبرده دلالت می‌کند و اینک توضیح مطلب:

شعر مذکور از اشعاری است که «فروغ بن مسیک مرادی» پس از آن که قبیله وی از قبیله همدان شکست خوردند، آن اشعار را سروده است. (سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۲) و مقصودش از این اشعار این است که روزگار همیشه یکسان نیست گاهی مردمی در مبارزه پیروز می‌شوند و گاهی شکست می‌خورند. و این دفعه مقدر بود که ما از قبیله همدان شکست بخوریم و آنان به قدرت برسند و معنای شعر بالا اینست که: عادت و طبیعت ما این نیست که ترس از دشمن را به خود راه بدهیم ولی در این جنگ چنین مقدر بود که مرگ به سوی ما رو آورد و دولت و قدرت برای دیگران یعنی قبیله همدان رخ بنماید.

امام حسین (ع) هم که روز عاشورا ۶ یا ۷ شعر از اشعار «فروغ بن مسیک مرادی» را می‌خواند (لهوف، ص ۸۷) مقصود آن حضرت این است که روزگار همیشه یکسان نیست و در این حادثه چنین مقدر بوده که ما کشته شویم و دشمن ما به دولت و قدرت بیشتری برسد. و هرگز امام نخواستند بفرماید: ما کشته می‌شویم و به وسیله کشته شدن ما بعداً اهل بیت به دولت و عظمت می‌رسند.

نقطه ضعف ۶

در ص ۲۲ می‌نویسند: «سید الشهداء نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت... و تکلیف خدائی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود».

و در ص ۳۰ و ۳۱ می‌نویسند: «چون عراق برای قیام مهیا بود، امام به سوی کوفه رهسپار شد سپس در اثناء راه که خبر قتل مسلم وهانی رسید روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرمود».

۸۴ □ عصای موسی (ع)

این دو عبارت با هم تناقض دارد، زیرا از عبارت اول معلوم می‌شود: امام از اول به قصد کشته شدن حرکت کرده در حالی که از عبارت دوم معلوم می‌شود چون عراق برای قیام مهیا بود، امام به قصد قیام مسلحانه و جنگ تهاجمی برای تسخیر کوفه حرکت فرموده و این تناقض روشنی است.

علاوه بر این، رساله نامبرده می‌گوید: «امام از همان اول می‌دانست در این سفر کشته می‌شود». در این صورت امامی که می‌داند در این سفر کشته می‌شود، چگونه ممکن است تصمیم بگیرد که با قیام و جنگ تهاجمی کوفه را تسخیر کند؟!

نقطه ضعف ۷

در ص ۲۷ می‌نویسند: «در پاسخ یکی از شخصیت‌های اعراب که در راه اصرار داشت آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود وگرنه قطعاً کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت».

این سخن اشاره به مذاکراتی است که امام حسین (ع) در بین راه کوفه با «عمرو بن لوذان» فرموده و خلاصه آن این است که «عمرو بن لوذان» به امام گفت: اگر یاران و شیعیان شما خودشان با دشمن جنگیده و وسیله پیروزی شما را فراهم کرده بودند، در این صورت رأی صحیح این بود که به کوفه بروید ولی در حال حاضر شما با سپاه مسلح دشمن روبرو خواهید شد و رأی صحیح این است که به کوفه نروید. امام جواب داد: رأی صحیح بر من پوشیده نیست. «لَا يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ» ولی بر تقدیر خدا نمی‌توان غالب شد و عمال حکومت تصمیم دارند مرا رها نکنند تا خونم را بریزند. (ارشاد مفید، ص ۲۰۴)

رساله نامبرده می‌گوید: «عمرو بن لوذان» به امام گفت: حتماً کشته خواهی شد و امام به وی فرمود: «این رأی بر من پوشیده نیست». در حالی که مطلب چنین نیست، زیرا «عمرو بن لوذان» به امام نگفت: حتماً کشته خواهی شد بلکه گفت: با سپاه

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۸۵

مسلح دشمن روبرو خواهی شد و امام به وی نفرمود: این رأی (یعنی رأی تو) بر من پوشیده نیست، بلکه فرمود: رأی صحیح بر من پوشیده نیست. یعنی من که در عمق جریانات سیاسی وارد هستم بهتر از تو می‌دانم که رأی صحیح کدام است و رأی صحیح فعلاً همین است که به کوفه بروم و قیام مسلحانه را با کمک نیروهائی که مسلم گزارش داده شروع کنم. ولی در عین حال بر تقدیر خدا نمی‌توان غالب شد و اگر تقدیر این باشد که ما شکست بخوریم، این تقدیر جاری خواهد شد. پس امام نمی‌خواهد بفرماید: من می‌دانم کشته می‌شوم و به همین منظور به کوفه می‌روم. برای اطلاع بیشتر از معنای مذاکرات «عمروبن لوزان» با امام به کتاب **شهید جاوید** چاپ دوم از ص ۴۲۷ به بعد مراجعه فرمائید.

نقطه ضعف ۸

طبق آنچه رساله نامبرده نوشته که «امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشناست»، لازم می‌آید امام نتواند برای تسخیر کوفه تصمیم بگیرد، زیرا فرض این است که امام می‌داند همه مقدمات به نفع حکومت یزید فراهم و همه جریانها به کشته شدن آن حضرت خواهد انجامید و لازمه این مطلب این است که امام نتواند تصمیم بگیرد که از راه به دست گرفتن قدرت خلافت، حدود و احکام تعطیل شده اسلام را جاری کند، زیرا امامی که می‌داند در همین سفر در فلان ساعت در فلان نقطه زمین کشته خواهد شد، ناچار باید چون آلتی بی‌اراده و بی‌تصمیم و ناامید، خود را در اختیار حوادث بگذارد و منتظر باشد آن حضرت را در محاصره نظامی بگیرند و او و اصحابش را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند. روی این حساب:

اگر امام از مدینه مخفیانه حرکت می‌کند.

یا مسلم را برای تحقیقات محلی و تهیه مقدمات جهاد به کوفه می‌فرستد.

یا پس از رسیدن نامه اطمینان بخش مسلم، به سوی کوفه حرکت می‌کند.

۸۶ □ عصای موسی (ع)

یا از بین راه برای مردم کوفه می نویسد که من همین روزها وارد کوفه خواهم شد. همه اینها ظاهرسازی است چون می داند که هرگز وارد کوفه نخواهد شد تا آن را تسخیر کند.

آیا این طور نسبتها را می توان به امام داد؟
آیا صحیح است از طرفی این همه کارهای غیرعقلانه را به امام نسبت بدهیم و از طرفی آن حضرت را چون آلتی بی اراده و بی تصمیم و ناامید و تسلیم حوادث پیش بینی شده، معرفی کنیم؟!

نقطه ضعف ۹

طبق آنچه رساله نامبرده در ص ۶ می نویسد که «امام بالفعل به همه چیز عالم است»، لازم می آید امام نتواند درباره هیچ مطلبی فکر کند، زیرا فکر برای کشف مجهولات است و فرض این است که طبق نوشته رساله نامبرده هیچ چیز نیست که امام نداند تا برای دانستن آن فکر کند! بنابراین، هر مطلبی که بخواهد درباره آن فکر کند قبلاً برای او معلوم بوده و از این رو، فکر کردن درباره آن ممکن نیست، در حالی که علی - علیه السلام - می فرماید:

«وَ طَفِقْتُ أَرْتَأَى بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدِّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طُخْيَةِ عَمِيَاءَ»

- پس از آنکه ابوبکر روی کار آمد من مدتی فکر کردم آیا مصلحت این است که با نداشتن نیرو با حکومت جدید پیکار کنم یا در این حادثه سیاه و رنج آور صبر کنم و سرانجام مصلحت را در صبر و سکوت دیدم -

معلوم است که امام پس از فکر کردن بسیار دانسته که مصلحت در سکوت است.

از آنچه گذشت معلوم شد، این سخن رساله نامبرده که «امام بالفعل به همه چیز عالم است» هم با سخن علی - علیه السلام - مخالف است و هم لازمه آن اینست که امام نتواند درباره هیچ مطلبی فکر کند و برای همیشه از این خصیصه انسانی فکر محروم باشد!

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۸۷

آیا صحیح است ما برای بالا بردن مقام امام او را از عالی ترین امتیاز انسانی یعنی فکر کردن، محروم کنیم و مقام او را تا این حد فرود آوریم؟!

نقطه ضعف ۱۰

در ص ۲۳ سخنی بدین مضمون نوشته اند که مشیت در حدیث «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» مشیت تشریحی است یعنی خدا از نظر قانون اسلام خواسته امام حسین (ع) را کشته ببیند».

اولاً این حدیث سند ندارد و از این رو بی اعتبار است و ثانیاً اینکه معظم له فرموده اند: «مشیت در این حدیث تشریحی است» صحیح نیست زیرا مشیت تشریحی خدا به معنای امر و دستور او است و امر و دستور به فعل مکلف تعلق می گیرد یعنی کاری که مکلف می تواند انجام بدهد یا ندهد و کشته شدن فعل مکلف و در اختیار او نیست بلکه یک حالت انفعالی است که هر وقت علت آن به وجود آید قهراً حاصل می شود چون کشته شدن به معنای بیرون رفتن روح از بدن مقتول بر اثر ضربه قاتل است و این چیزی است که در اختیار مقتول نیست پس ممکن نیست امر به آن تعلق بگیرد و به عبارت دیگر:

قتل شهید یک نسبت به قاتل دارد و یک نسبت به مقتول، از آن جهت که نسبت به قاتل دارد گناه است و ممکن نیست امر به آن تعلق بگیرد چون خدا امر به گناه نمی کند و از آن جهت که نسبت به مقتول دارد یک حالت انفعالی است و در اختیار مقتول نیست و از این رو امر به آن تعلق نمی گیرد.

باز توضیحاً می گوئیم: آیا صحیح است کسی بگوید: خدا به مشیت تشریحی خواسته جناب حمزه را در جنگ احد و جعفر طیار را در جنگ مؤنه و عمار یاسر را در صفین کشته ببیند و حضرت علی (ع) را به دست ابن ملجم کشته ببیند و مسلم بن عقیل را به دست ابن زیاد کشته ببیند؟! البته نه پس همینطور صحیح نیست کسی بگوید: خدا به مشیت تشریحی خواسته است امام حسین (ع) را کشته ببیند.

و نیز اگر خدا به مشیّت تشریحی خواسته است امام را کشته ببیند پس چرا آن حضرت روز عاشورا به لشکر دشمن فرمود: مرا نکشید؟ آیا نمی خواست مشیّت تشریحی خدا که همان امر خداست درباره اش اجرا شود؟!

خلاصه بحث

خلاصه بحث این شد که رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام» نوشته استاد علامه طباطبائی مشتمل بر دو مطلب است:

۱- علم امام.

۲- برنامه حرکت امام.

آنچه درباره علم امام نوشته اند چون دلیلی برای آن ذکر نشده بلکه دلیل هائی برخلاف آن موجود است، قابل قبول نیست.

و آنچه درباره برنامه حرکت امام نوشته اند، خوب روشن نیست که می خواهند چه بگویند، زیرا از رساله نامبرده معلوم نمی شود که:

۱- آیا امام قصد قیام تهاجمی مسلحانه داشته.

۲- یا بقصد کشته شدن حرکت فرموده.

۳- یا اول قصد قیام تهاجمی داشته و بعداً قصد کشته شدن کرده.

۴- یا اول به قصد دفاع، از مدینه به مکه رفته و پس از گزارش مساعد مسلم، حرکت آن حضرت به سوی کوفه، هم جنبه دفاعی داشته و هم برای تسخیر کوفه به وسیله نیروهای صد هزار نفری ملی بوده و پس از برخورد با نیروهای دشمن که رابطه اش با کوفه قطع شد، حالت دفاعی به خود گرفته و در راه دفاع، شهید شده است؟

هیچ یک از این چهار وجه، از این رساله، به طور صریح فهمیده نمی شود. ولی کتاب شهید جاوید وجه چهارم را اختیار کرده و به طور کامل توضیح داده است.

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۸۹

توجه

ممکن است کسانی پیش خود فکر کنند که چگونه ممکن است شخصیتی مانند استاد علامه طباطبائی در مسئله قیام امام حسین (ع) دچار اشتباه شوند؟! ولی باید دانست شخصیت‌های علمی هر چه بزرگ باشند معصوم نیستند و ممکن است در بعضی مسائل گرفتار اشتباه شوند و ما برای نمونه دو مورد را ذکر می‌کنیم تا معلوم شود گاهی علمای بزرگ دچار اشتباه می‌شوند و شبهه عصمت درباره آنان به وجود نیاید:

نمونه ۱

همین استاد علامه طباطبائی رحمه الله علیه در کتاب *شیعه در اسلام* مطلبی درباره شب عاشورای امام حسین (ع) نوشته‌اند که از اساس باطل است. معظم‌له نوشته‌اند:

«.. (امام حسین) یاران خود را تصفیه نمود و شبانه عموم همراهان خود را احضار فرمود و در ضمن سخنرانی کوتاهی اظهار داشت که ما جز مرگ و شهادت در پیش نداریم و اینان باکسی جز من کار ندارند من بیعت خود را از شما برداشتم هر که بخواهد می‌تواند از تاریکی شب استفاده کرده جان خود را از این ورطه هولناک برهاند. پس از آن فرمود چراغها را خاموش کردند و اکثر همراهان که برای مقاصد مادی همراه بودند پراکنده شدند و جز جماعت کمی از شیفتگان حق (نزدیک چهل تن از یاران امام) و عده‌ای از بنی‌هاشم کسی نماند.»

(شیعه در اسلام، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، چاپ پنجم، تیرماه ۱۳۵۲)

در اینجا حضرت استاد گرفتار چند اشتباه شده است:

الف - اینکه نوشته‌اند امام دستور داد چراغها را خاموش کردند حقیقت ندارد، زیرا سخنرانی امام در اواخر روز نهم محرم انجام شد که هنوز آفتاب موجود بود و احتیاجی به چراغ نبود. عبارت شیخ مفید این است: «جَمَعَ الْحُسَيْنُ (ع) أَصْحَابَهُ

۹۰ □ عصای موسی (ع)

عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ... الخ» (ارشاد، ص ۲۱۴، چاپ آخوندی) یعنی وقتی که نزدیک بود شب فرا رسد قبل از غروب آفتاب، امام اصحاب خود را جمع کرد و ضمن سخنرانی از آنان خواست هنگامی که شب می‌شود، بروند. پس اساساً چراغی نبوده تا امام دستور خاموش کردن آن را بدهد.

ب - اینکه ایشان فرموده‌اند: امام یاران خود را تصفیه نمود، صحیح نیست، زیرا مسئله تصفیه در بین نبوده است بلکه چون روز نهم محرم دیگر هیچگونه امید پیروزی برای امام نبود، آن حضرت از همه یارانش از روی حقیقت خواست بروند تا کشته نشوند و این درخواست را از حضرت ابی‌الفضل و برادران مسلم و سایر بنی‌هاشم نیز کرد و چنین نیست که امام این درخواست را فقط از افراد دنیاطلب کرده باشد تا پی کار خود برود.

ج - اینکه نوشته‌اند اکثریت یاران امام رفتند، حقیقت ندارد و در شب عاشورا هیچیک از اصحاب آن حضرت از وی جدا نشدند بلکه درخواست امام را جوانمردانه رد کردند و با امام ماندند و وفاداری خود را ثابت نمودند. برای اطلاع بیشتر از این مطلب به شهید جاوید چاپ جدید، ص ۲۷۰ به بعد مراجعه فرمائید. چنانکه ملاحظه نمودید از این دانشمند بزرگ در یک نقل کوچک، سه اشتباه سر زده است.

نمونه ۲

معظم‌له در جلد اول المیزان، ص ۶۰ درباره اعجاز قرآن می‌گویند: یکی از وجوه اعجاز قرآن این است که تحدی به علم کرده و گفته است: من به این دلیل از طرف خدا هستم که همه علوم در من جمع است. آنگاه استناد علامه برای اثبات مدعای خود آیه «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» را دلیل آورده‌اند و این یک اشتباه است، زیرا «کتاب مبین» در آیه نامبرده به معنای قرآن نیست بلکه به معنای لوح محفوظ است و این مطلب را خود معظم‌له قبول دارند، زیرا در تفسیر آیه مزبور در سورة انعام، «کتاب مبین» را به معنای لوح محفوظ تفسیر کرده‌اند.

پاسخ به استاد علامه طباطبائی □ ۹۱

یک داستان جالب

روزی در منزل حضرت استاد علامه طباطبائی رحمه الله علیه یکی از علما به معظم له گفتند: چرا شما کتاب مبین را در آیه «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» به معنای قرآن گرفته اید؟!

ایشان فرمودند: من چنین نکرده‌ام و کتاب مبین در آیه نامبرده به معنای لوح محفوظ است و همین ایام بحث تفسیر من در سوره انعام به این آیه رسیده و کتاب مبین را به معنای لوح محفوظ تفسیر کرده‌ام.

عالم نامبرده گفتند: با این وصف در جلد اول المیزان کتاب مبین در آیه یاد شده را به معنای قرآن گرفته اید.

حضرت استاد این سخن را باور نکردند و برخاستند و بی درنگ جلد اول المیزان را آوردند و هنگامی که صفحه ۶۰ آن را گشودند، دیدند عالم مزبور صحیح می گوید و ایشان کتاب مبین را در آیه یاد شده، به معنای قرآن گرفته اند. حضرت استاد سخت به حیرت فرو رفته یک لحظه سکوت کردند، سکوتی آمیخته با تعجب و تأسف. آنگاه به سخن آمده و فرمودند: ایکاش قبل از چاپ تفسیر به این اشتباه واقف شده بودیم، تفسیر المیزان را اهل سنت می خوانند، آنگاه این گونه اشتباهات را که ببینند به ما چه خواهند گفت؟!

منظور از ذکر اینگونه مطالب و نشان دادن دو نمونه از اشتباهات بزرگان این است که معلوم شود شخصیت افراد هر چه بزرگ باشد، نباید ما را مرعوب کند تا هر چه گفته اند بی دلیل بپذیریم و خود شخصیت بزرگان را دلیل صحت همه گفته های آنان بدانیم.

پیرامون رسالہ "مقصد الحسین" (ع)

پاسخ بہ

جناب آقای زاہدی قمی

کتابی به نام **مقصدالحسین** در تاریخ ۱۳۵۰/۹/۱۰ در ۵۶ صفحه در قم منتشر شده است که نویسنده آن، خود را به نام «حقیر حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی» معرفی کرده ولی روی جلد آن نوشته‌اند: تألیف حضرت آیه‌الله العظمی آقای زاهدی.

این کتاب را نویسنده در پاسخ کتاب **شهید جاوید** نوشته است تا به قول خودش - در ص ۳ - خود را به صورت علمای مؤلف و دانشمند درآورده باشد. کتاب نامبرده به فارسی نارسا و گنگ نوشته شده، خلاصه‌اش این است که امام حسین (ع) از طرف خداوند دستور داشته است خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده‌اش را به اسیری بکشاند تا ثابت کند که با حکومت یزید مخالف است و این که مسلم را به کوفه فرستاد و به مردم بصره نامه نوشته و کمک خواست نه منظورش تهیه نیرو بوده و نه بیعتی که نماینده وی مسلم از مردم کوفه گرفت به منظور تسخیر کوفه بوده و نه آن حضرت می‌خواست از راه به دست گرفتن قدرت خلافت، اسلام پایمال شده را زنده کند بلکه همه اینها ظاهرسازی بوده و می‌خواست است با این ظاهرسازیها راه اعتراض را بر مردم ببندد که نگویند: چرا با حکومت یزید مخالفت نکرد؟

کتاب مزبور علاوه بر ضعف انشاء و نارسایی عبارات، دارای اشتباهاتی است که ممکن نیست اینگونه اشتباهات از یک مؤلف دانشمند سر بزنند. اینک برای اینکه

۹۶ □ عصای موسی (ع)

افراد ساده لوح نام و عنوان مؤلف را دلیل بر صحت گفتارش ندانند، قسمتی از اشتباهات آن را در اینجا می آوریم.

اشتباه ۱

در ص ۴ برای این که ثابت کند هم امام حسین (ع) و هم دیگران می دانسته اند وی در این سفر کشته خواهد شد، می نویسد: حتی ابن سعد هم می دانست که امام حسین (ع) کشته خواهد شد به دلیل این که این شعر را خواند:

أَتُرَكُّ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ مُنِيَّتِي أَمْ أَرْجِعُ مَأْثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ

و این یک اشتباه واضح است، زیرا این شعر را عمر بن سعد در وقتی خواند که ابن زیاد به وی گفته بود اول کار حسین (ع) را یک سره کن و پس از آن برای حکومت ری برو و اگر به جنگ حسین (ع) نمی روی از حکومت ری محروم خواهی شد. عمر بن سعد متحیر بود که جنگ با حسین (ع) را بپذیرد یا از حکومت ری صرف نظر کند و در این شعر حالت تردید و سرگردانی خود را بیان می کند و می گوید: آیا از حکومت ری که آرزوی من است صرف نظر کنم یا برای رسیدن به آن، حسین (ع) را بکشم؟

چنانکه معلوم است از این شعر هرگز استفاده نمی شود که ابن سعد می دانسته امام حسین (ع) در این سفر کشته خواهد شد و این مطلب به قدری روشن است که احتیاج به توضیح ندارد.

اشتباه ۲

در ص ۵ می نویسد: امام حسین (ع) در مدینه در خواب دیده که پیغمبر خدا به وی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» خدا خواسته ترا کشته ببیند -

این نیز یک اشتباه روشن است، زیرا هیچ مؤرخى ننوشته است امام در مدینه

پاسخ به آقای زاهدی قمی □ ۹۷

خواب دید که به وی گفتند: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» بلکه این حدیث مربوط به مکه است نه مدینه که «لهوف» آن را نوشته و اثبات الوصیه نیز در ص ۱۳۹ اشاره‌ای بدان کرده است. کسی که تا این اندازه از خصوصیات مربوط به حدیث نامبرده بی اطلاع است، حق ندارد درباره آن اظهار نظر کند. به علاوه حدیث مزبور، مرسل و دارای معارض و بی اعتبار است و معنای صحیح و معقولی هم ندارد. برای دریافت توضیح بیشتر درباره این حدیث به کتاب **شهید جاوید**، چاپ جدید، ص ۳۹۳ به بعد مراجعه شود.

اشتباه ۳

در ص ۵ به کتاب **شهید جاوید** نسبت داده که در آن نوشته شده است: امام حسین (ع) اعتقاد داشته که صددرصد فاتح خواهد بود. این یک اشتباه یا یک تهمت است، زیرا در کتاب **شهید جاوید** هرگز نوشته نشده است، امام اعتقاد داشت صددرصد فاتح خواهد شد، بلکه نوشته است: امام هنگام حرکت از مکه با امید پیروزی و برای تسخیر کوفه حرکت فرمود و امید پیروزی معنایش این نیست که صددرصد فاتح خواهد بود، بلکه در هر جا انسان به چیزی امیدوار باشد، قضیه دو طرف دارد، یک طرف رسیدن به هدف و طرف دیگر نرسیدن به هدف و خود امام حسین (ع) این امید به پیروزی را ضمن سخنانش با «فرزدق» گوشزد فرمود. به کتاب **شهید جاوید**، چاپ جدید، ص ۴۶ مراجعه فرمائید.

اشتباه ۴

در ص ۵ سطر ۱۸ می نویسد: کتاب **شهید جاوید** به امام حسین (ع) نسبت اشتباه داده است. این نیز یک اشتباه یا یک تهمت است، زیرا تلاش کتاب **شهید جاوید** این بوده

۹۸ □ عصای موسی (ع)

است که ثابت کند امام حسین (ع) اشتباه نکرده و بعضی از اهل سنت که نسبت اشتباه به آن حضرت داده‌اند، خود اشتباه کرده‌اند. به شهید جاوید، چاپ جدید، ص ۱۷۷ به بعد مراجعه فرمائید تا بدانید کتاب *مقصد الحسین* چگونه حق‌کشی کرده است.

اشتباه ۵

در ص ۶ سخنی بدین مضمون می‌نویسد: «امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت کرد تا ثابت کند از سلطنت یزید راضی نیست.»
این مطلب را خود امام نفرموده است بلکه نظر شخصی نویسنده *مقصد الحسین* است و این یک اشتباه است، زیرا اثبات اینکه امام از حکومت یزید راضی نیست، احتیاج به این ندارد که امام خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده‌اش را به اسیری بکشاند، بلکه کافی است به هر یک از شهرهای اسلامی نامه‌ای بنویسد و بزرگان آن شهر را آگاه کند که از حکومت یزید راضی نیست. علاوه بر این، در سراسر جهان اسلام کدام مسلمان فهمیده‌ای وجود داشت که گمان کند امام حسین (ع) از حکومت ضد اسلام یزید راضی است تا امام بخواهد با کشته شدن خود به وی بفهماند که راضی نیست؟!

اشتباه ۶

در ص ۶ سخنی بدین مضمون نوشته است: «تحقیقاتی که شهید جاوید درباره فراهم بودن عوامل موفقیت امام حسین (ع) کرده و ثابت نموده که هنگام حرکت امام از مکه امکان پیروزی آن حضرت وجود داشته نتیجه‌اش جز اثبات اشتباه امام چیز دیگری نیست.»

باید دانست در اینجا مطلب درست بعکس گفته ایشان است، زیرا اگر کسی با فراهم نبودن عوامل موفقیت و عدم امکان پیروزی، قیام و اقدام کند، اشتباه کرده

پاسخ به آقای زاهدی قمی □ ۹۹

ولی اگر با فراهم بودن عوامل موفقیت و امکان پیروزی اقدام کند، کاری صحیح و عاقلانه کرده است. پس نتیجه تحقیقاتی که کتاب **شهید جاوید** در مورد امکان پیروزی امام حسین (ع) کرده این است که امام در این حرکت اشتباه نکرده و افرادی مثل «ابن خلدون» که می‌گویند: امکان پیروزی امام حسین (ع) نبوده و امام در تشخیص خود اشتباه کرده، خود اشتباه کرده‌اند.

این خیلی عجیب است که کتاب **مقصد الحسین** می‌گوید: اگر ثابت شود هنگام حرکت امام از مکه امکان پیروزی وی بوده نتیجه‌اش اثبات اشتباه امام است! آیا اگر ما ثابت کنیم هنگام حرکت رسول خدا (ص) برای جنگ احد امکان پیروزی آن حضرت بوده، نتیجه‌اش اثبات اشتباه پیغمبر است؟! یا اگر ثابت کنیم هنگام حرکت علی (ع) برای جنگ صفین، عوامل پیروزی وی فراهم بوده، نتیجه‌اش اثبات اشتباه امام است؟! یا اگر ثابت کنیم هنگام حرکت امام حسن (ع) برای سرکوبی معاویه، آن حضرت امید پیروزی داشته، نتیجه‌اش اثبات اشتباه امام است؟! معلوم نیست این چه منطقی است که کتاب **مقصد الحسین** پیش گرفته است که می‌گوید: تحقیقات کتاب **شهید جاوید** در مورد امکان پیروزی امام حسین (ع) نتیجه‌اش اثبات اشتباه امام است!؟

اشتباه ۷

در ص ۶ می‌نویسد: «توابعین و مختار به حرکت درآمدند و با حکومت یزید مخالفت کردند».

واقعاً خیلی عجیب است! این آقای بزرگوار تا این اندازه از تاریخ اسلام بی‌اطلاع است که نمی‌داند توابعین و مختار چند سال پس از مرگ یزید قیام کردند. کتاب **تتمه المنتهی**: ص ۵۸ چاپ دوم می‌نویسد: قیام توابعین در سال ۶۵ هجری در اوائل خلافت «عبدالملک بن مروان» بوده و در ص ۵۹ می‌نویسد: مبارزه مختار با بنی‌امیه

۱۰۰ □ عصای موسی (ع)

در سال ۶۶ هجری بوده است. می دانیم که پس از مرگ یزید، معاویه بن یزید به خلافت رسید و پس از وی مروان حکم و پس از مروان، عبدالملک بن مروان و قیام توابین و مختار در زمان عبدالملک بوده است. بنابراین، بعد از یزید، سه خلیفه دیگر روی کار آمدند آنگاه توابین و مختار قیام کردند ولی کتاب **مقصد الحسین** می گوید: توابین و مختار به حرکت درآمدند و با حکومت یزید مخالفت کردند! خوب بود این آقا اقلاً **تتمه المنتهی** را بخواند آنگاه قلم به دست بگیرد و تحقیق تاریخی بکند!

اشتباه ۸

در ص ۷ می نویسد: این سخن امام که فرموده «**طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ**» می خواستند خونم را بریزند فرار کردم، دلیل این است که آن حضرت قصد تشکیل حکومت نداشته است.

این نیز یک اشتباه واضح است، زیرا پیغمبر خدا (ص) نیز از مکه هجرت فرمود که خونس را نریزند و این دلیل نمی شود که آن حضرت نمی خواسته در مدینه، تشکیل حکومت بدهد.

اشتباه ۹

در ص ۹ می نویسد: کتاب **شهید جاوید** گفته: «چون عده ای از اصحاب امام حسین (ع) زنده ماندند پس حدیث «**مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ أُسْتُشِهَدَ**» از امام نیست.» و این یک اشتباه یا یک تهمت است، زیرا کتاب **شهید جاوید** هرگز نگفته: حدیث مزبور از امام نیست و این خیلی عجیب است که شخصی مثل ایشان کتاب **شهید جاوید** را نفهمد و یا بفهمد و فراموش کند و از روی فراموشی نسبتی را به آن بدهد! به کتاب **شهید جاوید** چاپ اول، ص ۱۷۲ رجوع فرمائید تا به اشتباه ایشان پی ببرید.

پاسخ به آقای زاهدی قمی □ ۱۰۱

اشتباه ۱۰

در ص ۹ و ۱۰ سخنی بدین مضمون می نویسد که «قیام امام حسین قابل پیروی و بهره برداری نیست و آنچه امام انجام داده تکلیف شخصی خود آن حضرت بوده و به دیگران ربطی ندارد».

این نیز اشتباه روشنی است، زیرا خود امام حسین (ع) در خطبه اش می فرماید: «لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ^۱» - عمل من در این قیام سرمشق شماست - و نیز همه علماء فرموده اند: فعل و قول و تقریر معصوم برای مردم، سرمشق و حجت است.

اشتباه ۱۱

در ص ۴ و ۳۶ و ۳۹ سخنی بدین مضمون می نویسد: «چون در اخباری که کشته شدن امام حسین (ع) را پیشگوئی کرده سخنی از حکومت آن حضرت نیست، پس او قصد تشکیل حکومت نداشته است».

واقعاً این استدلال عجیبی است! این درست مثل این است که کسی بگوید: چون در اخباری که رسول خدا (ص) شهادت علی (ع) را پیشگوئی فرموده سخنی از حکومت آن حضرت نیست، پس او تشکیل حکومت نخواهد داد! آیا اگر یکی از حالات امام را در حدیثی پیشگوئی کنند، لازم است سایر حالات او را نیز پیشگوئی کنند؟! در اخبار شهادت امام حسین (ع) فقط خواسته اند شهادتش را پیشگوئی کنند نه حالات دیگر آن حضرت را: پس نباید گفت: چرا در همین اخبار از حکومت امام سخن نگفته اند؟

اشتباه ۱۲

چون کتاب شهید جاوید این گفته ماربین آلمانی را که گفته است: «امام حسین (ع)

۱- شهید جاوید، چاپ جدید، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۱۰۲ □ عصای موسی (ع)

چندین سال تدارک کشته شدن خود را می‌دید» مردود شمرده است کتاب **مقصدالحسین** خواسته از گفته ماریین جانبداری کند. از این رو، برای تأیید و ضمناً تفسیر گفته ماریین در ص ۲۴ و ۲۵ سخنی بدین مضمون نوشته است:

«چون امام حسین (ع) فضائل علی (ع) را می‌گفت و منتشر می‌کرد از این راه تدارک کشته شدن خود را دیده است یعنی چون حسین (ع) ذکر فضائل علی (ع) را می‌کرده عمال حکومت بنی‌امیه آن حضرت را کشته‌اند.

اشتباه ۱۳

کتاب **مقصدالحسین** در ص ۲۷ و ۲۸، حدیث «وَأَخْرَجُ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ» را دلیل این دانسته که امام حسین (ع) به قصد کشته شدن حرکت فرموده است. ولی این نیز اشتباه دیگری است. برای دریافت معنای صحیح حدیث مزبور به کتاب **شهید جاوید** چاپ جدید، ص ۳۷۹ به بعد مراجعه فرمائید و ضمناً دریابید که چگونه یک عده در فهم حدیث یاد شده دچار اشتباه شده‌اند.

تبصره

کتاب **مقصدالحسین** در ص ۴۰ حدیثی از «ام سلمه» نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرموده: امام حسین (ع) در سال ۶۰ هجری شهید می‌شود. آنگاه این حدیث را با توجیهی با سال ۶۱ هجری که سال شهادت امام است، تطبیق می‌کند.

ولی باید دانست که این حدیث معارض دارد و آن حدیثی است که در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸ و غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۳ نقل شده که «اول خداوند مقرر کرده بود که در سال ۷۰ هجری قدرت خلافت اسلامی به دست ائمه اهل بیت (ع) بیفتد ولی امام حسین (ع) که کشته شد، خدا این امر را به تأخیر انداخت.»

از این حدیث معلوم می‌شود امکان داشته امام حسین (ع) در سال ۶۱ هجری شهید نشود و در سال ۷۰ هجری حکومت به دست ائمه (ع) بیفتد ولی شهادت امام که پیش آمد، این امر به تأخیر افتاد. پس طبق این حدیث شهادت امام حسین

پاسخ به آقای زاهدی قمی □ ۱۰۳

(ع) در سال ۶۰ یا ۶۱ هجری قطعی نبوده است. بنابراین، آنچه کتاب *مقصد الحسین* از «امه سلمه» نقل کرده، قابل اعتماد نیست.

نتیجه بحث

از آنچه گذشت روشن شد کتاب *مقصد الحسین* که با عباراتی ناقص و گنگ و گاهی غلط نوشته شده و خواسته ثابت کند که امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت کرده، نتوانسته این مطلب نامعقول را ثابت کند و آنچه نوشته است جز تزیین وقت مؤلف و دیگران، نتیجه دیگری ندارد.

اینک برای اینکه شما خواننده عزیز بدانید مؤلف کتاب *مقصد الحسین* حتی عبارت فارسی را صحیح نمی نویسد یک نمونه کوچک از عبارات ناصحیح او را در اینجا می آوریم:

در ص ۳ که خواسته است از قلم مؤلف کتاب *شهید جاوید* ستایش کند می نویسد «حقاً مؤلف کتاب دارای قلمی رسا و شیرین دارد.»
از این یک نمونه می توان به چگونگی باقی عبارات کتاب نامبرده پسی برد که گفته اند: مشتمل نمونه خروار است.

پیرامون کتاب "پاسداران وحی"

پاسخ به

آقای محمد فاضل

و

آقای شهاب اشراقی

کتابی به نام **پاسداران وحی** به کوشش آقای محمد موحدی فاضل و آقای شهاب‌الدین اشراقی قمی، نوشته شده است که تاریخ چاپ ندارد و فصل چهارم آن در جواب کتاب **شهید جاوید** تحریر یافته و از مطالعه فصل ۴ کتاب مزبور، معلوم می‌شود نویسندگان کتاب، از نیروی عاطفه، بیش از نیروی فکر و تعقل استفاده نموده‌اند و حتی گاهی گرفتار احساسات تند شده و به نویسنده کتاب **شهید جاوید** اهانت کرده‌اند. مثلاً در ص ۳۱۶ او را بی‌انصاف و ناآگاه خواننده و در ص ۴۰۳ ایشان را کوتاه فکر و بدانندیش نامیده‌اند.

ما قبل از خواندن کتاب **پاسداران وحی** گمان می‌کردیم نویسندگان آن، هر دو، فاضلند و هر دو، اشراقی از نور علم، در دل دارند ولی پس از مطالعه فصل ۴ کتاب مزبور با کمال تأسف در یافتیم که....

خلاصه فصل ۴ کتاب

خلاصه فصل ۴ کتاب مزبور این است که امام حسین - علیه السلام - تصمیم گرفت خود و اصحابش را به کشتن بدهد و زن و فرزندش را به اسیری بکشاند. این تصمیم واقعی امام بود ولی برخلاف قصد واقعی خود در ظاهر چنین وانمود کرد که می‌خواهد به کوفه برود و تشکیل حکومت بدهد تا مردم بدانند هدف آن حضرت احیای اسلام است و اگر از اول می‌گفت: من برای کشته شدن می‌روم، مردم

۱۰۸ □ عصای موسی (ع)

نمی توانستند بفهمند هدف امام، احیای اسلام است - ص ۳۸۵ - (خوب دقت
بفرمائید ببینید: می توانید معنای این سخن را بفهمید!؟)

و نیز در ظاهر می گفت: من به کوفه می روم و دعوت مردم کوفه را برای تشکیل
حکومت اسلامی قبول کرده ام تا کسی نگوید: فریاد استغاثه مردم بلند شد و امام
لیبیک نگفت (ص ۲۹۰ و ۲۹۱) و گرنه هرگز قصد نداشت به کوفه برود و با در دست
گرفتن قدرت خلافت، اسلام پایمال شده را زنده کند، بلکه از اول منظورش این بود
که خود را به کشتن بدهد تا اسلام باقی بماند، زیرا اگر امام حسین (ع) زنده می ماند،
اسلام نابود می شد و کمترین اثری از آن باقی نمی ماند! (ص ۴۰۷). کتاب مزبور
می گوید: همان روز اول قتل امام، همه تبلیغات معاویه بی اثر شد! (ص ۳۸۶) و نیز
می گوید: روز قتل امام حسین (ع) روز فتح و پیروزی و جشن و سرور اسلام است!
(ص ۴۰۹)

این بود خلاصه فصل ۴ کتاب نامبرده که مربوط به کتاب شهید جاوید است. ما
پس از مطالعه دقیق فصل ۴ کتاب، چنین یافتیم که منطقش ضعیف و مطالبش
نامعقول و زیربنایش سست است و در این نوشته بیش از همه چیز به منطق خرد و
داوری عقل بی اعتنائی شده و مطالب آن براساس احساسات بی مهار و عواطف کور
و بی منطق تنظیم گشته و هرگز نمی تواند عقل اجتماعی خواننده را اقناع کند. ما در
این اوراق به بعضی از نقاط ضعف آن اشاره می کنیم تا مشت نمونه خروار باشد:

نقطه ضعف ۱

در ص ۲۹۰ و ۲۹۱ سخنی بدین مضمون می گوید که امام حسین (ع) می دانست
در این سفر، پیروز نمی شود ولی دعوت مردم کوفه را برای تشکیل حکومت
پذیرفت تا کسی نگوید: فریاد استغاثه مردم به سوی امام بلند شد و او لیبیک نگفت
و گرنه هدف اصلی امام، کشته شدن خود و یاران و به اسیری کشاندن خاندانش بود.

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۰۹

در پاسخ به این گفتار می‌گوئیم: پس از شهادت امام حسن مجتبی (ع) مردم کوفه از امام حسین (ع) دعوت کردند که بر ضد معاویه قیام کند و تشکیل حکومت بدهد و پیمان صلح هم چون معاویه آن را شکسته بود دیگر احترامی نداشت، چرا امام حسین (ع) با این که می‌دانست در قیام بر ضد معاویه پیروز نمی‌شود، دعوت مردم کوفه را برای قیام قبول نکرد تا کسی نگوید: فریاد استغاثه مردم بلند شد و امام لبیک نگفت؟ اگر منظور امام کشته شدن بود چرا آن روز دعوت مردم را قبول نکرد و بر ضد معاویه قیام نفرمود تا شهید شود و ده سال زودتر وظیفه خود را انجام دهد؟ آیا جوابی جز این می‌توان داد که در زمان معاویه چنانکه سید مرتضی عَلم‌الهدی و شیخ طوسی فرموده‌اند امید پیروزی نبود و در زمان یزید پس از گزارش مسلم بن عقیل امید پیروزی بود، از این جهت در زمان معاویه قیام نکرد و در زمان یزید قیام کرد؟

نقطه ضعف ۲

در ص ۳۱۱ سخنی بدین مضمون می‌گویند که «واقعه عاشورا پیش آمدی است که چرخش اسلام بر محور آن است». باید دانست حادثه کربلا یعنی برخورد مسلحانه نصف روزه‌ای که به کشته شدن امام حسین (ع) و یارانش و اسیری خانواده‌اش انجامید، یکی از جنایات حکومت یزید بود که برخلاف رضای امام به وقوع پیوست و آن حضرت خیلی کوشش کرد تا از این حادثه غم‌انگیز جلوگیری کند و حتی در روز عاشورا در سخنان جانسوزش، دشمن را از کشتن خویش بر حذر داشت.

در این صورت، چگونه ممکن است اسلام بر محور حادثه عاشورا که جنایتی از جنایات حکومت یزید بود بچرخد؟! این درست مثل این است که کسی بگوید: اسلام بر محور کشتن امیرالمؤمنین (ع) به دست ابن ملجم یا بر محور کشته شدن امام حسن مجتبی (ع) به تحریک معاویه می‌چرخید! مگر ممکن است اسلام بر محور

۱۱۰ □ عصای موسی (ع)

جنایت این ملجم یا معاویه یا یزید بچرخد؟! جنایتی که به دست ابن ملجم یا معاویه یا یزید انجام گرفت و علی و امام حسن و امام حسین - علیهم السلام - کشته شدند، اسلام را ضعیف کرد. آنگاه چگونه ممکن است یکی از این جنایات یا همه اینها محوری محسوب شود که اسلام برگرد آن می چرخد یا ستونی به شمار آید که اسلام بر آن، استوار است؟!

عیب کار اینجاست که این نویسندگان خیال کرده اند حادثه عاشورا را امام به وجود آورده در حالی که این فاجعه اسفناک را حکومت جنایتکار یزید به وجود آورد، نه امام. و عمل حکومت ستمکار نمی تواند محوری باشد که اسلام برگرد آن می چرخد.

نقطه ضعف ۳

در ص ۳۱۱ می گویند: «اگر امام از حادثه عاشورا بی اطلاع باشد چگونه می توان گناه این خسارت را به عهده یزید گذاشت؟»

از این عبارت معلوم می شود، نویسندگان قبول دارند که حادثه کربلا گناهی بوده که به دست حکومت یزید انجام شده و از این راه خسارتی به اسلام وارد گشته، نهایت این که می خواهند بگویند: اگر امام قبلاً از این حادثه آگاه بوده و می دانسته است در این سفر کشته می شود در این صورت گناه این حادثه به عهده یزید است و اگر یقین نداشته است در این سفر کشته می شود بلکه به امید پیروزی حرکت کرده در این صورت گناه این حادثه به عهده امام است.

ولی بر خلاف نظر نویسندگان پاسداران وحی در اینجا درست قضیه بعکس است، زیرا اگر امام در شرایط مساعد به امید پیروزی حرکت کند و بعداً برخلاف میلش در محاصره دشمن واقع گردد و کشته شود هیچگونه مسئولیتی نسخواهد داشت، زیرا در این صورت خود به استقبال چنین حادثه مرگباری نرفته و دانسته خود را به مهلکه نینداخته است بلکه دشمن، این حادثه را بر وی تحمیل کرده و

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۱۱

حدیث «رفع» که می‌گوید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» این مطلب را روشن می‌سازد که هر جا آگاهی نیست، مسئولیت نیست. پس در صورتی که امام نداند در این سفر کشته می‌شود، عقل و نقل می‌گوید: گناه این حادثه به عهده حکومت یزید است ولی اگر امام بداند در این مبارزه خود و یارانش کشته می‌شوند و دانسته به استقبال چنین حادثه مرگباری برود و عمداً خود را به مهلکه بیندازد در این صورت، گناه این حادثه به عهده امام خواهد بود (العیاذ بالله) و از اینجاست که مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی می‌فرماید: عقلاً و نقلاً حرام است که امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند. (تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰)

باز برای توضیح مطلب می‌گوئیم: اگر امیرالمؤمنین (ع) امیدوار باشد که در جنگ با معاویه پیروز شود و به همین امید به جنگ صفین برود، مسئول نخواهد بود ولی اگر بداند پیروز نمی‌شود و پس از دادن قریب سی هزار کشته با دست خالی برمی‌گردد در این صورت، مسئول خواهد بود که چرا بی‌جهت باعث ریختن خون چند هزار مسلمان شد؟! امامی که می‌دانست خون چند هزار مسلمان ریخته می‌شود و نتیجه مثبتی هم به دست نمی‌آید، چرا دست به چنین کار زیانباری زد؟! در قضیه امام حسین (ع) نیز اگر آن حضرت به امید پیروزی حرکت کرده باشد، مسئول نخواهد بود ولی اگر بداند خونها ریخته می‌شود و پیروزی هم بدست نمی‌آید در این صورت مسئول خواهد بود.

پس معلوم شد در داستان کربلا، قضیه درست بعکس آن چیزی است که کتاب **پاسداران وحی** گفته و به نویسندگان کتاب نامبرده، باید گفت اگر امام حسین (ع) آگاهانه خود و یارانش را به کشتن داده و با علم به شکست قطعی به استقبال چنین حادثه اسفناکی رفته باشد، چگونه می‌توان امام را از مسئولیت خونهایی که ریخته شد، مبرا دانست؟!

۱۱۲ □ عصای موسی (ع)

نقطه ضعف ۴

در ص ۳۲۲ سطر آخر، برای اینکه هدف امام حسین (ع) را بیان کنند از قول آن حضرت می‌گویند:

«ما تصمیم گرفتیم حکومت آن مرد نالایق و بی‌ایمان به اسلام (یزید) را براندازیم ولی به این جرم کشته شدیم.»

ما می‌گوئیم: این سخن روی مبنای کتاب **پاسداران وحی** صحیح نیست، زیرا مبنای کتاب مزبور این است که امام می‌دانسته در این سفر کشته می‌شود.

در این صورت امامی که می‌داند پیش از رسیدن به کوفه کشته می‌شود چگونه ممکن است تصمیم بگیرد حکومت یزید را براندازد؟! این مثل این است که شما بگوئید: من با اینکه می‌دانم در این استخر، آب وجود ندارد تصمیم گرفته‌ام در آن شنا کنم! چگونه ممکن است چنین تصمیمی در دل شما به وجود آید؟!

در اینجا عبارتی را که خود نویسندگان **پاسداران وحی** در این مورد نوشته‌اند نقل می‌کنیم. در ص ۲۸۸ می‌نویسند:

«این مثل این است که بگوئیم: مسافری که از قم حرکت کرده هم امید کامل دارد که همان روز در تهران به مقصدی که دارد برسد و هم یقین دارد که پیش از رسیدن به تهران در بین راه کشته می‌شود.»

به نویسندگان **پاسداران وحی** باید گفت: امامی که به قول شما می‌داند در این سفر، قبل از رسیدن به کوفه کشته می‌شود، چگونه ممکن است تصمیم بگیرد حکومت یزید را براندازد که شما از قول آن حضرت نقل کرده‌اید که امام می‌خواهد بگوید: «ما تصمیم گرفتیم حکومت آن مرد نالایق و بی‌ایمان به اسلام را براندازیم»؟!

اینجاست که باید گفت: نویسندگان **پاسداران وحی** به طور ناخودآگاه حقیقتی را که کتاب **شهید جاوید** گفته از قول امام نوشته‌اند که «ما تصمیم گرفتیم حکومت آن مرد نالایق - یزید - را براندازیم ولی به این جرم کشته شدیم.» ولی توجه نداشته‌اند که با نوشتن این حقیقت اساس کتاب خود را باطل کرده‌اند.

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۱۳

نقطه ضعف ۵

در ص ۳۴۰ خطاب به نویسنده کتاب **شهید جاوید** کرده می‌گویند: «جناب مؤلف! برای رضای خدا با دیدن این وجیزه، تجدید نظری فرمائید و نگذارید خدای نخواستہ بدون توجه، حسین عزیز هم از دست این مردم ربوده شود». واقعاً این منطق عجیبی است که در قالب دلسوزی ریخته شده و چنین وانمود کرده‌اند که اگر گفته کتاب **شهید جاوید** پذیرفته شود، امام حسین - علیه السلام - از دست مردم گرفته می‌شود! آیا اگر حرکت امام به صورت واقعی و عقل پسند و قابل پیروی ترسیم شود چنانکه کتاب **شهید جاوید** کرده است امام از دست مردم گرفته می‌شود یا اگر گفته کتاب **پاسداران وحی** پذیرفته شود که امام از روی علم و عمد، خود و یارانش را به خاک و خون کشید و خانواده‌اش را به اسارت دشمن بی‌رحم درآورد در آن صورت است که شخصیت امام شکسته می‌شود و به عقل و عصمت و عدالت آن حضرت لطمه می‌خورد و فرزند پیغمبر تا حد یک فرد گناهکار فرود می‌آید و حرکت وی از قابلیت پیروی ساقط می‌گردد؟!!

خوب است این نویسندگان ظاهراً دلسوز، کمی با خود بیندیشند که چگونه حرکت امام حسین (ع) را از روش عقلانی بیرون برده و گفته‌اند: امام به قصد این که خود و یارانش را به کشتن بدهد و خاندان پیغمبر را به اسیری گرفتار کند، حرکت کرد و بدین وسیله امام را عملاً ناقض حکم عقل و ناقض آیه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» معرفی کرده و عمل آن حضرت را از قابلیت پیروی ساقط نموده و در نتیجه، حسین راهنما و پیشوا را که عملش سرمشق مردم است، از دست مردم گرفته‌اند!!!

نقطه ضعف ۶

در ص ۳۸۶ می‌نویسند: «حادثه کربلا در نخستین روز، تمام تبلیغات معاویه را خنثی کرد».

۱۱۴ □ عصای موسی (ع)

می دانیم پس از حادثه کربلا که مردم آزادیخواه، رهبر و پشتیبان بزرگی مثل حسین بن علی (ع) را از دست دادند، دستگاه اهرمنی دولت بنی امیه با قدرتی بیشتر به تبلیغات ضد اهل بیت ادامه داد و مخصوصاً تبلیغات ضد امام حسین (ع) با اسلویی غیرانسانی اجرا می شد و از جمله پس از شهادت امام، حاکم حجاز «عمرو بن سعید» در مسجد مدینه، کنار قبر رسول خدا (ص)، به منبر رفت و خبر قتل امام را به طور رسمی به اطلاع مردم رسانید و ضمن سخنرانی خود، تبلیغات ضد امام حسین را در فضای مسجد پیغمبر، در اجتماع مسلمانان پخش کرد. او گفت: من میل نداشتم حسین بن علی کشته شود و دلم می خواست مثل همیشه که او بدی می کرد و ما وی را می بخشیدیم این بار هم از خطای او درگذریم ولی او شمشیر کشید و خواست ما را نابود کند و ما چاره ای به غیر از دفاع نداشتیم.

(بحار، جلد ۱۰، چاپ امین الضرب، ص ۲۲۲)

بدین گونه پس از شهادت امام حسین (ع) حکومت بنی امیه برضد امامی که به شمشیر استبداد کشته شده، تبلیغ می کند.

و نیز می دانیم که پس از شهادت امام حسین (ع) نیز لعن کردن علی - علیه السلام - که مؤسس آن، معاویه بود، در اجتماعات اسلامی با شدتی هر چه تمامتر ادامه داشت تا آنکه «عمر بن عبدالعزیز» آن را برداشت. آنگاه نویسندگان پاسداران وحی چشم خود را می بندند و می گویند: «حادثه کربلا در همان روز نخستین، همه تبلیغات معاویه را خنثی کرد»!!! مگر لعن علی - علیه السلام - جز اثر تبلیغات معاویه بود؟! آیا همان روز نخستین شهادت امام حسین (ع) لعن بر آن حضرت تعطیل شد؟!!

آری این نویسندگان چون پایه نوشته خود را بر این مطلب نامعقول قرار داده اند که امام حسین (ع) به قصد کشته شدن حرکت کرد، ناچار شده اند در مقابل این سؤال منطقی که «کشته شدن امام چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟» این جواب غیرمنطقی را بدهند که «کشته شدن امام در همان روز نخستین، همه تبلیغات معاویه را خنثی کرد»!!!

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۱۵

نقطه ضعف ۷

نویسندگان **پاسداران وحی** عقیده دارند که یزید قبل از حادثه کربلا قصد داشت اسلام را ریشه کن کند ولی پس از قتل امام حسین (ع) بیش از یک هزارم از مقاصد سوئی که داشت، نتوانست انجام دهد و قتل امام بود که جلو تجاوزات یزید را گرفت. کتاب **پاسداران وحی** در تأیید این مطلب در ص ۴۰۱ می‌گوید:

«اگرگاهی در تاریخ زندگی نکبت‌بار یزید، حادثه‌های ننگ‌آوری بر ضد اسلام و ملت اسلام پس از شهادت حسین (ع) می‌بینیم اینها یک در هزار از اعمال ننگین مورد نظر او است که به واسطه حادثه کربلا از ۹۹۹ تایی دیگر آن صرف نظر کرده است.»

معلوم نیست نویسندگان کتاب **پاسداران وحی** چگونه فکر می‌کنند! یزید پس از شهادت امام حسین (ع) جنگ حرّه را به وجود آورد که قشون وی چند هزار مسلمان را در مدینه - حرم پیغمبر خدا - کشتند و به چند صد زن و دختر مسلمان مدینه تجاوز کردند. این یکی از جنایات یزید بعد از قتل امام حسین (ع) بود. و جنایت دیگر او تجاوز به مکه و از بین بردن احترام خانه خدا و سوزاندن پرده کعبه بود که بلافاصله پس از جنگ «حرّه» انجام داد.

آیا این دو تجاوز بزرگ یک هزارم از جنایاتی است که یزید می‌خواست انجام بدهد و ۹۹۹ جنایت دیگر مثل این دو جنایت می‌خواست انجام بدهد و نداد؟! این آمار از کجا بدست آمده؟ آیا شماره گناهانی که یزید بعد از حادثه کربلا می‌خواست بر ضد اسلام بکند و نکرد، خودش توضیح داده یا به نویسندگان **پاسداران وحی** الهام شده است؟! مگر با ابراز احساسات و گفتن جمله‌های خطابی و خیالی می‌توان حقایق تاریخی را بررسی کرد؟ پس از حادثه کربلا یزید از چه کسی و چه قدرتی وحشت داشت که از بقیه جنایات خودداری کرد و چه کسی می‌توانست طغیان پسر معاویه را مهار کند که مرتکب جنایات نشود؟ پس از حادثه کربلا بود که یزید، پیغمبر خدا (ص) را مسخره می‌کرد و می‌گفت: وحی و رسالتی در بین نبوده و

۱۱۶ □ عصای موسی (ع)

بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و فرزند هاشم (محمد) جز حکومت بر مردم منظوری نداشت. آیا گوینده چنین سخنی از کسی ترس و وحشتی دارد که از جنایات خودداری کند؟! جواب این مطلب را باید نویسندگان کتاب **پاسداران وحی** بدهند.

نقطه ضعف ۸

نویسندگان **پاسداران وحی** عقیده دارند اگر امام حسین (ع) کشته نمی شد، اسلام ریشه کن می شد و چون آن حضرت کشته شد، اسلام باقی ماند و در تأیید این مطلب در ص ۴۰۷ می گویند: «اگر حادثه مصیبت بار کربلا نبود، امروز از اسلام اثری دیده نمی شد.»

ما می گوئیم: اگر مقصود از این اسلام، اسلام به معنای اعم است که شامل اسلام اهل سنت مثلاً در افریقای شمالی هم بشود باید گفت: در سرزمینهایی که در زمان سه خلیفه فتح شد، اسلام با نام خلفاء وارد شد و سبب بقاء و گسترش اسلام در این سرزمینها، مدارس و حوزه های علمیه و تبلیغ مبلغان اسلامی بود و بقاء اسلام در این سرزمینها کمترین ارتباطی با کشته شدن امام حسین (ع) ندارد، بلکه در این مناطق، خبر قتل امام چون از ناحیه حکومتهای رسمی منتشر می شد، به عنوان مژده فتح و پیروزی تلقی می گشت و مردم خوشحالی می کردند که خلیفه موفق شده یک فرد اخلاکگر را سرکوب کند!

و اگر مقصود، اسلام به معنای اخص یعنی تشیع است باید گفت: ضربتی که به واسطه قتل امام حسین (ع) بر تشیع وارد شد یکی از کوبنده ترین ضربتهایی بود که در طول تاریخ تشیع بر این مذهب وارد شده است و از این رو، ائمه معصومین (ع) این روز را، روز عزا و مصیبت اهل بیت، اعلام کردند و می دانیم که پس از حادثه کربلا و به خصوص بعد از نابودی توابین و مختار، جهان تشیع به قدری دچار ضعف و ناتوانی شد و شیعیان به قدری ذلیل شدند که اگر به کسی می گفتند: زندیق یا

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۱۷

مجوسی نزد او بهتر بود از اینکه بگویند: شیعه حسین بن علی (ع)^۱. آیا این ضربت کوبنده‌ای که حکومت یزید با کشتن امام حسین (ع) بر تشیع وارد کرد، سبب بقاء تشیع شد؟!

از آنچه گذشت، روشن گشت که کشتن امام حسین (ع) یعنی این جنایت وحشتناک یزید نه باعث بقاء اسلام به معنای اعم شد و نه باعث بقاء اسلام به معنای اخص. آخر چگونه می‌توان قبول کرد که جنایت یزید سبب بقاء اسلام شود؟! معلوم نیست نویسندگان کتاب *پاسداران وحی* چگونه فکر می‌کنند که می‌گویند: «اگر حادثه قتل امام حسین (ع) نبود، امروز از اسلام کمترین اثری دیده نمی‌شد؟!»

آری چون اینان امام حسین (ع) را به وجود آورنده حادثه کربلا می‌دانند و می‌گویند: امام عمداً خود را به کشتن داد، ناچار شده‌اند یک چنین فلسفه خیالی برای آن بتراشند. ولی وقتی معلوم شد این حادثه اسفناک را حکومت یزید به وجود آورد و امام برای جلوگیری از آن، تلاش فراوان کرد، دیگر احتیاجی به چنین فلسفه موهومی نیست.

نقطه ضعف ۹

نویسندگان کتاب *پاسداران وحی* عقیده دارند امام باید از موضوعاتی از قبیل وقت مرگ خود، از راه علم غیب آگاه باشد و اگر آگاه نباشد، وجوب اطاعت ندارد و در توضیح و تأیید این مطلب در ص ۳۱۰ با استفهام انکاری می‌پرسند: «آیا امام که به موضوعات آگاه نباشد وجوب اطاعت دارد؟!»

ما در پاسخ می‌گوئیم: امام لازم است احکام دین را به طور کامل بداند و در کوچکترین حکم دینی احتیاج به غیر نداشته باشد ولی علم به موضوعات، شرط امامت امام نیست. مثلاً اگر امام عدد برگهای درختان و قطرات باران و ذرات خاک را

۱- بحار، طبع جدید، ج ۲۷، ص ۲۱۳.

۱۱۸ □ عصای موسی (ع)

ندانند، به امامت او لطمه نمی خورد. مرحوم شیخ طوسی، رئیس مذهب شیعه می فرماید:

«وَلَمْ تُوجِبْ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِمَا لَا تَعَلَّقُ لَهُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ»

(تلخیص الشافی، جزء ۱، ص ۲۵۲)

یعنی «ما لازم نمی دانیم امام غیر از احکام شرعیه چیزهای دیگری را که ربطی به احکام ندارد، بدانند.»

بنابراین لازم نیست که امام بدانند مثلاً در بازار، فلان پنیر پاک است و فلان پنیر نجس یا فلان پارچه غضب است و فلان پارچه مباح، زیرا اینها از موضوعات است و علم به موضوعات، شرط امامت امام نیست. مرحوم شیخ حر عاملی می فرماید: علم امام به همه موضوعات معلوم نیست بلکه معلوم العدم است، زیرا علم به موضوعات از علم غیبی است که مختص به خداست. (رسائل شیخ انصاری، چاپ رحمة الله، ص ۲۲۴)

می دانیم که امام در موضوعاتی از قبیل اینکه فلان کس، لایق حکومت فلان نقطه هست یا نه، اجتهاد می کند و روی قرائن و سوابق حکم می نماید و فلان شخص را به حکومت نصب می کند یا نصب نمی کند و نیز امام در اینکه آیا صلاح است با معاویه بجنگد یا نه، اجتهاد می کند و روی قرائن و شواهدی که در دست دارد، تصمیم می گیرد بجنگد یا نجنگد و اگر امام روی قرائن تشخیص داد که فلان شخص لایق حکومت فلان نقطه است و او را به حکومت نصب کرد، اطاعت امام در این مورد واجب است و مثلاً امام که به منشی خود دستور می دهد حکم فرمانداری شخص مورد نظر را بنویسد، برای حفظ نظم و انضباط واجب است دستور امام را اجرا کند و حکم آن شخص را بنویسد و بر مردم واجب است از حاکم اطاعت کنند اگر چه بعداً معلوم شود که این شخص، خائن بوده است. آری وقتی معلوم شد او خیانت کرده، امام فوراً او را به کیفر می رساند.

امیرالمؤمنین (ع) «مُنْدَرِبِن جَارُودِ عَبْدِي» را به حکومت نقطه ای منصوب کرد و

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۱۹

بعداً معلوم شد او خیانت کرده و امام در نامه ۷۱ از نامه‌های درج شده در نهج البلاغه او را مورد شدیدترین توبیخ قرار می‌دهد و ضمن آن نامه، به وی می‌فرماید: من گمان می‌کردم تو هم مثل پدرت درستکار هستی ولی برخلاف انتظار، به من خبر رسید که در بیت‌المال خیانت کرده‌ای. در اینجا امام اجتهاد کرده و مطمئن شده بود که «مُنْدَرِبِن جازُود» فرد سالم و لایقی است (اگر چه بعداً معلوم شد چنین نبوده) و بر مردم واجب بود دستور امام را درباره‌ی وی اجرا کنند و مثلاً منشی حکم او را بنویسد و مردم منطقه مأموریت وی، از او اطاعت کنند و این اطاعت برای حفظ نظم حکومت و انضباط اجتماع لازم است.

و نیز امام وقتی تشخیص می‌دهد جنگ با معاویه لازم است و با امید پیروزی وارد می‌شود، برای حفظ انضباط اجتماعی، بر مردم واجب است از امام اطاعت کنند اگر چه بعداً جنگ با معاویه نتیجه مثبت نداد و علی - علیه السلام - پس از دادن قریب سی هزار کشته با دست خالی برگشت.

و باید دانست در این وجوب اطاعت، امام و نماینده‌اش یکسان هستند. مثلاً وقتی که «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ» روی تشخیص خودش لازم دانست که در مصر با نیروهای مخالف بجنگد و فرمان صادر کرد مردم به سوی جبهه جنگ حرکت کنند، برای حفظ انضباط اجتماعی و نظامی لازم بود مردم فرمان او را اطاعت کنند اگر چه بعداً این جنگ نتیجه مثبت نداد و خود «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ» کشته شد. برگردیم به اصل مطلب، امام در موضوعاتی از قبیل صلاحیت «مُنْدَرِبِن جازُود عَبدی» برای حکومت، اجتهاد می‌کند و اگر روی قرائن تشخیص داد او لایق است و به حکومت منصوبش کرد، اطاعت امام در این مورد واجب است اگر چه فرض کنیم که امام نمی‌داند «مُنْدَرِبِن جازُود» خیانت می‌کند و بعداً معلوم شود خیانت کرده است. نهایت اینکه وقتی معلوم شد خیانت کرده، امام او را به کیفر می‌رساند.

از آنچه گذشت، روشن شد این سؤال انکاری نویسندگان کتاب **پاسداران وحی** که می‌گویند: «آیا امام که به موضوعات آگاه نباشد وجوب اطاعت دارد؟» جوابش

۱۲۰ □ عصای موسی (ع)

این است که: آری و جوب اطاعت دارد چنانکه نماینده امام مثل «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ» نیز و جوب اطاعت دارد، اگر چه علم به موضوعات نداشته باشد.

نقطه ضعف ۱۰

کتاب **پاسداران وحی** در ص ۲۹۹ سخنی بدین مضمون می‌گوید که «علامه امینی گفته است: تاریخ طبری در حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ هجری در حدود ۷۰۱ روایت از سری از شعیب از سیف نقل کرده و هیچیک از این سه راوی قابل اعتماد نیستند.»

کتاب **پاسداران وحی** می‌خواهد نتیجه بگیرد که چون طبری از افراد غیر معتبر حدیث نقل کرده پس این جمله‌ای که کتاب **شهید جاوید** از طبری نقل کرده که امام حسین (ع) فرمود: «لَا تَدْرِي عَلَيَّ مَا تَتَصَرَّفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ» یعنی: «ما نمی‌دانیم سرانجام کار ما و اینان چه خواهد شد.» این نقل، قابل اعتماد نیست.

ما می‌گوئیم: اولاً علامه امینی فرموده: طبری در حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ هجری روایات غیرمعتبر نقل کرده ولی نفرموده که طبری در حوادث سال ۶۰ و ۶۱ هجری نیز روایات غیر معتبر نقل کرده و جمله سابق که کتاب **شهید جاوید** از طبری نقل کرده مربوط به حوادث سال ۶۰ هجری است نه سال ۱۱ تا ۳۷ هجری.

و ثانیاً معنی سخن علامه امینی این نیست که خود طبری قابل اعتماد نیست، بلکه ایراد معظّم له این است که چرا طبری این اخبار ضعیف را نقل کرده و گرنه، طبری در نقل مطالب، مورد اعتماد علمای شیعه می‌باشد و از این رو، شیخ طوسی در تلخیص الشافی و سید مرتضی در نهج البلاغه و محدث قمی در نفس المهموم به نقل طبری اعتماد کرده‌اند. طبری حتی در نقل احادیث «سیف» نیز متهم به خیانت در نقل نشده بلکه فقط به وی اعتراض کرده‌اند که چرا این احادیث غیر معتبر را نقل کرده؟ و نظیر این اعتراض به علامه مجلسی نیز شده که چرا در بحار، اخبار غیر معتبر و حتی اخباری را که خود او بدانها اعتماد نداشته نقل کرده؟ و جوابی که به

پاسخ به آقای محمد فاضل و شهاب اشراقی □ ۱۲۱

این اعتراض می دهند این است که مقصود طبری و مجلسی جمع آوری اخبار بوده، چه معتبر و چه غیر معتبر و هرگز تعهد نکرده اند که فقط آنچه معتبر است، نقل کنند. و ثالثاً همین کتاب **پاسداران وحی** در ص ۳۱۳ و ۳۱۴ داستان «زُهیر بن القین» و ملحق شدن وی را به امام حسین (ع) از تاریخ طبری نقل کرده و گفته است: این نقل طبری از نظر سند در کمال وثاقت است چون آن را از «أَبِي مِخْنَفٍ» نقل کرده و بدین جهت قابل خدشه نیست.

در اینجا باید دانست که طبری جمله «لَا تُدْرِي عَلَيَّ مَا تَتَصَرَّفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبَةِ» را که مورد اعتراض نویسندگان **پاسداران وحی** شده نیز از ابو مخنف نقل کرده است، حالا ما از نویسندگان **پاسداران وحی** می پرسیم: چه شده است که وقتی طبری از «أَبُو مِخْنَفٍ» مطلبی را نقل می کند که به گمان شما به هدفتان کمک می کند، نقل وی معتبر و در کمال وثاقت است و قابل خدشه نیست ولی همین طبری وقتی مطلبی را از «أَبُو مِخْنَفٍ» نقل می کند که کتاب **شهادت جاوید** آن را نقل کرده آن وقت طبری، خائن و مغرض و غیر معتبر می شود و شما به کتاب **شهادت جاوید** حمله می کنید که چرا مطلبی را از طبری نقل کرده و بدان تمسک جسته است؟! این است معنای یک بام و دو هوا و این است معنای حق کشی و بی انصافی!!!

همین چند نقطه ضعف که نشان دادیم کافی است که ماهیت فصل ۴ کتاب **پاسداران وحی** را روشن کند و خواننده را آگاه سازد که زیرینا و سنگ اساسی این نوشته، مطلبی موهوم و نامعقول است و آن این است که امام حسین - علیه السلام - (العیاذ باللّٰه) دانسته خود و اصحابش را به کشتن داده و خانواده پیغمبر را به اسارت دشمن بی رحم کشانید! کاری که یک فرد عادی چون می داند برخلاف عقل است، نمی کند. چگونه است که این نویسندگان چنین کار خلاف عقل و خلاف شرعی را به امام معصوم نسبت داده و آن را زیرینای کتاب خود محسوب داشته اند و معلوم است که:

خشت اول چون نهی معمار کج تا تُرَبِّیَا می رود دیوار کج

۱۲۲ □ عصای موسی (ع)

و این مطلب خلاف عقل و شرع را، بدین جهت نسبت به امام داده‌اند که گمان کرده‌اند اگر بگویند: امام حسین (ع) پس از گزارش اطمینان‌بخش مسلم بن عقیل، به امید پیروزی از مکه به سوی کوفه حرکت کرد این مطلب با مقام امام و علم امام سازگار نیست در حالی که اگر بگویند: امام از روی علم و عمد، خود و اصحابش را به کشتن داد با مقام امام سازگار نیست و او را از عقل و عصمت و عدالت ساقط می‌کند. پناه می‌بریم به خدا از احساسات افراطی که ما را به انحراف و اشتباه و راه باطل می‌کشاند.

امید است نویسندگان کتاب **پاسداران وحی** با مطالعه این اوراق در نوشته خود تجدید نظر کنند و روش خویش را تغییر دهند و حقیقت را با کمال تواضع بپذیرند که تواضع در برابر حقیقت و اعتراف به واقعیات هزار بار بهتر از اصرار بر اشتباه است.

پیرامون کتاب "سالار شهیدان"

پاسخ به

آقای سید احمد زنجانی فہری

کتابی به نام **سالار شهیدان** به قلم آقای سید احمد زنجانی فهری در ۴۰۱ صفحه پس از انتشار چاپ اول کتاب **شهید جاوید** تألیف و منتشر شد که در حقیقت پاسخی یا حاشیه‌ای برای کتاب **شهید جاوید** محسوب می‌شود. نویسنده محترم کتاب نامبرده، درباره دو مطلب، خیلی حساسیت داشته است:

۱- اینکه ایشان معتقد است امام وظیفه ندارد در شرائط مساعد برای بدست گرفتن خلافت کوشش کند و در صورت امکان، خلافت غصب شده را به مرکز اصلی آن برگرداند (ص ۸۴ و ۸۶) و اساساً خلافت حقیقی نیست که گرفتنی باشد (ص ۱۳۰) و وظیفه پیغمبر و امام، امارت و حکومت و رهبری سیاسی مردم نیست (ص ۸۱ و ۸۲). مشارالیه چون درباره این مطلب حساسیت مخصوصی داشته وقتی دیده است کتاب **شهید جاوید** بر خلاف نظر او و طبق نظر مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی و شیخ طوسی گفته است: «امام وظیفه دارد آنجا که شرائط، مساعد باشد برای گرفتن خلافت تلاش کند» تا آنجا که قدرت قلمی داشته، کوشش کرده است تا ثابت کند وظیفه امام نیست که برای بدست گرفتن خلافت تلاش کند تا در پرتو قدرت خلافت، اسلام را زنده و احکام آنرا اجرا نماید!

۲- ایشان معتقد است امام حسین (ع) هیچگونه امیدی نداشته است که در این مبارزه پیروز گردد و حتی مسلم بن عقیل را که به کوفه فرستاد می‌دانست نتیجه مأموریت وی منفی است (ص ۱۶۱) و اگر بگوئیم: آنحضرت هنگام حرکت بسوی

۱۲۶ □ عصای موسی (ع)

کوفه امید پیروزی داشته، این مطلب با علم امام، سازگار نیست چون امام از همه چیز آگاه است (ص ۱۳۶) و از همه عوالم اطلاع دارد (ص ۲۸۱) و چون ایشان روی علم امام خیلی حساسیت داشته وقتی دیده است کتاب شهید جاوید با علمائی چون سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی همصدا شده و گفته است: امام حسین (ع) هنگام حرکت بسوی کوفه، امید پیروزی داشته، با تمام قدرت قلمی خود کوشیده است تا ثابت کند امام هرگز امید پیروزی نداشته و اساساً برای پیروزی حرکت نکرده و قصد نداشته از راه بدست گرفتن خلافت، اسلام پایمال شده را زنده کند بلکه بقصد اینکه در قربانگاه خود، در کربلا، کشته شود، حرکت کرده است!

ضمناً باید توجه داشت که اساس کتاب سالار شهیدان را همین مطالب یاد شده، تشکیل می دهد و خلاصه آن اینست که:

اولاً وظیفه هیچ امامی نیست که برای بدست گرفتن خلافت بمنظور زنده کردن اسلام کوشش کند.

و ثانیاً امام حسین (ع) چنین قصدی نداشت بلکه تصمیم داشت که دانسته خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده پیغمبر را به اسارت دشمن بی رحم بکشاند و اسم این کار نامعقول، فداکاری در راه خداست!!!

ما پس از مطالعه کتاب مزبور چنین یافتیم که بیانات و توضیحات ایشان مبتنی بر احساسات بوده و بیش از هر چیز از عواطف افراطی، الهام گرفته است نه از تعقل و تفکر آزاد و از اینرو، منطقش ضعیف و بیانش ناقص و مدعایش نامعقول و برخلاف دلیلهای روشن تاریخی و مخالف روح اسلام مترقی و اجتماعی است که رهبری سیاسی اجتماع را به امام سپرده و او را موظف کرده که در همه مسائل حیاتی مردم دخالت کند و جامعه اسلامی را بسوی تکامل و ترقی مادی و معنوی سوق دهد. بدیهی است این کتاب با منطق ضعیف و نامعقولی که دارد ناتوان تر از آنست که در مقابل منطق قوی و معقول کتاب شهید جاوید مقاومت کند.

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۲۷

کتاب نامبرده دارای نقاط ضعف زیادی است که نیازی نمی‌بینیم همه آنها را گوشزد کنیم ولی چند نمونه از آنها را در اینجا می‌آوریم تا خواننده با دیدن این چند نمونه، درباره کتاب **سالار شهیدان** قضاوت کند:

نقطه ضعف ۱

نویسنده **سالار شهیدان** مکرر در کتاب خود گفته است: «امام وظیفه ندارد برای کنار زدن غاصبان خلافت و گرفتن قدرت حکومت تلاش و کوشش کند» و در (ص ۱۳۰) گفته: «خلافت حقی نیست که گرفتن آن بر امام واجب باشد».

در اینجا لازم است خواننده عزیز توجه کند که وقتی رسول خدا (ص) در غدیر خم، حضرت علی (ع) را به خلافت منصوب می‌کند در حقیقت، اسلام را به وی سپرده و وظیفه امام است که اسلام را حفظ و احکام آنرا اجراء کند و معلوم است که حفظ اسلام و اجرای احکام سیاسی و قضائی و اقتصادی و اجتماعی آن جز با قدرت خلافت میسر نیست و روشن است که اجرای احکام اسلام بطور واجب مطلق بر امام لازم است نه بطور واجب مشروط و می‌دانیم که بدست گرفتن قدرت خلافت، مقدمه اجرای احکام است و مقدمه واجب مطلق، واجب است. بنابراین، بر امام واجب است آنجا که امید دارد بتواند زمام امور را بدست بگیرد و اسلام را زنده کند، برای این کار کوشش نماید و اگر در چنین موردی برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود تلاش نکند، گناهکار است. البته حکومت بر مردم، چنانکه حضرت علی (ع) فرمود، برای امام، بقدر کفش کهنه‌ای ارزش ندارد ولی این وظیفه اسلامی و انسانی امام است که برای آزاد کردن اسلام و مسلمانان از چنگال غاصبان خلافت کوشش کند. و روی همین اصل است که امیرالمؤمنین (ع) بعد از قضیه سقیفه و در جریان شورای عمری تلاش می‌کرد که با منطوق و استدلال، حق خود را ثابت کند و بقدری در این مسئله صراحت و قاطعیت داشت که وی را متهم کردند و گفتند: در طلب حکومت، حریص است و آنحضرت در جواب آنان فرمود:

«إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا هُوَ لِي وَ أَنْتُمْ تَحْوُلُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲).

یعنی: «من حق خود را مطالبه می‌کنم و شما نمی‌گذارید این حق خلافت بمن برسد».

بر اساس این ملاحظاتست که مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی و شیخ طوسی فرموده‌اند: هرگاه امام مظنه قوی پیدا کند که می‌تواند خلافت را قبضه کند، بروی واجب است اقدام کند «قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْأَمَامَ مَتَى غَلَبَ عَلَيَّ ظَنَّهُ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَيَّ حَقَّهُ وَالْقِيَامُ بِمَا فُوضَ إِلَيْهِ بِضَرْبٍ مِنَ الْفِعْلِ وَجَبَ عَلَيْهِ ذَلِكَ^۱». و این مطلبی که این دو عالم بزرگ شیعه گفته‌اند، قول همه علمای بزرگ شیعه است.

خواننده عزیز اگر در آنچه گفتیم دقت کند و مخصوصاً این سخن حضرت علی (ع) را که می‌فرماید: «من خلافت را که حق خودم بود، مطالبه کردم»، مورد توجه قرار دهد، خواهد دانست این سخن نویسنده کتاب **سالار شهیدان** که می‌گوید: وظیفه امام نیست برای گرفتن خلافت، کوشش کند و خلافت حق گرفتنی نیست (ص ۱۳۰) تا چه اندازه ارزش و اعتبار دارد!!!

نقطه ضعف ۲

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** درباره سخن امام حسین (ع) با فرزدق اظهار نظر عجیبی کرده و ما اصل مذاکره امام را با فرزدق می‌آوریم و سپس اظهار نظر ایشان را ذکر می‌کنیم تا خواننده عزیز بداند چگونه انسان گاهی نصوص تاریخ را برخلاف حقیقت، بطور خنده‌آوری توجیه و با تصورات خود تطبیق می‌کند و اینک مذاکره امام با فرزدق:

هنگامیکه امام حسین (ع) بسوی کوفه می‌رفت، فرزدق که از کوفه می‌آمد با آنحضرت برخورد. امام ضمن سخنانی به فرزدق فرمود: «إِنَّ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى آدَاءِ الشُّكْرِ وَأَنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَتَعَدَّ (فَلَمْ يَتَعَدَّ خ ل) مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ»^۲.

۱- تنزیه الانبیاء، ص ۱۸۰ و تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۳.

۲- ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۲۹

یعنی: «اگر قضای الهی آنطور که ما دوست می داریم نازل شد و پیروز شدیم خدا را بر این نعمت شکر می کنیم و اگر برخلاف امید ما نازل شد و پیروز نشدیم چون نیت ما حق بوده و براساس تقوی رفتار کرده ایم، تجاوزکار (یا زیانکار) نخواهیم بود».

فرزدق گفت: مطلب همینطور است که می فرمائید. خداوند شما را به آنچه دوست دارید برساند و از آنچه بیم دارید، محفوظ دارد.

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** در (ص ۲۱۷) در تفسیر این سخن امام که می فرماید: «**أَنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ**» می نویسد: «توان گفت: انطباق این جواب کلی بر شهادت آنحضرت که نهایت آرزوی او و محبوب و مطلوب واقعی بود ظاهرتر و روشن تر است». کتاب **سالار شهیدان** می خواهد بگوید: مقصود امام از کلمه «**مَأْنِحِبُّ**» شهادت و کشته شدن است و آنحضرت می خواهد بفرماید: اگر قضای الهی آنطور که ما دوست می داریم نازل شد و ما کشته شدیم خدا را بر این نعمت کشته شدن! شکر می کنیم. این نویسنده محترم فکر نکرده است که اگر مقصود امام از «**مَأْنِحِبُّ**» کشته شدن باشد در این صورت معنای «**فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ**» این می شود که ما بعد از کشته شدن، در عالم برزخ، خدا را بر نعمتش شکر خواهیم کرد! و اینطور سخن خنده آور از یک طفل ممیز هم صادر نمی شود چه رسد به امام که فصیح ترین و بلیغ ترین فرد عرب است. و نیز ایشان فکر نکرده است که اگر مقصود از «**مَأْنِحِبُّ**» کشته شدن امام باشد در این صورت معنای سخن فرزدق چه خواهد بود که به امام گفت: «خدا شما را به آنچه دوست دارید برساند و از آنچه بیم دارید محفوظ بدارد»؟ آیا فرزدق می خواهد بگوید: خدا شما را به کشته شدن که دوست می دارید برساند و از زنده ماندن و پیروز شدن که از آن بیم دارید، محفوظ بدارد؟! آری چون این نویسنده محترم معتقد است امام حسین (ع) برای کشته شدن حرکت کرده، ناچار کلمه «**مَأْنِحِبُّ**» را در سخن امام حسین (ع) با کشته شدن آنحضرت تطبیق کرده است.

۱۳۰ □ عصای موسی (ع)

نقطه ضعف ۳

کتاب **سالار شهیدان** درباره نامه امام حسین (ع) به مردم کوفه نیز اظهار نظر عجیبی کرده است که ما قسمتی از نامه آنحضرت را می آوریم و آنگاه اظهار نظر ایشان را نیز نقل می کنیم:

امام از بین راه برای مردم کوفه نوشت:

«أَمَّا بَعْدَ فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَائِنِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلَئِكُمْ عَلَيَّ نَصْرُنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَأَنْ يُشَبِّحَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ».

یعنی: «مسلم بن عقیل در نامه خود بمن خبر داده است که بزرگان شما بر این رأی نیکو مجتمع گشته اند که بما کمک کنند و خلافت را که حق ماست بما برگردانند پس من از خدا خواستم که برای ما خیر پیش آورد و بهترین پاداش را در مقابل کوششی که کرده اید، بشما بدهد».

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** چون دیده است در این نامه امام، مسئله طلب خلافت مطرح شده و امام مردم کوفه را که تصمیم گرفته اند خلافت را به اهل بیت پیغمبر برگردانند تشویق کرده و مشمول دعای خیر خویش قرار داده و این مطلب با عقیده ایشان که می گوید: حق خلافت گرفتنی نیست (ص ۱۳۰) سازگار نبوده، از اینرو در (ص ۲۱۸ و ۲۱۹) سخنی بدینمضمون می نویسد که «چون این نامه امام نقل تاریخی است و شرائط حجیت در آن موجود نیست و از طرفی با اعتقادات شیعه نیز مخالف است از این جهت باید آنرا به دیوار زد».

البته اینکه ایشان گفته اند: این نامه امام با اعتقادات شیعه مخالف است مقصودشان اینست که شیعه عقیده دارد امام وظیفه ندارد برای گرفتن خلافت از غاصبان کوشش کند و این نامه برخلاف عقیده شیعه از طلب خلافت سخن می گوید، پس باید آنرا به دیوار زد. خواننده عزیز باید توجه داشته باشد این مطلبی

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۳۱

که ایشان از اعتقادات شیعه پنداشته که «امام وظیفه ندارد خلافت را بگیرد» عقیده شخصی خود ایشان است نه عقیده قاطبه شیعه، زیرا بزرگان علمای شیعه می‌گویند: اگر امام امیدوار باشد که می‌تواند خلافت را از غاصبان بگیرد و اسلام را زنده کند واجب است، اقدام نماید چون گرفتن خلافت مقدمه احیای اسلام است و سخن مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی را در این باره قبلاً نقل کردیم. و نیز باید به این مطلب توجه داشت که این نامه امام را مرحوم شیخ مفید در ارشاد نوشته و رئیس علمای شیعه چیزی را که برخلاف اعتقادات شیعه باشد نمی‌نویسد بلکه چون شیخ مفید به صحت این نامه اعتقاد داشته آنرا نوشته، زیرا این نامه همان چیزی را که علمای شیعه اعتقاد دارند که «واجب است امام برای گرفتن خلافت از غاصبان کوشش کند» منعکس کرده. و قبل از علمای شیعه، حضرت امیرالمومنین (ع) بدین مطلب اعتقاد داشته که فرموده: «أَمَّا طَلَبْتُ حَقًّا هُوَ لِي أ» من خلافت را که حق خودم بود، مطالبه کردم».

از آنچه گذشت، روشن شد برخلاف تصور نویسنده کتاب **سالار شهیدان** این نامه امام حسین (ع) به مردم کوفه که از طلب خلافت سخن می‌گوید مخالف اعتقادات شیعه نیست و نباید آنرا به دیوار زد، بلکه باید قدری دقت و تأمل کرد و با نیروی تعقل بر احساسات افراطی چیره شد و اعتقادات شخصی خود را به حساب قاطبه شیعه نگذاشت و بی‌جهت نوشته شیخ مفید را بی‌اعتبار جلوه نداد و آنرا به دیوار نزد!

نقطه ضعف ۴

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** در (ص ۲۴۴) به نویسنده کتاب **شهید جاوید** حمله کرده و می‌نویسد: «چقدر بی‌اطلاعی از اخبار لازم دارد تا کسی بگوید: منشاء تصور اینکه سیدالشهداء می‌دانست کشته می‌شود ۷ چیز است».

۱۳۲ □ عصای موسی (ع)

در اینجا لازم است مطلبی را که کتاب شهید جاوید در این مورد گفته است توضیح دهیم تا روشن شود که حمله ایشان به کتاب شهید جاوید بجا بوده یا بیجا؟ و اینک توضیح مطلب:

کتاب شهید جاوید برای توضیح و تأیید این سخن مرحوم سیّد مرتضی که فرموده: «عقلاً و نقلاً حرام است که امام دانسته خود را به کشتن بدهد»^۱ بخشی را شروع کرده و آن قسمت از منقولات تاریخی و حدیثی را که در پیدایش این تصور که (امام حسین ع) عمداً خود را به کشتن داده) نقش اساسی داشته در چاپ اول در طی ۷ شماره از ص ۹۳ بعد مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نتیجه گرفته که از این منقولات نمی توان ثابت کرد که امام عمداً خود را به کشتن داده و نعوذبالله چنین گناه بزرگی را مرتکب شده است! نویسنده محترم کتاب سالار شهیدان برخلاف حقیقت تصور کرده کتاب شهید جاوید با بررسی این منقولات خواسته علم امام را به شهادت خود انکار کند در حالیکه کتاب شهید جاوید در ص ۶ از چاپ اول و ص ۸ از چاپهای بعد می گوید: «امام حسین (ع) از همان زمان کودکی می دانست سرانجام شهید خواهد شد» و منظور کتاب نامبرده از بحثی که از ص ۹۳ در چاپ اول و از ص ۳۶۷ در چاپهای بعد شروع کرده و داستان خواب امام حسین (ع) کنار مرقد رسول خدا (ص) و بعضی منقولات دیگر را تجزیه و تحلیل نموده این بوده که ثابت کند دلیل قابل اعتمادی نداریم که روشن سازد امام حسین (ع) به قصد کشته شدن حرکت کرده است، ولی نویسنده محترم سالار شهیدان قصد را با علم اشتباه کرده است و تصور نموده اینکه کتاب شهید جاوید گفته است: امام حسین (ع) به قصد کشته شدن حرکت نکرده معنایش اینست که آنحضرت علم به شهادت خود نداشته است، در حالیکه بین علم و قصد فرق واضحی وجود دارد، علم یعنی دانستن اینکه سرنوشت حتمی امام شهادتست و قصد یعنی تصمیم به خودکشی، آن هم با آن وضع فجیع! و نویسنده شهید جاوید در چاپ جدید، ص ۳۶۸ صریحاً

۱- تلخیص الشافی، جزء ۴ ص ۱۹۰.

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۳۳

گفته است: منظور از این بحث این نیست که بگوئیم: امام علم به شهادت خود نداشته است.

اینجاست که باید گفت: چقدر بی توجهی و غفلت لازم دارد که کسی بین قصد و علم فرق نگذارد و بی جهت در ص ۲۴۴ به کتاب شهید جاوید حمله کند و بگوید: «چقدر بسی اطلاعی از اخبار لازم دارد که کسی بگوید: منشاء تصور اینکده سیدالشهداء می دانست کشته می شود ۷ چیز است»!

یک نکته

آنچه مسلم است و کتاب شهید جاوید در ص ۶ بدان تصریح کرده اینست که امام حسین (ع) بطور سربسته و اجمال می دانسته شهید می شود ولی دلیل قابل اعتمادی نداریم که ثابت کند، زمان شهادت آن حضرت هم معلوم بوده و کتاب سالار شهیدان هم این مطلب را ثابت نکرده است.

نقطه ضعف ۵

کتاب سالار شهیدان روی این مطلب خیلی پافشاری کرده است که امام باید به همه چیز عالم باشد (ص ۲۳۶) و ائمه دین از تمام ماکان و مایکون آگاهند (ص ۲۴۴) و امام از همه عوالم اطلاع دارد (ص ۲۸۱) و هیچ چیز نمی تواند از نظر امام پنهان و مخفی بماند (ص ۲۸۱). این نویسنده محترم حتی یک مورد را هم استثنا نکرده است و از اینجا معلوم می شود ایشان عقیده دارد حتی یک مورد هم نیست که چیزی از نظر امام مخفی باشد. در حالیکه این مطلب مخالف آیه قرآن است که می گوید: علم به وقت قیامت مختص به خداست «قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» (سوره اعراف، آیه ۱۸۷) و مخالف آیه دیگر قرآن است که می گوید: رسول خدا (ص) نمی داند چه به سر او و امتش خواهد آمد «وَمَا أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ» (سوره احقاف، آیه ۹) و مخالف سخن حضرت علی (ع) در نهج البلاغه است که در خطبه

۱۳۴ □ عصای موسی (ع)

۱۲۸ می‌فرماید: پنج علمی که در آخر سوره لقمان ذکر شده، مختص به خداست «فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ». و مخالف حدیث صحیحی است که امام می‌فرماید: گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم «يُبَسِّطُ لَنَا الْعِلْمَ فَنَعْلَمُ وَيُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶) و مخالف حدیثی است که خود نویسنده کتاب **سالار شهیدان** در (ص ۲۳۹) آورده که می‌گوید: برای امام در هر شب و روز، علم، حادث می‌شود. اگر آنطور که نویسنده کتاب **سالار شهیدان** می‌گوید هیچ چیزی نیست که از نظر امام مخفی باشد، پس چه معنی دارد که در هر روز و شب، برای امام، علم، حادث شود؟!!

نقطه ضعف ۶

کتاب **سالار شهیدان** در (ص ۲۸۱) می‌نویسد: امام از همه عوالم آگاه است و هر چه بخواهد می‌شود».

در اینجا این نویسنده نه تنها در مسئله علم امام طریق اغراق پیموده بلکه درباره قدرت امام نیز دچار افراط شده است! ما درباره خداوند می‌گوئیم: «مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ» یعنی هر چه خدا بخواهد، می‌شود. حالا اگر بگوئیم: «مَا شَاءَ الْأَمَامُ كَانَ» یعنی هر چه امام بخواهد، می‌شود، معنای این سخن اینست که قدرت امام مثل قدرت خدا، نامحدود است و این مطلب، هم با قرآن مخالف است، هم با اخبار و هم با توحید اسلامی.

مخالفت با قرآن

بت پرستان از رسول خدا (ص) خواستند که از زمین، چشمه‌ای پدید آورد یا آسمان را پاره پاره کند و بر آنان فرو ریزد یا به آسمان پرواز کند یا چنین و چنان نماید، آیه نازل شد: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (سوره اسراء، آیه

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۳۵

۹۲) یعنی: ای رسول گرامی به آنان بگو: شگفتا! من بجز بشری که مأموریت رسالت دارد نیستم و قدرت این کارها را ندارم. مقصود آیه اینست که چنان نیست که هر چه پیغمبر خدا بخواهد، بشود. ولی کتاب **سالار شهیدان** می‌گوید: هر چه امام بخواهد، می‌شود!

مخالفت با اخبار

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ». (نهج البلاغه، نامه ۴۴)

یعنی: «من کوشش می‌کنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم».

می‌دانیم که علی (ع) خواست معاویه را نابود کند و بهمین منظور با وی جنگید و در این راه قریب سی هزار کشته داد ولی سرانجام آنچه آنحضرت خواست، انجام نشد بلکه بعکس، معاویه بر مصر غلبه کرد که امام در این باره می‌فرماید:

«سُبْحَانَ اللَّهِ بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُو أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ عَلَى مَا فِي أَيْدِينَا».

(کشف المحجّة، ص ۱۷۴)

یعنی: «عجبا در وقتیکه ما امیدوار بودیم بر آنچه در دست معاویه و یارانش می‌باشد غلبه کنیم آنان بر آنچه در دست ما بود غلبه کردند و مصر را از ما گرفتند!» چنانکه می‌بینیم در اینجا، آنچه امام خواست نشد ولی کتاب **سالار شهیدان** می‌گوید: هر چه امام بخواهد میشود!

مخالفت با توحید اسلامی

میدانیم که از نظر منطق اسلام: وجود مطلق، علم مطلق و قدرت مطلق، مختص بخداست و مخلوقات خدا چه پیغمبران و امامان و چه غیر آنان، وجودشان، حیاتشان، علمشان و قدرتشان محدود است و اگر کسی وجود موجود دیگری غیر خدا - مثلا وجود امام یا قدرت او - را نامحدود بداند، لازمه این مطلب اینست

۱۳۶ □ عصای موسی (ع)

که در جهان دو قدرت غیرمتناهی قائل شود و این با توحید اسلامی سازگار نیست و این عبارت کتاب **سالار شهیدان** که در (ص ۲۸۱) میگوید: هرچه امام بخواهد، میشود، ظاهرش اینست که در مقابل اراده امام، هیچ مانعی وجود ندارد و همانطور که «**مَا شَاءَ اللَّهُ كُنَّ**» هرچه خدا بخواهد میشود هرچه را هم امام بخواهد، میشود و چنین مطلبی را هرگز ائمه - علیهم السلام - ادعا نکردند بلکه شدیداً آنرا انکار می کردند و می فرمودند: ما را از حد خدائی پائین بیاورید و هر چه در فضل ما می خواهید بگوئید و اینکه کتاب **سالار شهیدان** می گوید: هر چه امام می خواهد می شود، همان حد خدائی است نه پائین تر از آن و عجیب است که کتاب نامبرده از ص ۲۸۴ بعد اخباری را که می گوید: ما را از خدائی پائین بیاورید، نقل کرده است و باز هم می گوید: هرچه امام بخواهد، می شود!

می دانیم همان طور که دشمنی اهل بیت پیغمبر موجب هلاکت است دوستی افراطی آنان نیز موجب هلاکت است. حضرت علی (ع) می فرماید: دوست افراطی و دشمن افراطی من که به راه ناحق میروند هر دو هلاک می شوند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷)

نقطه ضعف ۷

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** از ص ۲۳۶ بعد برای اثبات علم امام به چند خبر واحد تمسک کرده است که بیشتر راویان آنها افرادی مجهول یا کذاب یا غالی یا فاسدالمذهب بوده اند در حالیکه علمای شیعه می گویند: در مسائل اعتقادی به خبر واحد اگر سندش صحیح هم باشد، نمی توان تمسک کرد. (المقاصد العلیه، از شهید ثانی، ص ۲۵)

اینک توضیح مختصری درباره بعضی از اخباری که ایشان برای اثبات علم امام ذکر کرده است می دهیم تا مشت نمونه خروار باشد.

۱- خبر شماره یک که ایشان نقل کرده: «امام صادق فرمود: هر امامی که نداند چه

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۳۷

به او می‌رسد و سرانجامش چیست چنین کسی حجت خدا بر خلقش نیست». این خبر یکی از روایانش «عبدالله بن القاسم البطل» است که مردی غالی و کذاب بوده و این حدیث را جعل کرده تا عقیده ضد قرآن خود را بر مردم تحمیل کند.

۲- حدیث ۲ و ۳ و ۴ و ۱۱ سندشان مجهول است.

۳- حدیث ۵ و ۶ و ۷ که مضمونشان یکی است و می‌گوید: امام هر وقت بخواهد بداند، می‌داند، سند هیچیک از آنها صحیح نیست بلکه روایان آنها افرادی مهمل و متهم به دروغگوئی و غلو و فاسدالمذهب هستند.

۴- حدیث ۱۲ (ص ۲۳۹) که درباره علمی که شب قدر نازل می‌شود بحث کرده، متن آن مضطرب و مشوش و یکی از روایانش بنام «سهل بن زیاد» متهم به دروغگوئی و غلو است و راوی دیگر آن «حسن بن عباس بن حریش» است که حدیث جعل می‌کرده و از جمله مجعولات او همین اخباری است که درباره شب قدر و سوره انا انزلنا نقل کرده و اصول کافی، ج ۱، از ص ۲۴۲ ببعده، آنها را درج کرده و کتاب **سالار شهیدان** تحت شماره ۱۲ به حدیث همین راوی دروغگو تمسک کرده است. به قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۸۲ رجوع شود تا دروغگوئی این راوی معلوم گردد.

۵- کتاب **سالار شهیدان** در ص ۲۴۳ دو حدیث درباره اینکه ائمه - علیهم السلام - می‌دانند چه وقتی می‌میرند، آورده که حدیث اول یکی از روایانش «ابوجمیل کذاب» است و حدیث دوم یکی از روایانش «سهل بن زیاد» متهم به دروغگوئی و غلو است.

این چند نمونه کافی است که خواننده عزیز بداند نویسنده کتاب **سالار شهیدان** چگونه برخلاف عقیده علمای شیعه برای اثبات علم امام که یک مسئله اعتقادی است به اخبار آحادی که روایان آنها کذاب و مجهول و غالی و فاسدالمذهب بوده‌اند، تمسک کرده است در حالیکه علمای شیعه طبق حکم عقل می‌گویند، خبر واحد چون یقین‌آور نیست اگر سندش هم صحیح باشد، نمی‌تواند عقیده‌ای را

۱۳۸ □ عصای موسی (ع)

ثابت کند و عجیب است که خود ایشان در ص ۲۱۸ می‌گویند: روایاتی قابل قبول است که روایانش ثقه باشند و اعتماد به صدق آنان باشد ولی از ص ۲۳۶ بی‌بعد در مورد علم امام، روایاتی را مدرک اعتقاد خود قرار داده که روایان غالی و مجهول و کذاب و فاسد‌العقیده نقل کرده‌اند! فاعتبروا یا اولی الابصار

نقطه ضعف ۸

نویسنده کتاب **سالار شهیدان** در ص ۳۱۰ و ۳۱۱ سخنی بدین‌مضمون می‌گوید که «اهل فن^۱ گفته‌اند: طبری ضمن حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ هجری ۷۰۱ حدیث از روایان کذاب نقل کرده و منظورش این بوده است که حوادث تاریخ اسلام را بنفع خلفاء زیر و رو کند. آنگاه نتیجه گرفته که کتاب **شهید جاوید** چون تاریخ طبری را که ۷۰۱ روایت مجعول نقل کرده، سنگ اساسی خود قرار داده، مطالبش بی‌اعتبار است».

ما در پاسخ کتاب **سالار شهیدان** می‌گوئیم:

اولاً طبری در جلد ۱ تاریخ خود، ص ۵ می‌گوید: «اگر خواننده مطالب نادرستی در این کتاب می‌یابد، باید بداند که این مطالب از من نیست بلکه من آنها را همان‌طور که یافته‌ام نقل کرده‌ام». چنانکه روشن است طبری نخواستہ آنچه را در تاریخش می‌نویسد بعنوان واقعیت‌های تاریخی جلوه دهد و حقایق را بنفع صاحبان قدرت تحریف کند بلکه خواسته آنچه را می‌یابد - چه حق چه باطل - بی‌کم و زیاد جمع‌آوری کند و تشخیص حق و باطل را بعهدہ خواننده بگذارد. این کار را مرحوم مجلسی نیز در بحار کرده یعنی مطالب صحیح و ناصحیح را یکجا جمع نموده و حتی گاهی تصریح کرده که فلان مطلبی را که من نقل می‌کنم از کتاب معتبری نگرفته‌ام. مثلاً آنجا که داستانی را نقل کرده که ضمن آن چنین آمده: «حسنین (ع) پس از وفات مادرشان روی جنازه مادر افتادند ناگهان فاطمه زهراء (ع) ناله‌ای کرد و

۱- مقصود علامه امینی است.

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۳۹

دستهای خود را از کفن بیرون آورد و به گردن دو فرزندش حلقه کرد و آندو را به سینه خود چسبانید». قبل از نقل این داستان می‌گوید: من این مطالبی را که نقل می‌کنم از کتاب قابل اعتمادی نگرفته‌ام. (بحار، ج ۱۰، طبع کمپانی، ص ۵۰ و طبع جدید، ج ۴۳، ص ۱۷۴) و نیز گاهی مطالبی را در بحار آورده که بنفع ابوبکر و عمر است چنانکه در جلد ۸، طبع کمپانی، ص ۶۴۳ می‌نویسد: علی (ع) ضمن نامه‌ای درباره ابوبکر و عمر نوشت: «قد احييا السيرة ولم يعدوا السنة». یعنی: ابوبکر و عمر سیره پیغمبر را زنده کردند و از سنت آنحضرت تجاوز نکردند. حالا آیا می‌توان گفت: چون مرحوم مجلسی گاهی مطالب باطل یا مطالبی که بنفع ابوبکر و عمر بوده نوشته، خواسته است ترویج باطل کند یا خواسته است حقایق تاریخی را بنفع خلفاء، زیر و رو کند؟ حاشا و کلا. پس طبری هم در این جهت مثل مرحوم مجلسی است.

و ثانیاً اهل فن گفته‌اند: طبری ضمن حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ هجری، ۷۰۱ روایت از روایان کذاب نقل کرده ولی نگفته‌اند: طبری ضمن حوادث سال ۶۰ و ۶۱ هجری روایات مجعول نوشته. و می‌دانیم که کتاب شهید جاوید مطالبی را که مربوط به سال ۶۰ و ۶۱ هجری بوده از تاریخ طبری نقل کرده، نه مطالبی را که مربوط به سال ۱۱ تا ۳۷ بوده است.

و ثالثاً مطالبی را که طبری در موضوع قیام امام حسین (ع) نقل کرده ۹۹ درصد آنرا از «مقتل‌الحسین» لوط بن یحیی ابو مخنف و «مقتل‌الحسین» هشام بن محمد گرفته و این دو نفر از شاگردان باسواد و کتاب‌نویس امام جعفر صادق (ع) بوده و مورد اعتماد علمای شیعه می‌باشند. و می‌توان گفت: شیعه تاریخی درباره قیام امام حسین (ع) معتبرتر از این دو کتاب ندارد که خوشبختانه هر دو در دسترس طبری بوده و مطالب مربوط به قیام امام را از آندو نقل کرده و طبری آنجا که مطالب را از کتابهای دیگران نقل می‌کند مورد اعتماد علمای شیعه است و هیچکس او را متهم به دروغگوئی و خیانت در نقل نکرده است و از اینرو، مرحوم محدث قمی در

۱۴۰ □ عصای موسی (ع)

«نفس المهموم» مطالب مقتل «ابومخنف لوط بن یحیی» را از تاریخ طبری نقل کرده است و کتاب شهید جاوید نیز همین کار را کرده است. گمان نمی‌رود این مطالب را نویسنده سالار شهیدان درک نکند بلکه خواننده کتاب ایشان اگر دقیق و کنجکاو باشد چنین می‌فهمد که ایشان خواسته افراد بی‌اطلاع را به شهید جاوید بدبین کند و چنین تشخیص داده که بهترین راه برای این کار اینست که زیربنای کتاب مزبور را سست کند و برای این منظور کافی است بگوید: «طبری در تاریخش ۷۰۱ روایت از افراد کذاب نقل کرده و سنگ اساسی کتاب شهید جاوید، تاریخ طبری دروغ‌نویس است، پس کتاب شهید جاوید بی‌اعتبار است». و معلوم است که افراد بی‌اطلاع از اینطور استدلال، فریب می‌خورند و اگر واقعاً نویسنده سالار شهیدان می‌خواسته افراد بی‌اطلاع را فریب بدهد این یک نوع خیانت و تحریف حقیقت و تدلیس در تألیف محسوب می‌شود و ما آرزو می‌کنیم و می‌گوئیم: ایکاش چنین قصدی نداشته باشد.

تذکر

ما به مدارک چاپ جدید کتاب شهید جاوید مراجعه کردیم، دیدیم در ۵۵ مورد، ارشاد مفید و تاریخ طبری را با هم مدرک خود قرار داده و در ۱۰۱ مورد فقط ارشاد مفید را و در ۵۴ مورد فقط تاریخ طبری را و در نتیجه در ۱۵۶ مورد به ارشاد مفید که از معتبرترین کتابهای شیعه است تمسک کرده و فقط در ۵۴ مورد تاریخ طبری تنها را مدرک قرار داده و در این ۵۴ مورد نیز در حقیقت به مقتل الحسین «لوط بن یحیی ابو مخنف» و مقتل الحسین «هشام بن محمد» تمسک کرده که از معتبرترین کتابهای شیعه محسوب می‌شوند. نهایت اینکه از این دو کتاب بتوسط تاریخ طبری نقل کرده است.

پس معلوم شد که سنگ اساسی کتاب شهید جاوید کتابهای معتبر شیعه است نه تاریخ طبری که ۷۰۱ روایت ضمن حوادث سال ۱۱ تا ۳۷ هجری از راویان کذاب نقل کرده آنطور که نویسنده کتاب سالار شهیدان وانمود کرده است!

پاسخ به آقای سیداحمد زنجانی فهری □ ۱۴۱

نتیجه بحث

از مجموع بیانات سابق، این نتیجه بدست می آید که زیربنای کتاب **سالار شهیدان** عبارت است از:

۱- امام از همه چیز بدون استثناء آگاه است و هیچ چیز نیست که از نظرش مخفی باشد (اغراق بی دلیل).

۲- خلافت حق گرفتنی نیست و امام وظیفه ندارد در شرائط مساعد برای کوتاه کردن دست غاصبان، کوشش کند و خلافت را بگیرد و با قدرت حکومت، اسلام را زنده کند! (مطلبی برخلاف عقل و مذهب).

۳- امام حسین (ع) نیز چنین قصدی نداشته بلکه قصد داشته عمداً خود و اصحابش را به کشتن بدهد و خانواده اش را به اسارت دشمن بی رحم بکشاند و اسم این کار، فداکاری در راه خداست!

و چون این هر سه مطلب، دلیل قابل اعتمادی ندارد بلکه دلیل بر بطلان هر سه موجود است از اینرو، زیربنای کتاب مزبور سست و متزلزل و مطالبش نامعقول و غیرقابل قبول است.

امید است نویسندۀ محترم با مطالعه این اوراق در نوشته خود تجدید نظری بفرمایند، انشاءالله.

پیرامون کتاب

یک تحقیق عمیق تر در موضوع قیام امام حسین (ع)

پاسخ به

آقای سید محمد مهدی مر تضوی

کتابی بنام «یک تحقیق عمیق تر در موضوع قیام امام حسین (ع)» به قلم آقای عبدالصاحب سید محمد مهدی مرتضوی در پاسخ کتاب شهید جاوید در سال ۱۳۵۰ شمسی در ۲۸۴ صفحه در قم منتشر شده که لجنه‌ما پس از مطالعه دقیق، نظر خود را درباره کتاب نامبرده و نویسنده‌اش بشرح ذیل اعلام می‌دارد:

- ۱- نویسنده کتاب، در وقت نوشتن تحت تأثیر احساسات افراطی بوده و از اینرو، نتوانسته است به منطق و استدلال و حکم عقل توجه کند و استدلالات او بجای اینکه استدلال باشد، بیشتر به خطابه و مطالب خیالی شبیه است.
- ۲- نویسنده، ساده و خرافه‌پسند است بطوری که قمه زدن را از شعائر دینی می‌داند (ص ۱۸) و در فضائل مرحوم مجلسی می‌نویسد: عده‌ای از جن‌ها در مجلس درس او حاضر می‌شدند (ص ۴۴) و طبیعی است که شخص خرافاتی نمی‌تواند با خرافات مبارزه کند بلکه خود از خرافات ترویج می‌کند.
- ۳- نویسنده کتاب نامبرده برخلاف قوانین اسلامی بدون هیچ دلیلی نویسنده کتاب شهید جاوید را دست‌نشانده ایادی مرموز شمرده (ص ۱۷) و فکر نکرده که به علت این تهمت بزرگ که گناهش دو درجه از زنا بزرگتر است مستحق عذاب سخت خداوند شده است، مگر اینکه از این گناه بزرگ توبه کند. این بی‌پروائی در تهمت زدن دلیل این است که نویسنده نامبرده عاری از تقوای دینی و ادب نویسندگی است.

۴- نویسنده از معلومات اسلامی به اندازه‌ای که برای نوشتن چنین کتابی ضرورت دارد بهره‌مند نیست و حدیث صحیح را از غیر صحیح نمی‌شناسد و در ادبیات عرب ضعیف است بطوری که گاهی از ترجمه ساده‌ترین عبارت عربی عاجز مانده است. و نیز گاهی حتی از فهم لغت فارسی هم عاجز بوده و مثلاً در (ص ۵) چکامه را که بمعنای شعر است به معنای کتابی که به نثر نوشته شده گرفته است! کتاب نامبرده و نویسنده‌اش آن ارزش را ندارند که ما وقت زیادی را برای پاسخگویی به وی صرف کنیم ولی برای اینکه بعضی از افراد ساده، فریب او را نخورند فقط به چند اشتباه وی اشاره می‌کنیم تا خواننده حدس بزند که بقیه مطالب کتاب چگونه است. و اینک آن چند اشتباه:

اشتباه ۱

در ص ۲۰۲ و ۲۰۳ به حدیث «ابی جمیله» استدلال کرده که می‌گوید: خدا به امام حسین دستور داده بود که: «فَاتِلْ فَاقتُلْ وَ تُقتَلْ وَ اُخْرِجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِأَشْهَادَةٍ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ» یعنی: «جنگ کن و بکش و کشته خواهی شد و با مردمی برای کشته شدن بیرون برو که شهادتی برای آنان نیست مگر با تو».

این نویسنده با استدلال به این حدیث می‌خواهد بگوید: امام حسین (ع) از خدا دستور داشته است بمنظور کشته شدن خود و یارانش حرکت کند. ولی او نمی‌داند که «ابو جمیله» راوی این حدیث دروغگو بوده و حدیث جعل می‌کرده است (خلاصة الرجال، ص ۲۵۸). آری این شخص چون از علم رجال بی‌خبر است این خبر مجعول را صحیح پنداشته و فکر نکرده است که خداوند هرگز برخلاف عقل دستور نمی‌دهد که امام خود و اصحابش را به کشتن بدهد. و نیز او فکر نکرده که این حدیث «ابی جمیله کذاب» مخالف قرآن و مردود است. چون قرآن می‌گوید: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» یعنی خود را به هلاکت نیندازید. آری بی‌خبری این نویسنده از علم رجال و نشناختن حدیث صحیح از غیر صحیح، او را در چنین ورطه‌ای گرفتار کرده است.

پاسخ به آقای سید محمد مهدی مرتضوی □ ۱۴۷

اشتباه ۲

در ص ۵۴ برای اینکه ثابت کند امام حتماً باید از سرنوشت خود آگاه باشد، به حدیث «عبدالله بن القاسم البطل» استدلال کرده که می‌گوید:

«أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يَصِيْبُهُ وَالْيَ مَا يَصِيْرُ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِحُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيَّ خَلْقِهِ».

یعنی: «هر امامی که نداند چه به سرش می‌آید و بسوی چه سرنوشتی می‌رود، او حجت خدا بر خلق او نخواهد بود».

این نویسنده چون از علم رجال بی‌خبر است نمی‌داند «عبدالله بن القاسم البطل» راوی این حدیث، غالی و کذاب بوده و به حدیث او اعتماد نیست. (رجال ابن داوود، ص ۴۷۰).

اشتباه ۳

در ص ۱۱۹ می‌گوید: «قیام بر امام حسین - علیه السلام - واجب نبود و اراده قیام هم نداشت».

این نویسنده بقدری از متون تاریخی اسلام بی‌اطلاع است که حتی عبارت رئیس علمای شیعه، مرحوم شیخ مفید را در مورد قیام امام حسین - علیه السلام - ندیده است که می‌گوید:

«فَدَعَى إِلَى الْجِهَادِ وَشَمَّرَ لِلْقِتَالِ وَتَوَجَّهَ بِوَلَدِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ نَحْوَ الْعِرَاقِ لِلاِسْتِنصَارِ بِمَنْ دَعَاهُ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَ قَدَّمَ أَمَامَهُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِلدَّعْوَةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى الْجِهَادِ فَبَايَعَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ عَلَى ذَلِكَ».

یعنی: «امام حسین (ع) مردم را برای جهاد دعوت فرمود و آماده پیکار شد و با فرزندان و خاندانش از حرم خدا و حرم رسول خدا بسوی عراق حرکت کرد تا بکمک شیعیان خود با دشمنان مبارزه نماید و قبلاً مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را به سوی خدا دعوت کند و برای آنحضرت بمنظور جهاد، بیعت بگیرد، پس اهل کوفه با وی برای جهاد بیعت کردند».

۱۴۸ □ عصای موسی (ع)

این شیخ مفید، رئیس مذهب شیعه است که می‌نویسد: «امام حسین - علیه السلام - در مقابل حکومت یزید قیام کرد و مردم را دعوت به جهاد نمود و برای پیکار آماده شد و همه امکانات خود را برای قیام مسلحانه در برابر حکومت وقت بکار برد». ولی این نویسنده بی‌اطلاع و مغرور می‌گوید: بر امام حسین (ع) واجب نبود قیام کند و اراده قیام هم نداشت! نویسنده‌ای که از مسائل مربوط به قیام امام حسین (ع) تا این اندازه بی‌خبر است، حق اظهار نظر در چنین مسئله مهمی را ندارد.

اشتباه ۴

در ص ۱۴۳ و ۱۴۷ می‌گوید: «همه اهل سنت عقیده دارند امام حسین (ع) در حرکت خود خطا کرده است».

معلوم می‌شود این نویسنده، از نوشتن مطالبی که نمی‌داند، باکی ندارد و احساس شرم نمی‌کند. او کتاب پرارزش «ابوالشهداء» تألیف نویسنده شهیر اهل سنت «عباس محمود عقاد» مصری را نخوانده است تا بداند این نویسنده با انصاف، چگونه قیام امام حسین (ع) را تصویب کرده و بر آن صحه گذاشته و با منطقی قوی آنرا تجزیه و تحلیل نموده و امام شهید را بعنوان مثل اعلای انسانیت و عظمت و حریت معرفی کرده که در مقابل مثل اعلای حیوانیت و پستی و ظلم، ضروری‌ترین قیام را انجام داده است.

و نیز او کتاب ارزنده «سموالمعنی فی سموالذات» نوشته «علائلی» مصری را نخوانده تا بداند این سنی حق شناس چگونه با عالیتین عبارات و عاشقانه‌ترین الفاظ، عمل امام حسین (ع) را ستوده و کار آنحضرت را بعنوان عالیتین سرمشق احرار، معرفی کرده است. غیر از دو نویسنده نامبرده، گروه دیگری از اهل سنت نیز قیام آنحضرت را صد در صد صحیح دانسته و نسبت خطا به امام نداده‌اند ولی این نویسنده بی‌اطلاع، بدون احساس شرم، از روی جهل مرکب می‌نویسد: «همه اهل

پاسخ به آقای سید محمد مهدی مرتضوی □ ۱۴۹

سنت عقیده دارند امام حسین (ع) در حرکت خود خطا کرده است». بدیهی است کسی که از اقوال نویسندگان اسلامی درباره قیام امام حسین (ع) تا این اندازه بی خبر است، حق اظهار نظر در چنین مسئله پر دامنه‌ای را ندارد.

اشتباه ۵

امام حسین (ع) در برخورد خود با فرزدق بوی فرمود:

«إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَيَّ نِعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ أَدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرِّجَاءِ فَلَمْ يَتَّعَدْ (فَلَمْ يَتَّعَدْ) مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتَهُ وَالتَّقْوَى سَرِيرَتَهُ».

یعنی: «اگر قضای الهی آنطور که ما دوست می داریم نازل شد و پیروز شدیم خدا را بر نعمتش شکر می کنیم و اگر قضاء بر وفق مراد ما جاری نشد کسی که حق، نیت او بوده و تقوی سریره او، تجاوزکار نخواهد بود (یا هلاک نخواهد شد).

این نویسنده، چون این مطلب نامعقول در مغزش جا گرفته که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت کرده و هرگز ب فکر برگرداندن خلافت به مرکز خود نبوده است حالاً که می بیند امام در این عبارت، سخن از پیروزی و قبضه کردن خلافت بمیان آورده، چون دیده است این سخن امام با تصور باطل او سازگار نیست در ص ۱۱۱ گفته است: «این مطلب را چون فقط طبری سنی از امام نقل کرده قابل اعتماد نیست». ولی ما می گوئیم: اولاً این مطلب را فقط طبری سنی از امام نقل نکرده بلکه مرحوم شیخ مفید نیز در ارشاد، ص ۱۹۹ آنرا نقل کرده و خیلی جهل و جرأت لازم دارد تا کسی بدون اینکه به ارشاد مفید و تواریخ دیگر رجوع کند بی پروا بگوید عبارت: «إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَيَّ نِعْمَائِهِ... الخ» را فقط طبری سنی از امام نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند. و ثانیاً فرض می کنیم فقط طبری این عبارت را نقل کرده باشد ولی چون طبری آنرا از کتاب «لوط بن یحیی ابی مخنف» نقل کرده که از معتبرترین کتابهای شیعه بشمار می رود، از اینرو قابل اعتماد است و خود

طبری در نقل مطالب، امین و مورد اعتماد علمای شیعه است و قاموس الرجال در ص ۲۱ از رساله سهوالنبی که از ملحقات جلد ۱۱ کتاب مزبور است، طبری را توثیق ضمنی کرده یعنی خبری را که طبری نقل کرده، موثق خوانده. و در هر حال، طبری سُنی از این نویسنده شیعی! راستگوتر و موثق تر است، زیرا این نویسنده بدون اینکه به ارشاد مفید و سایر تواریخ رجوع کند، بدروغ ادعا کرده که عبارت نامبرده را فقط طبری نقل کرده در حالیکه طبری سُنی هرگز شبیه این ادعای دروغ را نکرده است.

اشتباه ۶

و نیز در ص ۱۱۱ می‌گوید: «بر فرض اعتماد به این خبر باز باید دانست که مقصود از «مَأْتِحِبٌ» چه چیز است آیا تشکیل حکومت است یا شهادت؟». آنگاه می‌گوید: «مقصود از مَأْتِحِبٌ» شهادت است نه تشکیل حکومت».

این آقا می‌خواهد بگوید: بفرض اینکه نقل طبری را که قبلاً گفتیم معتبر نیست، معتبر بدانیم در اینصورت باید بگوئیم: اینکه امام فرموده: «اگر قضای الهی آنطور که ما دوست می‌داریم نازل شد خدا را بر نعمتش شکر خواهیم کرد» آنچه امام دوست می‌داشته، کشته شدن بوده نه پیروزی بر یزید. این شخص فکر نکرده است که اگر آنچه امام دوست می‌داشته شهادت باشد در اینصورت معنای سخن آنحضرت چنین می‌شود که اگر ما کشته شدیم پس از مرگ در عالم برزخ خدا را بر نعمتش شکر خواهیم کرد! و اینگونه سخن از یک بچه ممیز هم سر نمی‌زند چه رسد به یک مرد بالغ کامل، و چه رسد به امام. معلوم نیست این نویسنده، هنگام نوشتن، شعورش را از دست داده که چنین مهملاتی را می‌نویسد و نام آنرا کتاب می‌گذارد! و عجیب است که در ص ۱۸ می‌گوید: خدا خواسته است من با نوشتن این کتاب نگذارم نور خدا خاموش شود! تو گوئی با نوشتن مهملات و لاطائلات نور خدا، از خاموش شدن محفوظ می‌ماند! سبحان الله که جهل مرکب با بشر چه می‌کند!

پاسخ به آقای سیدمحمد مهدی مرتضوی □ ۱۵۱

اشتباه ۷

در ص ۲۱۷ می‌گوید: «کشته شدن امام حسین (ع) مساوی با انهدام بنی‌امیه است».

کسی که یک نظر سطحی به تاریخ صدر اسلام کرده باشد، می‌داند که پس از شهادت امام حسین (ع) بنی‌امیه بیش از هفتاد سال حکومت کردند و پس از نابودی مختار و عبدالله زبیر، روز بروز بر قدرتش افزوده شد تا آنجا که در شرق، سمرقند و بخارا و همه بلاد ماوراءالنهر و همه تخارستان را تسخیر کردند (الاحبار الطوال، ص ۲۸۲) و در غرب، اندلس را زیر فرمان خویش در آوردند (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۵۶) و سرانجام مقتدرترین حکومت روی زمین را تشکیل دادند. آیا اینست معنای انهدام بنی‌امیه؟! آیا این نویسنده در وقت نوشتن، سرسام داشته است که چنین هذیانی را نوشته و خجالت نکشیده که: «کشته شدن امام حسین (ع) مساوی است با انهدام بنی‌امیه»؟!!

شاید بتوان گفت که چون این شخص به این مطلب صد در صد غلط و نامعقول عقیده داشته که امام حسین (ع) بمنظور کشته شدن خود و اصحابش حرکت کرد، در اینجا خود را با این سوال منطقی روبرو دیده که امام بچه منظوری خود و اصحابش را به کشتن داد؟ از این جهت در تنگنای تهیه جواب، هوش از سرش پریده و این هذیان را بعنوان جواب نوشته که: «کشته شدن امام مساوی با انهدام بنی‌امیه است» وگرنه هر کس با تاریخ اسلام آشنا باشد، می‌داند که بنی‌امیه پس از حادثه کربلا در طول بیش از هفتاد سال، هم از قدرت سرنیزه استفاده کردند و هم از قدرت تبلیغات و قدرت تبلیغاتی آنان بقدری وسیع و گسترده بود که حتی به سقاها تعلیم داده بودند هنگامیکه در اجتماعات به مردم آب می‌دهند، بگویند: «رحم الله معاویه» خدا رحمت کند معاویه را - و این تبلیغات بقدری موثر شده بود که حتی پس از انقراض بنی‌امیه، در زمان بنی‌عباس نیز جمله «رحم الله معاویه» در بین سقاها رواج داشت و خلیفه عباسی معتضد که تصمیم گرفت این رسم را بردارد و

۱۵۲ □ عصای موسی (ع)

بجای آن لعن بر معاویه را معمول سازد، از شورش مردم ترسید و از این تصمیم منصرف شد (تاریخ طبری، طبع لیدن، ج ۱۳، ص ۲۱۶۶ به بعد).
بدینگونه می‌بینیم نفوذ بنی‌امیه حتی پس از انقراض این طائفه و پس از گذشتن بیش از دو قرن از حادثه کربلا هنوز برقرار بود ولی این نویسنده بی‌اطلاع برای خوش کردن دل خود، بدون احساس شرم می‌نویسد: «کشته شدن امام حسین (ع) مساوی است با انهدام بنی‌امیه»!

اشتباه ۸

در ص ۲۵۵ می‌گوید: «معاویه به اسلام و بزرگان اسلام عقیده داشت». چون نویسنده عقیده دارد امام حسین - علیه‌السلام - بقصد کشته شدن حرکت کرد تا با کشته شدن خود، بنی‌امیه را نابود و اسلام را زنده کند، طبعاً در مقابل این سوال قرار می‌گیرد که: چرا امام حسین (ع) این کار را در زمان معاویه نکرد؟ آنگاه برای اینکه به این سوال جواب بدهد، می‌گوید: چون معاویه به اسلام و بزرگان اسلام عقیده داشت و فقط کارهای خلاف شرع انجام می‌داد، لازم نبود امام حسین (ع) در زمان او بقصد کشته شدن حرکت کند ولی یزید چون به اسلام عقیده نداشت، لازم بود امام در زمان او حرکت کند و کشته شود تا با کشته شدن وی، بنی‌امیه نابود شوند و اسلام زنده بماند!

معلوم نیست این شخص تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده که از ساده‌ترین مسائل تاریخی بی‌اطلاع است! یکی از واضحات تاریخ اسلام اینست که خاندان ابی‌سفیان هرگز به اسلام ایمان نیاوردند و در میان این دودمان کثیف، معاویه از خبیث‌ترین و بی‌ایمان‌ترین و خطرناکترین آنان بود و این عنصر فساد حتی یک لحظه به اسلام و بزرگان اسلام ایمان نیاورد و اگر تظاهر به اسلام می‌کرد، برای منافع مادی و دنیوی خودش بود.

آیا ممکن است معاویه به اسلام و بزرگان اسلام ایمان داشته باشد و لعن علی - علیه‌السلام - را به سراسر جهان اسلام، بخشنامه و اجراء کند؟!

پاسخ به آقای سید محمد مهدی مرتضوی □ ۱۵۳

آیا ممکن است به اسلام عقیده داشته باشد و روز چهارشنبه، نماز جمعه بخواند؟!

آیا ممکن است به اسلام ایمان داشته باشد و مجازات سارق را ترک کند و فرزند زنا را فرزند شرعی اعلام نماید؟!

آیا ممکن است این جرثومه فساد و طغیان، به اسلام و بزرگان اسلام عقیده داشته باشد و با امیرالمومنین - علیه السلام - بجنگد و باعث ریختن خون بیش از هفتاد هزار نفر مسلمان شود؟!

معلوم نیست این آقای محمد مهدی مرتضوی لنگرودی چگونه فکر می کند که چنین چیزی را می نویسد و تأکید می کند که: «معاویه به اسلام و بزرگان اسلام اعتقاد داشت!» آیا او با خود چه می اندیشد که بدینگونه معاویه را مؤمن به اسلام معرفی می کند آنهم در قلب جهان تشیع؟! آیا کسی نیست که جواب این نویسنده محترم را در حوزه علمیه قم بدهد که چنین گستاخانه برخلاف حقیقت، معاویه را مؤمن به اسلام و بزرگان اسلام معرفی نکند؟!

اشتباه ۹

مرحوم سید مرتضی در «تنزیه الانبیاء» فرموده:

«فَلَمَّا رَأَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قُوَّتِهِمْ عَلَى مَنْ كَانَ يَلِيهِمْ فِي الْحَالِ مَنْ قَبْلَ يَزِيدَ وَ تَسْلُحِهِمْ عَلَيْهِ وَضَعْفَهُ عَنْهُمْ مَا قَوَّى فِي ظَنِّهِ أَنَّ الْمَسِيرَ هُوَ الْوَاجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ مَا فَعَلَهُ مِنَ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّسْبِيبِ».

یعنی: «وقتی که امام حسین (ع) دید طرفدارانش بر حاکم یزید در کوفه غلبه دارند و حاکم در برابر آنان ضعیف است بر آنحضرت واجب شد، بسوی کوفه حرکت و برای تسخیر آن، فعالیت و کوشش کند که چنین کرد».

این نویسنده در ص ۹۱، عبارت «مَا قَوَّى فِي ظَنِّهِ أَنَّ الْمَسِيرَ هُوَ الْوَاجِبُ تَعَيَّنَ عَلَيْهِ مَا فَعَلَهُ مِنَ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّسْبِيبِ» را چنین ترجمه کرده: «یعنی وقتی که قوی شد

۱۵۴ □ عصای موسی (ع)

در گمان امام - علیه السلام - از طریق اجتهاد و اسباب براینکه رفتن بسوی کوفه واجب است، واجب شد بر او آنچه را که بجا آورد». آنگاه در ص ۹۳ چنین اظهار نظر کرده که «امام - علیه السلام - احکام واجب و حرام را از روی اجتهاد بدست نمی آورد و سید مرتضی این مطلب را روی مذاق اهل سنت فرموده چون آنان امام را مجتهدی بیش نمی دانند».

این نویسنده آنقدر بی اطلاع است که بین اجتهاد لغوی که بمعنای کوشش و جدیت است با اجتهاد اصطلاحی که بمعنای استنباط است، فرق نمی گذارد و از اینرو، اجتهاد در سخن مرحوم سید مرتضی را بمعنای اصطلاحی آن گرفته و آنگاه اشکال کرده که امام احکام را از روی اجتهاد بدست نمی آورد و مرحوم سید مرتضی روی مذاق اهل سنت، سخن گفته است. در حالیکه اجتهاد در سخن مرحوم سید، بمعنای لغوی آنست یعنی کوشش و فعالیت. و عجیب است که این شخص در فهم معنای اجتهاد اشتباه می کند، آنگاه روی اشتباه خود، گستاخانه به مرحوم سید - رئیس مذهب شیعه - تهمت می زند که روی مذاق اهل سنت، سخن گفته چون آنان امام را مجتهدی بیش نمی دانند. باید به این نویسنده جاهل گفت: نه آقا تو سخن مرحوم سید مرتضی را نفهمیده ای وگرنه او روی مذاق اهل سنت، سخن نگفته است. و از این عجیب تر اینکه این شخص، با این فهم و درک! تهمت دیگری نیز به مرحوم سید زده و در ص ۹۳ گفته: عبارات مرحوم سید مرتضی با هم تناقض دارد! شخصی که از فهم سخنان مرحوم سید، عاجز است، مغرورانه به این مرد بزرگ - رئیس مذهب شیعه - تهمت می زند که عباراتش با هم تناقض دارد! عجب که جهل مرکب با انسان چه می کند!

اشتباهات این نویسنده کم مایه، خیلی زیاد است ولی همین ۹ اشتباهی که از باب نمونه از کتاب او نشان دادیم، کافی است که حدود معلومات و طرز فکر وی را روشن کند و خواننده را آگاه سازد که او اهلیت نوشتن کتاب در موضوع قیام امام حسین (ع) را نداشته و بی جهت وقت خود و دیگران را تلف کرده است. و مایه

پاسخ به آقای سیدمحمد مهدی مرتضوی □ ۱۵۵

تعجب و تأسف است که او از روی جهل مرکب، خیال کرده این کاری که انجام داده و مهملاتی را تلفیق نموده و نام آنرا کتاب گذاشته، اجر و ثوابی دارد و بدین جهت در ص ۵، ثواب آنرا سخاوتمندانه به انبیاء و امام حسین (ع) و پدر و مادر خود و پدر و مادر بعضی از دوستانش نثار کرده است! غافل از اینکه تهمت و اهانت و مهمل نویسی و استناد به اخبار غالیان کذاب و گمراه کردن مردم و تهمت زدن به امام حسین (ع) که عمداً خود و اصحابش را به کشتن داده و زن و فرزندانش را به اسارت دشمن بی رحم کشانده، اینها اجر و ثواب ندارد بلکه کیفر و مجازات دارد. پناه می‌بریم بخدا از جهل و غرور و از او می‌خواهیم ما را به عیوب خودمان آگاه سازد و حسن عاقبت نصیب ما گرداند. بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

پیرامون کتاب
"بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید"

پاسخ به

آقای رضا استادی

پس از انتشار کتاب **شهید جاوید** کتابی بنام «بررسی قسمتی از شهید جاوید» که تاریخ چاپ ندارد، به قلم آقای رضا استادی در ۱۰۷ صفحه منتشر شد که هدف آن، اثبات این مطلب بوده که امام حسین (ع) هنگام حرکت می دانست در این سفر و در همین سال در کربلا کشته خواهد شد. خواننده کتاب مزبور ابتداء گمان می کند که نویسنده خواسته ثابت کند امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت کرده ولی وقتی با خود نویسنده مذاکره شد، او گفت: منظور من این نبوده که ثابت کنم امام بقصد کشته شدن حرکت کرده بلکه فقط می خواسته ام ثابت کنم که امام می دانست در این سفر، در کربلا کشته می شود و باز که از او سؤال شد پس امام بیچه منظوری حرکت کرد؟ جواب داد: «بقصد تشکیل حکومت». حالا امامی که بقول این نویسنده می داند به کوفه نمی رسد و در کربلا در محاصره دشمن واقع شده و کشته می شود، چگونه ممکن است تصمیم بگیرد در کوفه تشکیل حکومت بدهد؟ جواب این سوال را، خود نویسنده باید بدهد.

آنچه ما از مطالعه کتاب نامبرده دریافتیم این بود که اساس این کتاب را یک اشتباه تشکیل می دهد و آن اینست که نویسنده خیال کرده است کتاب **شهید جاوید** خواسته علم امام حسین (ع) را به شهادت خود، در این سفر انکار کند، در حالیکه چنین نیست بلکه کتاب **شهید جاوید** خواسته بگوید: دلیلی نداریم که امام بقصد کشته شدن (خودکشی) حرکت کرده و خیلی فرق است بین علم و قصد. خیلی فرق

است بین اینکه کسی بگوید: امام بقصد کشته شدن حرکت نکرد و بین اینکه بگوید: علم به شهادت خود نداشت. اگر سربازی بقصد کشتن دشمن بمیدان جنگ برود ولی در شرائطی باشد که می داند کشته می شود، در اینجا نمی توان گفت: او بقصد کشته شدن بمیدان رفته است. پس قصد را نباید با علم اشتباه کرد، ولی معلوم نیست این نویسنده چرا قصد را با علم اشتباه کرده است؟! و عجیب تر اینکه اشتباهی که خود کرده، نسبت به کتاب **شهید جاوید** داده و در ص ۳۳ می گوید: «فقط چون نویسنده محترم **شهید جاوید** کلمه قصد را بجای علم بکار می برند موجب اشتباه می گردد» در حالی که کتاب **شهید جاوید** هرگز قصد را بجای علم بکار نبرده بلکه از کلمه قصد، همان معنای قصد را خواسته ولی این نویسنده اشتباهاً از کلمه قصد، معنای علم را فهمیده و بر اساس همین اشتباه، زحمتی کشیده و کتابی نوشته است. چه زحمت بیهوده ای!

توجه

نویسنده کتاب نامبرده، آقای رضا استادی، اوراق نوشته خود را قبل از تنظیم و چاپ به نویسنده کتاب **شهید جاوید** داده بود، مطالعه کند و معظّم له پس از مطالعه، از تهران به نویسنده پیغام داد از چاپ کتاب خودداری کنید تا من بقم بیایم و تذکر لازم می است بشما بدهم ولی پس از بازگشت از تهران، دید نویسنده کتابش را چاپ کرده، او را بمنزل خود دعوت کرد و بوی گفت: مگر پیغام من بشما نرسید؟ گفت: چرا، پرسید: پس چرا قبل از اینکه تذکری که منظور بود بشما بدهم، کتاب را چاپ کردید؟ جواب داد مرا آزاد نگذاشتند و حتی بمن تهمت زدند و ناچار شدم آنرا چاپ کنم. نویسنده کتاب **شهید جاوید** گفت: می خواستم از شما پرسم: آیا گمان کرده اید که من خواسته ام علم امام حسین (ع) را به شهادت خود در این سفر انکار کنم؟ گفت: آری، گفت: تذکری که می خواستم به شما بدهم این بود که این گمان باطلی است شما کرده اید و هدف من این نبوده که علم امام را به شهادت خود

پاسخ به آقای رضا استادی □ ۱۶۱

در این سفر انکار کنم بلکه هدف من این بوده که ثابت کنم امام بقصد کشته شدن (خودکشی) حرکت نکرده و فرق است بین قصد و علم و شما در فهمیدن مقصود من اشتباه کرده و کتاب خود را بر اساس همین اشتباه نوشته‌اید. نویسنده گفت: کاری است انجام شده و دیگر گذشته است.

آیا ادعای خود را ثابت کرده؟

باید دانست این نویسنده چنانکه از ص ۳۳ کتابش پیداست و شفاهاً نیز می‌گفت قبول دارد که امام حسین (ع) به قصد کشته شدن، حرکت نکرده و در این جهت با کتاب شهید جاوید موافق است ولی هدف اصلی او این بوده که ثابت کند، امام می‌دانسته در این سفر کشته می‌شود. البته آنقدر که بین علمای شیعه مسلم است اینست که امام حسین (ع) بطور سربسته می‌دانست سرانجام شهید خواهد شد ولی آیا می‌دانست که در این سفر و در سال ۶۱ هجری در کربلا شهید می‌شود؟ این مطلب از قدیم بین علمای شیعه مورد اختلاف بوده و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و صاحب تفسیر مجمع البیان و چند نفر از علمای معاصر، عقیده دارند آنحضرت نمی‌دانسته در این سفر شهید می‌شود. اما این نویسنده عقیده دارد: امام می‌دانسته در این سفر شهید می‌شود ولی آیا او توانسته مطلب خود را ثابت کند؟ بنظر ما، مشارالیه نتوانسته است مقصود خود را ثابت کند، زیرا هر یک از دلیلهای او ضعیف و قابل خدشه است و با مراجعه به خاتمه کتاب شهید جاوید چاپ جدید که به نوشته این نویسنده، نظر داشته، نارسائی دلیلهای او معلوم می‌گردد ولی باز هم مناسب است در اینجا به چند نقطه ضعف نوشته او اشاره کنیم:

نقطه ضعف ۱

این نویسنده، مدعی است که امام حسین (ع) می‌دانست در این سفر در کربلا شهید می‌شود. پس مدعای او دو چیز است.

۱۶۲ □ عصای موسی (ع)

- ۱- اینکه آنحضرت می دانست در این سفر شهید می شود.
- ۲- اینکه می دانست این شهادت در کربلا خواهد بود. و طبق آنچه در ص ۹۰ نوشته، برای اثبات مدعای خود به سه چیز تمسک کرده است:
الف - نقلهائی که تحت ۲۰ شماره در کتاب خود آورده است.
ب - اخباری که بطور اجمال و سر بسته، شهادت امام حسین (ع) را پیشگوئی کرده است.
ج - اخباری که می گوید: امام عالم به ماکان و مایکون است.
ولی بنظر ما، آنچه بدان تمسک کرده است مدعای او را ثابت نمی کند زیرا:
اولاً در میان نقلهائی که تحت ۲۰ شماره آورده است حتی یک نقل صحیح وجود ندارد که صریحاً دلالت کند امام می دانسته در این سفر، در کربلا شهید می شود و برای اثبات علم امام که یک مسئله اعتقادی است، نمی توان به اخبار آحاد تمسک کرد، آن هم اخبار آحادی که صحیح و صریح در مقصود نیست.
و ثانیاً اخباری که بطور سر بسته شهادت امام را پیشگوئی کرده همان شهادت بطور اجمال و ابهام را می فهماند و این اخبار هرگز مدعای او را ثابت نمی کند، زیرا این اخبار اصل شهادت را بطور سر بسته، ثابت می کند در حالیکه ادعای ایشان اینست که امام علم تفصیلی داشت که در همین سفر، در کربلا شهید می شود.
و ثالثاً اخباری که می گوید: امام عالم به ماکان و مایکون است عموم ندارد، زیرا طبق فرموده صاحب قوانین، (ما)ی موصوله آنجا که متضمن معنای شرط نباشد، معنای عموم نمی دهد. پس خبری که می گوید: امام عالم به ماکان و مایکون است قضیه موجه کلیه نیست بلکه قضیه مهمله است و قضیه مهمله در قوه جزئیه است و محصول این خبر چنین می شود که امام بعضی از ماکان و مایکون را می داند. پس از این اخبار نمی توان فهمید که امام همه حوادث مربوط به شهادت خود را با همه جزئیات آن می دانست.

پاسخ به آقای رضا استادی □ ۱۶۳

نقطه ضعف ۲

یکی از دلیلهای این نویسنده، نقلی است که می‌گوید: «محمد بن حنفیه در مکه هنگام حرکت امام حسین (ع) به آنحضرت گفت: با اینکه شما وعده دادید درباره رفتن به کوفه فکر کنید چرا ناگهان حرکت کردید؟ فرمود: ترسیدم عمال یزید مرا در حرم خدا بکشند و من آن کسی باشم که احترام خانه خدا بوسیله او از بین می‌رود». این نویسنده در ص ۶ به این حدیث استدلال کرده که ثابت کند، امام می‌دانست در همین سفر، در کربلا شهید می‌شود در حالیکه در همین حدیث، امام می‌فرماید: من ترسیدم خونم را در حرم خدا بریزند. و همین مطلب را امام به «عبداللہ زبیر» نیز فرموده چنانکه همین نویسنده اخبار آنرا در ص ۵۳ و ۵۴ ذکر کرده است.

اگر امام می‌دانست حتماً در کربلا شهید خواهد شد، دیگر معنی نداشت بفرماید: ترسیدم خونم را در مکه بریزند، زیرا معنای این عبارت اینست که امام احتمال می‌داده در مکه شهید شود و در اینصورت نمی‌تواند علم داشته باشد که در کربلا شهید می‌شود و این عجیب است که نویسنده‌ای به حدیثی استدلال کند که برخلاف مقصودش دلالت دارد!

نقطه ضعف ۳

در اواخر کتاب، سوءالی طرح کرده که امام حسین (ع) با اینکه می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، چرا چنین اقدامی کرد و بسوی کوفه حرکت کرد؟ آنگاه جواب دومی که به این سوال در ص ۹۹ داده اینست که «این وظیفه شخصی بود که امام داشت و مکلف بود دانسته بطرف شهادت برود و امام از راه اخبار پیغمبر اکرم آگاه شده بود که در این سفر شهید می‌شود ولی احتمال می‌داد خبری که رسول خدا (ص) درباره شهادت آنحضرت داده از اخبار بدائی و از لوح محو و اثبات و قابل تغییر باشد و خلاف آن در علم مخزون و اختصاصی خدا ثابت باشد و با این بیان ماده اشکال قطع می‌شود، زیرا اشکال این بود که چرا امام دانسته خود را به کشتن

۱۶۴ □ عصای موسی (ع)

داد؟ و از این جواب روشن می‌شود که آنحضرت بطور قطع نمی‌دانست در این سفر کشته می‌شود و احتمال می‌داد کشته نشود و در اینصورت اشکالی باقی نخواهد ماند.»

چنانکه روشن است این جواب اصل ادعای این نویسنده را باطل می‌کند، زیرا ادعای او این بود که امام می‌دانست حتماً در این سفر کشته می‌شود و محصول این دلیل اینست که امام نمی‌دانست در این سفر، کشته می‌شود، چون احتمال بداء می‌داد. و عجیب است که نویسنده‌ای دلیلی بی‌آورد که ادعای خودش را باطل کند و توجه نداشته باشد!

نقطه ضعف ۴

سومین جوابی که این نویسنده از سوال یاد شده بالا در ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ داده اینست که امام حسین (ع) طبق دستور محرمانه غیبی و خدائی وظیفه داشت به قصد کشته شدن خود و اصحابش حرکت کند و ما پس از آنکه دانستیم امام معصوم است، حق نداریم در این باره سوال کنیم و بخواهیم از اسرار این دستور آگاه شویم بلکه خود امام نیز ممکن است اسرار این دستور را نداند بلکه او فقط در دستور غیبی می‌خواند که باید در فلان وقت خود را به کشتن بدهی او هم بی‌چون و چرا می‌پذیرد و چون یقین دارد این دستور الهی دارای حکمت و مصلحت است، دیگر حق ندارد از حکمت و مصلحت آن سوال کند.

آنگاه نویسنده برای اثبات این مطلب، به خبر ابی جمیل کذاب (که علامه حلی فرموده: او جعل حدیث می‌کرده) و حدیث مجهول‌السندی که مضمونش با حدیث ابی جمیل کذاب یکی است استدلال کرده که خدا در صحیفه آسمانی به امام حسین (ع) دستور داده بود که:

«أُخْرِجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ».

یعنی: «تو با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر با

تو.»

پاسخ به آقای رضا استادی □ ۱۶۵

چنانکه قبلاً اشاره شد، این نویسنده قبول دارد که امام حسین (ع) بقصد کشته شدن حرکت نکرده ولی این حدیث ابی جمیل کذاب و حدیث مجهول دیگر (که بظن قوی هر دو یکی است) دلالت دارد که امام از خدا دستور داشته بقصد کشته شدن خود و اصحابش حرکت کند. بنابراین، نویسنده مزبور برای جواب اشکال یاد شده به حدیثی استدلال کرده است که بدان عقیده ندارد و برخلاف مقصودش دلالت دارد و این عجیب است که نویسنده‌ای به حدیثی استدلال کند که برخلاف عقیده‌اش دلالت دارد!

همین چهار نقطه ضعف، کافی است که خواننده را از سستی کتاب مزبور، آگاه سازد و لازم نیست ما همه نقاط ضعف آنرا نشان دهیم، زیرا وقتی اصل کتاب چنانکه قبلاً اشاره شد برپایه یک اشتباه گذاشته شده، دیگر چه لزومی دارد که ما وقت خواننده را بگیریم و یک‌یک همه نقاط ضعف آنرا نشان دهیم.

امید است که نویسنده با ملاحظه این سطور، به اشتباه خود واقف گردد و از تند روی برگردد و راه اعتدال را پیش گیرد. انشاءالله.

پیرامون کتاب "شہید آگاہ"

پاسخ بہ آیت اللہ

لطف اللہ صافی گلپایگانی

مقدمه

این نکته بر صاحب نظران پوشیده نیست که در مسائل فکری و تعقلی چون احتیاج بیشتری به تحقیق و دقت نظر است بیش از هر چیز باید از نیروی عقل و فکر استفاده شود و نیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد و اگر حماسه سرائی که کار عاطفه است در حریم مسائل فکری و عقلی وارد شود، کار تحقیق و کنجکاوی را مشکل می کند و گاهی انسان را به اشتباه می اندازد. ولی در موضوعاتی از قبیل موضوعات عشقی و رزمی و مسائل تخیلی باید از عاطفه نیرومند و برافروخته استفاده شود، نه از فکر و تعقل و اگر در مسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود، آن مسائل بصورتی بی روح و خشک و خسته کننده، جلوه خواهد کرد.

در مسئله قیام امام حسین - علیه السلام - که هم جنبه تعقلی دارد و هم جنبه عاطفی، اگر کسی بخواهد به تحقیق و کنجکاوی و جنبه تعقلی آن پردازد، باید فقط از نیروی فکر و تعقل استمداد کند، نه از نیروی عاطفه.

کتاب شهید جاوید چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوی تألیف شده طبعاً بیشتر به جنبه فکری و تعقلی مسئله پرداخته و بحث و استدلال را تعقیب کرده و جنبه عاطفی مسئله را دنبال نکرده است.

روی این اصل، اگر نویسنده ای بخواهد در برابر کتاب نامبرده، بایستد و مخالف

۱۷۰ □ عصای موسی (ع)

آن چیزی بنویسد باید فقط به استدلال و تحقیق بپردازد و اگر در این میدان، تحت تأثیر عاطفه، چیزی بنویسد، طبیعی است که گرفتار لغزش می شود.

پیروی از عاطفه

نویسنده کتاب **شهید آگاه** که تحقیقات کتاب **شهید جاوید** با طرز فکرش سازگار نبوده است به خشم آمده و از همان اول که قلم بدست گرفته، تحت تأثیر طغیان عاطفه و خشم و غضب، شروع به نوشتن کرده و از اینرو، نتوانسته است از تهمت‌های بزرگ در ص ۹۱ و ۹۴ و ۱۶۸ و از تمسخرهای کودکانه در ص ۱۴۴ و ۱۵۶ و ۱۷۴ و از بی ادبی و هتاک‌ی نسبت به نویسنده کتاب **شهید جاوید** در ص ۲۰۸ و از کهنه شمردن نظر دو دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - در ص ۱۰۶ و از آرزوی مرگ کردن برای خویش در ص ۴۲۷ خودداری کند!!!

خود معظّم له نیز پس از نوشتن کتاب که قدری از خشمش کاسته شده، فهمیده است که از حدود ادب نویسندگی خارج شده و از اینرو، در مقدمه کتاب، ص ۸، سطر ۱۱ و ۱۲ به معذرت خواهی پرداخته و از خوانندگان کتابش تقاضا کرده که هنگام مطالعه کتاب، این عذرخواهی را فراموش نکنند. ولی ایشان باید این عذرخواهی را از شخص نویسنده کتاب **شهید جاوید** بکنند وگرنه به همین مقدار عذرخواهی که در مقدمه کتاب کرده، مسئولیت قیامت او برداشته نمی شود.

حضرت علی - علیه السلام - فرمود:

«يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ».

(کلمات قصار، نهج البلاغه، ۲۴۲)

یعنی: «روزی که بظرفداری مظلوم، ظالم را کیفر می دهند، سخت تر است از روزی که وی به مظلوم ستم کرده است».

بررسی اجمالی کتاب "شهید آگاه"

خلاصه محتوای کتاب **شهید آگاه** اینست که امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه می دانسته است در این سفر، در کربلا شهید می شود و به همین منظور هم حرکت کرده و امام در این حرکت خود، تعبُّد به شهادت نموده و خانواده رسالت را به اسیری کشانده است!

همه حساسیت معظّم له، روی مسئله علم امام است و به همین جهت، اسم کتاب را **شهید آگاه** گذاشته است. در نظر ایشان کسی که بگوید: امام به امید پیروزی بر دشمن، از مکه به سوی کوفه حرکت کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده است.

این نویسنده آنجا که به سخنان بزرگانی از قبیل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهم - می رسد و می بیند آنان می گویند: امام حسین (ع) به امید تسخیر کوفه و غلبه بر دشمن از مکه حرکت کرد، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نامبرده بدهد، سخنانشان را توجیه کرده و بدون هیچ قرینه ای این

۱۷۲ □ عصای موسی (ع)

بزرگان تشییع را به پیروی از اهل سنت - بمنظور اقناع آنان - متهم نموده است. (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰)

چون پایه سخن معظم‌له اینست که امام حسین (ع) هیچگونه امیدی به پیروزی بر دشمن نداشته است رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر می‌کند که با عقیده خودش منطبق شود. طبق نوشته این نویسنده، در حقیقت منطق آنحضرت اینست که:

اگرچه در ظاهر من مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد و تهیه نیرو، فرستادم ولی در واقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه بیعت گرفتن برای جهاد، نه تهیه نیرو، نه تسخیر کوفه، نه برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود، نه نجات دادن اسلام از راه قدرت خلافت، نه ضبط زکوات و گرفتن جزیه، نه اجراء حدود اسلام، نه کوتاه کردن دست زورمندان از تجاوز به حریم اسلام، به بسط فرهنگ اسلامی، نه بستن پیمانهای نظامی و اقتصادی و فرهنگی بنفع جهان اسلام و نه بسیج نیرو، برای جهاد با کشورهای متجاوز. هیچیک از این معانی منظور من نبوده. و اگر در خطبه‌ام گفته‌ام: بنی‌امیه حدود اسلام را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴) و در نامه خود به مردم بصره نوشته‌ام: سُنّت پیغمبر مرده و بدعت، جای آنرا گرفته (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶) منظورم این نبوده است که عملاً وارد میدان شوم و با در دست گرفتن خلافت، حدود اسلام را اجراء و سُنّت پیغمبر را زنده و بدعتها را نابود سازم بلکه منظور من از این حرکت این بوده که بطلان خلافت یزید را اعلام کنم و خود و یاران و کودکانم را عمداً به کشتن بدهم و خانواده خود را به اسیری بکشانم تا بدینوسیله یزید، خود بخود، از خلافت اسلامی برکنار شود! و نظام حکومتی اسلام از این وضع رسوا نجات یابد!

به فتوای نویسنده کتاب شهید آگاه فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او از مردم و تهیه اسلحه و جمع آوری اعانه و اینکه مسلم پس از بررسی و تحقیق کامل به امام نوشت: مردم کوفه با شما هستند و زودتر بسوی کوفه حرکت کنید، اینها همه کارهای ظاهری و توخالی بوده و در واقع نه به بررسی اوضاع کوفه

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۷۳

احتیاجی بوده، نه به بیعت گرفتن از مردم، نه به اسلحه و پول و نیروی نظامی، نه به تسخیر کوفه و اصلاً امام نمی‌خواست به کوفه برود. به قول این نویسنده، این کارهای ظاهری و توخالی بنام اتمام حُجّت خوانده می‌شود. در نظر ایشان اتمام حُجّت کاری است ظاهری و توخالی نه جدی و واقعی (شهید آگاه، ص ۲۷۶، سطر ۲۱). به عقیده معظم‌له، با این کارهای ظاهری و توخالی و سرانجام باکشته شدن امام و یارانش و اسیری خانواده‌اش، یزید همین‌طور خود بخود از خلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه، ص ۳۲۵، سطر ۱۹) و نظام حکومتی اسلام از استبداد و اختناق نجات یافت (شهید آگاه، ص ۴۸۴) درست دقت کنید ببینید این نویسنده محترم چه گفته است!!!

سرگردانی نویسنده

نویسنده کتاب **شهید آگاه** چون دیده است این منطق، عقلایی نیست و با این بیان نمی‌توان قیام امام را بطور عقل‌پسند، توجیه و تفسیر کرد، از اینرو، ناچار شده یک جنبه استثنائی به قیام آنحضرت بدهد و آنرا سری از اسرار و دارای رمز ملکوتی و بعنوان برنامه خاص و فوق‌العاده و دستور محرمانه غیبی و مأموریت سری معرفی کند (شهید آگاه، ص ۳۳ و ۱۰۵ و ۱۸۳ و ۱۹۱ و ۱۹۹ و ۲۳۲ و ۲۳۷) بدیهی است معنای اینکه قیام امام، جنبه استثنائی دارد اینست که درک حقیقت این قیام برای ما ممکن نیست.

ولی از طرفی چون دیده است این مطلب را دانشمندان و عقلاء نمی‌پسندند و اگر قیام امام جنبه استثنائی داشته باشد از قابلیت پیروی ساقط می‌شود از اینرو، ناچار شده کوشش کند که تا ممکن است برای قیام بصورتی که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگرچه با تکلف زیاد باشد، پیدا کند. خلاصه، این نویسنده، بین این دو مطلب سرگردان مانده و گاهی قیام امام را یک کار استثنائی و دارای رمز ملکوتی می‌داند و گاهی به تفسیر و توجیه آن می‌پردازد و می‌خواهد آنرا با قوانین

۱۷۴ □ عصای موسی (ع)

عقلانی و موازین شرعی تطبیق کند. و حَقّاً کسی که نمی تواند قبول کند که امام با امید پیروزی بسوی کوفه حرکت کرده، بهتر از این نمی تواند در بحث قیام فرزند پیغمبر (ص) وارد و از آن خارج گردد.

اساس کتاب "شهید آگاه" باطل است

پایه و اساس کتاب **شهید آگاه** اینست که امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته و می دانسته در این سفر، در کربلا کشته خواهد شد و به همین قصد نیز حرکت کرده است. این نویسنده برای اثبات این ادعای خود از ص ۵۶ فصلی تحت عنوان «امام آگاه بود» نوشته و ۳۳ دلیل برای مطلب خود آورده و اثبات این ادعاء، اساس کتاب **شهید آگاه** محسوب می شود. ولی ما پس از بررسی دلیلهایش چنین یافتیم که ادعای او با این دلیلهای ثابت نمی شود و اینک خلاصه این بررسی:

الف - محصول دلیلهای ۱ و ۲ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ اینست که طبق پیشگوئیهای رسول خدا و خود امام حسین (ع) معلوم بود که آنحضرت مورد ظلم و ستم واقع گشته و سرانجام شهید خواهد شد و این مطلب را «عایشه» و «ابن عباس» و دیگران از رسول خدا نقل کرده اند.

بدیهی است از ۱۱ دلیل نامبرده، اصل کُلّی شهادت امام معلوم می شود ولی از

۱۷۶ □ عصای موسی (ع)

این دلایل ثابت نمی‌شود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب شهید آگاه باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب - دلیل ۳ خلاصه‌اش اینست که امام حسین (ع) به «عبدالله جعفر» فرموده: «به دستور پیغمبر خدا که در خواب بمن داده عمل خواهم کرد چه به ضرر من باشد و چه بنفع من یعنی چه شکست بخورم و چه پیروز شوم».

این دلیل چنانکه معلوم است برخلاف مقصود شهید آگاه بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی و شکست، هر دو را ذکر کرده و اگر می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، نامی از پیروزی نمی‌برد.

ج - دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبدالله بن مطیع» نقل کرده که در آن فرموده: هرچه قضای الهی است به ما خواهد رسید یعنی چه پیروزی و چه شکست. و همین مطلب را بصورت مفصل‌تری به «فَرَزْدَق» فرمود که: «اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکر خدا را می‌کنیم و اگر برخلاف امید ما نازل شد، ما تجاوزکار نخواهیم بود، چون در راه حق قدم برداشته‌ایم». (ارشاد مفید، ص ۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

د - دلیل ۵ داستان ملحق شدن «زُهَیْر» را به امام حسین (ع) آورده و خیال کرده زهیر برای کشته شدن به آنحضرت ملحق شده در حالیکه «زُهَیْر» برای مبارزه بمنظور پیروزی امام به وی ملحق شد نه برای کشته شدن. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب شهید جاوید پاورقی ص ۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر دلالت دارد.

ه - در دلیل ۶ و ۷ گفته است: چرا امام حسین (ع) پس از معلوم شدن شهادت «مُسْلِم» و «عبدالله بن یَقَطْر» برنگشت؟ جواب این سوال اینست که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند. توضیح این مطلب را در چاپ جدید کتاب شهید جاوید ص ۲۱۷ ببعد ملاحظه فرمائید.

و - در دلیل ۸ گفته است: وقتی فرستاده «ابن اشعث» و «ابن سعد» برای امام نامه

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۷۷

آورد و پیغام «مُسْلِم» را به آنحضرت رساند، چرا امام برنگشت و فرمود: «مُأخِمْ نَازِلٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا؟». جواب این سوال نیز همانست که قبلاً اشاره شد که نتیجه مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند و معنای این سخن امام که مُأخِمْ نَازِلٌ... اینست که آنچه مقدر شده است به ما می‌رسد چه پیروزی و چه شکست و این سخن امام همان مطلبی را می‌گوید که آنحضرت به «فَرَزْدَق» و «عبدالله بن مطیع» فرمود و دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ز - دلیل ۹، حدیث «عَمْرُو بْنُ لَوْذَانَ» است که به امام گفت: به کوفه نروید و تفسیر صحیح جواب امام به وی اینست که من به اوضاع سیاسی بهتر از تو وارد هستم و تشخیص داده‌ام که باید به کوفه بروم و این حدیث دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب شهید جاوید ص ۴۲۷ ببعد، ملاحظه فرمائید.

ح - دلیل ۱۱ اینست که امام از شهادت «يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا» یاد می‌کرد و معلوم می‌شود که آنحضرت آگاهانه برای کشته شدن، می‌رفته است.

جواب این مطلب اینست که مقصود امام از یاد کردن شهادت «يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا» اینست که اگر من در راه این مبارزه‌ای که در پیش گرفته‌ام، کشته شوم همان راهی را رفته‌ام که «يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا» رفت. و این دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ط - دلیل ۱۲ و ۲۸ اینست که امام حسین (ع) می‌دانست عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ و شمر و سنان و... کشتندگان آنحضرت هستند.

جواب این مطلب اینست که این مثل خبری است که می‌گوید: علی - علیه السلام - می‌دانست قاتل وی، ابن مُلْجَم است و این دلالت نمی‌کند که زمان شهادت را هم می‌دانسته است. سخنان مرحوم شیخ مفید و ابن شهر آشوب را در چاپ جدید کتاب شهید جاوید ص ۴۵۳ ببعد، ملاحظه فرمائید تا حقیقت را دریابید.

ی - دلیل ۱۳ خطبَةُ خُطَّاءِ الْمَوْتِ است. تفسیر صحیح این خطبه را در چاپ جدید کتاب شهید جاوید ص ۳۸۶ ببعد، ملاحظه فرمائید.

۱۷۸ □ عصای موسی (ع)

یا- دلیل ۱۴ اینست که امام به سخن «عَمْرَبْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ» که می‌گفت: به عراق نروید گوش نداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

یب - دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه سخنان یک سُنی کم‌عمق است که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که این نویسنده سخنان یک سُنی بی تحقیق را می‌پذیرد ولی سخنان شیخ مفید و سید مُرتضی و شیخ طوسی را نمی‌پذیرد و با زورگوئی توجیه می‌کند!

یج - دلیل ۱۶، حدیث مَنْ لَحِقَ بِي أُسْتُشْهَدَ است. معنای این حدیث و احتمالات آنرا در چاپ جدید کتاب شهید جاوید ص ۴۲۵ ببعد، ملاحظه فرمائید. ید - دلیل ۱۸ اینست که امام به «فَرَزْدَق» فرمود: مُسْلِمٌ وَظِيفَةٌ خُودَ رَا اِنْجَامَ دَادَ وَ بَرْمَا سَتَ كِهَ وَظِيفَةٌ خُودَ رَا اِنْجَامَ دِهِيْم. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد، زیرا معنای سخن امام اینست که مُسَلِّم به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کرد و شهید شد و ما هم باید مثل او برای نجات اسلام، به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کنیم و به فرض اینکه شهید شویم، در راه مسلم رفته ایم.

یه - دلیل ۲۷ اینست که «میثم تمار» به «مختار» گفت: تو از زندان آزاد می‌شوی و به خونخواهی امام حسین (ع) قیام می‌کنی. و این دلیل بر مقصود نویسنده دلالت ندارد، زیرا از آن معلوم نمی‌شود که شهادت امام حسین (ع) پس از تشکیل حکومت اسلامی بدست آنحضرت، خواهد بود یا قبل از آن.

یو - دلیل ۳۱ اینست که چون امام صادق - علیه‌السلام - فرمود: در کتاب علی (ع) خواندم که مُحَمَّد بن عبدالله بن حسن از خُلَفَاءِ اِيْنِ اُمَّتِ نِيْسْت وَ كِتَابِ عَلِي - عَلَيْهِ السَّلَام - نَزْدَ اِمَامِ حَسِيْنِ (ع) نِيْزَ بُوْدَه، پس در این کتاب خوانده که او به خلافت نمی‌رسد.

و دلیل ۳۲ اینست که طبق روایات، امام حسین (ع) مدت حکومت بنی‌امیه را می‌دانست و یقین داشت که زمان انقراض حکومت این طائفه نرسیده است. و دلیل ۳۳ اینست که چون حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه می‌شود

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۷۹

تفصیل واقعه کربلا نیز بر امام عرضه شده و دانسته است که در فلان روز در کربلا کشته خواهد شد.

جواب این سه دلیل حدیثی است که در کتاب غیبه شیخ طوسی - قدس سره - ص ۲۶۳ آمده که: «ابوحمزه ثمالی میگوید: به امام محمد باقر - علیه السلام - گفتم: علی (ع) فرموده: بعد از سال ۷۰ رخاء و گشایش خواهد بود و سال ۷۰ گذشت و ما گشایش ندیدیم. امام فرمود:

«يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ وَقَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ...».

یعنی: «ای ابوحمزه خداوند قبضه کردن خلافت را بدست اهل بیت در سال ۷۰ مقرر کرده بود. پس امام حسین - علیه السلام - را که کشتند غضب خدا بر مردم شدید شد و آن را به تأخیر انداخت تا سال ۱۴۰ پس ما برای شما نقل کردیم و شما آن را شایع کردید و خدا بار دیگر آن را به تأخیر انداخت و دیگر نزد ما برای آن وقتی قرار نداد». و این حدیث در اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸ نیز با کمی اختلاف نقل شده است.

از این حدیث معلوم می‌شود حضرت علی - علیه السلام - قبلاً تشکیل حکومت اسلامی را بدست ائمه (ع) در سال ۷۰ هجری نوید داده و این امید در خاندان رسالت از همان زمان حضرت امیر (ع) وجود داشته است که در سال ۷۰ هجری خلافت اسلامی بدست ائمه (ع) بیفتد ولی کشتن امام حسین (ع) جلو این مطلب را گرفته و از اینجا روشن می‌شود که امکان داشته است امام حسین (ع) در سال ۶۱ هجری شهید نشود و در سال ۷۰ هجری حکومت اسلامی به دست خود آن حضرت یا فرزندانش بیفتد. و نیز معلوم می‌شود امکان داشته است در سال ۱۴۰ یعنی زمان حضرت صادق - علیه السلام - خلافت به دست اهل بیت بیفتد.

اگر نویسنده کتاب شهید آگاه این حدیث را ندیده است و اسفاکه چگونه بدون تفحص کامل از دلیلهای یک مسئله و معارضات آنها قلم بدست گرفته و می‌خواهد

۱۸۰ □ عصای موسی (ع)

مطلبی را بر مردم تحمیل کند! و اگر این حدیث را دیده و عمداً ندیده گرفته صدبار و اسفا که چگونه هر حدیثی را که با عقیده اش موافق نیست ندیده می‌گیرد!!!

یک نکته

اینکه کتاب شهید آگاه، ص ۷۱ ضمن شماره ۳۳ می‌گوید: حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه می‌شود عمده دلیلش اخباری است که در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ تا ۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار «حسن بن عباس بن خریش» است که نزد علمای رجال، بدسابقه و غیرقابل اعتماد است و این اخبار را درباره شب قدر و عرضه شدن حوادث سال بر امام جعل کرده است. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض در عقیده

مضمون دلیل ۱۹ و ۲۶ و صدر دلیل ۱ اینست که امام حسین (ع) برای اینکه خونس در حرم خدا ریخته نشود از مکه حرکت کرده است. و از اینجا معلوم می‌شود آنحضرت احتمال می‌داده است در مکه شهید گردد و این مخالف عقیده نویسنده کتاب شهید آگاه است، زیرا او عقیده دارد امام می‌دانسته در این سفر در کربلا شهید می‌شود و احتمال نمی‌داده است در مکه شهید شود (شهید آگاه، ص ۷۱، سطر ۱۲ و ۱۳) و این غفلت عجیبی است که نویسنده‌ای بخواهد مطلبی را ثابت کند و سه دلیل بیاورد که برضد مقصودش دلالت دارد!

او نه تنها این سه دلیل را برضد عقیده خود آورده است بلکه در ص ۳۲۷، سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را بعنوان احتمال قوی اظهار کرده و می‌نویسد: «ما قویاً احتمال می‌دهیم که امام بواسطه آنکه خونس در حرم ریخته نشود پیش از وصول نامه مسلم عازم عراق شد».

و نیز در ص ۳۱۹ می‌نویسد: «امام برای اینکه در مدینه دستگیر و کشته نشود بمکه... هجرت فرمود».

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۸۱

و نیز در ص ۳۲۸ در مورد فرض ورود امام حسین (ع) به کوفه می‌نویسد، «در کوفه آنحضرت را شهید می‌کردند».

معلوم می‌شود این نویسنده هم عقیده دارد امام می‌دانست در کربلا شهید می‌شود و هم عقیده دارد که نمی‌دانست در کربلا شهید می‌شود بلکه احتمال می‌داد در مدینه یا در مکه یا در کوفه شهید شود و اینست تناقض در عقیده!!!

زیاد کردن عدد

ضمناً در فصل «امام آگاه بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل ۲ و دلیل ۲۱ تکرار دلیل ۲۰ و دلیل ۲۵ و ۳۰ تکرار دلیل ۲۴ و دلیل ۲۶ تکرار دلیل ۱۹ می‌باشد و معظم‌له فقط برای زیاد کردن عدد دلایل این مکررات را نوشته است. و نیز دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافته خیال یک سنی خیال پرداز است که ایشان برای زیاد کردن عدد دلایلها بعنوان دو دلیل مستقل آورده است!

نتیجه بحث

نتیجه بحث این شد که فصل «امام آگاه بود» پایه و اساس کتاب **شهید آگاه** را تشکیل می‌دهد و نویسنده در این فصل می‌خواسته است ثابت کند که امام می‌دانسته در این سفر در کربلا کشته می‌شود. ولی معلوم شد که از دلایلهای فصل نامبرده این مطلب ثابت نمی‌شود بلکه بعضی از دلایلهایش برعکس مقصود نویسنده دلالت دارد و از اینجا روشن می‌شود که اساس کتاب **شهید آگاه** باطل است.

بدیهی است پس از آنکه روشن شد اساس کتاب **شهید آگاه** باطل است چندان لزومی ندارد به بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی‌مهاری حاضر شده است برای تحمیل طرح بی‌دلیل خود به شخصیت‌های علمی شیعه، تهمت بزند و حتی از تهمت زدن به پیغمبر خدا و امام حسین و مسلم بن عقیل هم خودداری نکرده، از این جهت چند مورد از این تهمتها را توضیح می‌دهیم.

تهماتهای عجیب

۱- تهمت به رسول خدا (ص)

نویسنده کتاب شهید آگاه که معتقد است امام حسین - علیه السلام - هیچگونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مردم فهمیده بگویند: پیغمبر خدا (ص) در جنگ اُحد و علی (ع) در جنگ صفین، امید به پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند. چه مانعی دارد که بگوئیم: امام حسین (ع) هم مثل جُد و پدرش، امید به پیروزی داشته؟ از این جهت، معظّم له، امید رسول خدا را به پیروزی در جنگ اُحد و نیز امید حضرت امیر را به پیروزی در جنگ صفین، انکار کرده است.

این نویسنده در ص ۱۵۵ می گوید: «طبق اخبار متعدده که در تفسیر طبری آمده، رسول خدا (ص) شکست لشکر اسلام و شهادت عمویش حمزه را پیش بینی می کرد». و در ص ۱۶۷ می گوید: «سیره ابن هشام را ملاحظه فرمائید پیغمبر اکرم (ص) شهادت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این غزوه، پیش بینی می کرد».

ما هر چه تفحص کردیم در تفسیر طبری در آیاتی که مربوط به جنگ اُحد است،

حتی یک خبر هم نیافتیم که دلالت کند بر اینکه رسول خدا (ص) امیدی به پیروزی نداشته یا دلالت کند که آنحضرت شهادت جناب حمزه را پیش بینی کرده. چرا این نویسنده محترم اقلاً یکی از آن اخبار متعددی را که ادعا کرده، ذکر نفرموده تا دیگران نیز ملاحظه کنند؟!

و نیز به سیره ابن هشام رجوع کردیم و دیدیم آنچه معظم له ادعا کرده که رسول خدا (ص) شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده برخلاف حقیقت است. و اینک عبارت سیره ابن هشام:

«قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ بِهِمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَالْمُسْلِمُونَ قَدْ نَزَلُوا حَيْثُ نَزَلُوا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِلْمُسْلِمِينَ: إِنِّي قَدَرَأَيْتُ وَاللَّهِ خَيْرًا: رَأَيْتُ بَقْرًا وَرَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي ثَلَمًا وَرَأَيْتُ أَنِّي أَدْخَلْتُ يَدِي فِي دِرْعِ حَصِينَةٍ فَأَوَّلْتُهَا الْمَدِينَةَ».

«قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: وَحَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: رَأَيْتُ بَقْرًا أَلِي تَذْبَحُ قَالَ: فَأَمَّا الْبَقْرُ فَهِيَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي يُقْتَلُونَ وَأَمَّا الثَّلْمُ الَّذِي رَأَيْتُ فِي ذُبَابٍ سَيْفِي فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُقْتَلُ».

(سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳)

ترجمه: «ابن اسحاق گفته است: وقتی که رسول خدا (ص) از آمدن کفار و وضع آنان آگاه شد و مسلمانان در جای خود فرود آمدند، آنحضرت به مسلمانان فرمود: بخدا قسم من خوابی دیدم که خیر است. در عالم خواب یک عده گاو دیدم و دیدم در دم شمشیر من شکافی پیدا شده و دیدم دست خودم را در زره محکمی داخل کردم و آن زره را بمدینه تعبیر نمودم».

«ابن هشام می گوید: بعضی از اهل علم برای من نقل کردند که رسول خدا (ص) فرمود: من در خواب دیدم یک عده گاو دارم که ذبح می شوند و فرمود: آن گاوها گروهی از یاران من هستند که کشته می شوند و آن شکافی که در دم شمشیر خود دیدم تعبیرش اینست که مردی از اهل بیت من، کشته می شود».

چنانکه ملاحظه می فرمائید، خواب رسول خدا (ص) به دو گونه نقل شده، در نقل اول که از ابن اسحاق است، نه رسول خدا خبر از شکست مسلمانان در جنگ

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۸۵

احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش‌بینی فرموده بلکه از اینکه فرموده: خوابی دیدم که خیر است و نیز از اینکه فرموده: دستم را در یک زره محکمی داخل کردم، معلوم می‌شود خواب آنحضرت امیدبخش بوده و آنرا به خوبی و مصونیت از شکست تعبیر کرده است. و در نقل دوم که از ابن‌هشام است رسول خدا (ص) پیش‌بینی شهادت عده‌ای از اصحاب و یکی از اهل بیت خود را فرموده و معلوم است که شهادت عده‌ای از اصحاب و یکی از اهل بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا در جنگ‌هایی هم که مسلمانان پیروز می‌شدند، مثل جنگ بدر، یک عده، کشته می‌دادند. بنابراین، اگر نگوئیم، از این دو نقل روی هم رفته، پیش‌بینی پیروزی مسلمانان در جنگ احد، استفاده می‌شود (که با همان پیروزی در اول کار منطبق می‌گردد) هرگز پیش‌بینی شکست، استفاده نمی‌شود. و نیز اینکه رسول خدا (ص) شکاف شمشیر خود را به شهادت یکی از اهل بیت خود تعبیر فرموده، قبل از جنگ معلوم نبود آن یک نفر که از اهل بیت کشته می‌شود چه کسی خواهد بود ولی آنگاه که جناب حمزه کشته شد، با وی منطبق گشت.

از آنچه گذشت روشن شد که برخلاف گفته کتاب شهید آگاه نه از مدارک تاریخی معلوم می‌شود رسول خدا (ص) شکست مسلمانان را در جنگ احد، پیش‌بینی فرموده و نه معلوم می‌شود از شهادت حضرت حمزه خبر داده و این تهمتی است که نویسندۀ کتاب شهید آگاه آگاهانه به رسول اکرم زده است تا بدینوسیله نظر خود را ثابت کند!

۲- تهمت به علی علیه السلام؟

کتاب شهید آگاه در ص ۱۶۳ و ۱۶۷ می‌گوید: «علی علیه السلام می‌دانست و خبر می‌داد که معاویه پس از آنحضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد». معنای این سخن اینست که امیرالمومنین (ع) در جنگ صفین، امید نداشت بر معاویه غالب گردد. ولی برخلاف تصور این نویسندۀ، از سخنان خود امیرالمومنین

۱۸۶ □ عصای موسی (ع)

(ع) استفاده می شود که آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب شود و اینک سخنان آنحضرت:

الف - علی - علیه السلام - درباره معاویه می فرماید: «سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ». (نهج البلاغه، نامه ۴۵)
یعنی: «من کوشش می کنم که زمین را از وجود این عنصر ناپاک - معاویه بن ابی سفیان - پاک گردانم».

اگر امیرالمومنین (ع) امیدوار نبود، معاویه را نابود کند، نمی فرمود: من کوشش می کنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم.

ب - علی - علیه السلام - هنگامیکه در صفین با معاویه و قشون وی روبرو شد، در دعای خود بدرگاه خدا عرضه داشت: «إِنَّ أَظْهَرَ تَنَا عَلِيَّ عَدُونَا فَجَبِينَا السَّبْعَى وَ سَدِدْنَا لِلْحَقِّ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰)

یعنی: «خدایا اگر ما را بر دشمنان خود پیروز کردی ما را از تجاوز مصون بدار».
اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، چنین سخنی نمی فرمود.

ج - امیرالمومنین (ع) پس از آنکه مصر بدست معاویه افتاد، ضمن اظهار تأسف شدید، می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ بَيْنَنَا نَحْنُ نَرُجُو أَنْ نَعْلِبَ الْقَوْمَ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ إِذْ غَلَبُونَا عَلَى مَا فِي أَيْدِينَا». (کشف المجحة، ص ۱۷۴)

یعنی: «عجبا در زمانی که ما امیدوار بودیم بر معاویه غالب شویم و شام را از وی بگیریم، او و عمال او: مصر را از دست ما گرفتند».

از این سخن امام استفاده می شود آنحضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب گردد.

د - امیرالمومنین (ع) در صفین، پیش از شروع جنگ، به سپاه خود مطالبی را تعلیم کرد و از جمله فرمود: «فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِأَذْنِ اللَّهِ فَلَا تُقَاتِلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَيَّ جَرِيحًا».

(نهج البلاغه، نامه ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا، دشمن را شکست داده و به فرار واداشتید، فراریان را نکشید و به تسلیم شدگان بی دفاع صدمه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید».

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۸۷

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، معنی نداشت، به سربازانش دستوراتی راجع به بعد از شکست دادن لشکر معاویه، بدهد.

با اینکه از این سخنان علی - علیه السلام - که نقل کردیم، امیدواری آنحضرت به پیروزی بر معاویه معلوم می‌شود، چگونه نویسنده کتاب **شهید آگاه** بطور قطع و یقین می‌گوید: علی - علیه السلام - امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و می‌دانست معاویه بر امت اسلام مسلط خواهد شد؟! آیا ایشان برای گفته خود دلیلی داشته و نیاورده یا دلیلی نداشته؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خود را با معارضاتش ذکر کند و بین آنها مقایسه نماید و یک طرف را ترجیح دهد یا توقف کند و اگر دلیلی نداشته و این نسبت را به امیرالمومنین (ع) داده که آنحضرت امیدوار نبود بر معاویه غالب گردد، در اینصورت این تهمت است که آگاهانه به امیرالمومنین (ع) زده تا نظر خود را ثابت کند!!!

۳- تهمت به امام حسین علیه السلام

نویسنده کتاب **شهید آگاه** در ص ۵۰ می‌گوید: «امام حسین (ع) غالباً نظر کسانی را که می‌گفتند: پیروزی نظامی برای امام میسر نیست و آنحضرت کشته خواهد شد تأیید می‌کرد».

ما هر چه تفحص کردیم، در مذاکرات امام با ابن عباس و عبدالله جعفر و عبدالله عمر و عبدالله مطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آن حضرت نظر آنانرا تأیید کند و بفرماید: من می‌دانم بر دشمن غالب نخواهم شد. پس چگونه نویسنده می‌گوید: امام غالباً نظر کسانی را که می‌گفتند پیروزی نظامی برای آنحضرت ممکن نیست، تأیید می‌کرد؟! معنای کلمه غالباً اینست که اگر بیست نفر، به امام گفته‌اند: پیروزی بر دشمن برای شما میسر نیست، حداقل پانزده نفر از آنان را تأیید فرموده است. چرا این نویسنده محترم آن عباراتی را که از آنها تأیید، استفاده می‌شود، ذکر نکرده است؟! آیا غیر از اینست که چون ایشان عقیده دارد امام آگاهانه برای کشته شدن

رفته است تصمیم گرفته همه چیز را با عقیده خود تطبیق کند و از این جهت، این تهمت را به امام حسین (ع) زده است؟!

۴- تهمت به مسلم بن عقیل

کتاب شهید آگاه، ص ۱۴۲ می‌گوید: «گزارشی که مسلم بن عقیل به امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم کوفه و آن بیعت کذائی بود و احتمال بی وفائی مردم کوفه آنقدر روشن بود که محتاج به تذکر نبود».

مقصود نویسنده اینست که مسلم بن عقیل هیچگونه اعتمادی به مردم کوفه نداشت و به پیروزی امام نیز امیدی نداشت و فقط ظاهر حال مردم کوفه و احساسات توخالی آنانرا به آنحضرت گزارش داد. ولی برخلاف گفته این نویسنده، ما می‌بینیم امام حسین (ع) درباره گزارش مسلم بن عقیل، به مردم کوفه می‌نویسد: «نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت می‌کند و گزارش می‌دهد که جماعت بزرگان شما متفق شده‌اند که ما را در گرفتن حق خویش و برگرداندن خلافت به مرکز خود، یاری کنند». (ارشاد مفید، ص ۲۰۰)

امام حسین (ع) می‌فرماید: نامه مسلم حاکی از اجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام و کوشش برای پیروزی آنحضرت است، ولی این نویسنده می‌گوید: گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات توخالی مردم کوفه است و هیچگونه امید و اطمینانی به مردم کوفه از آن استفاده نمی‌شود. آیا این نویسنده، بیش از امام حسین (ع) از مضمون نامه مسلم بن عقیل آگاه بوده است؟!

آیا غیر از این است که چون او معتقد است: امام هیچگونه امیدی به پیروزی نداشت است می‌خواهد بگوید: مسلم بن عقیل نیز چنین امیدی نداشت و نامه وی نیز چنین امیدی به امام نمی‌داده است و این تهمت را به مسلم زده است تا عقیده مسلم را با عقیده خودش، یکسان جلوه دهد و از این راه، نظر خود را ثابت کند؟! اگر مسلم بن عقیل به مردم کوفه اعتماد نداشت، چرا به امام نوشت: جمع اهل

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۸۹

کوفه با شما هستند زود حرکت کنید؟ (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷). آیا مسلم می‌خواست امام را فریب بدهد؟!

۵- تهمت به شیخ مفید

یک فرد شیعه از مرحوم شیخ مفید پرسیده است ما گروه شیعه اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را می‌داند، پس چرا علی - علیه‌السلام - با اینکه می‌دانست کشته می‌شود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین - علیه‌السلام - با اینکه می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، به سوی کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داده: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء می‌داند و دلیلی نداریم که علی - علیه‌السلام - می‌دانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت می‌خورد. و نیز دلیل نداریم که امام حسین - علیه‌السلام - می‌دانسته است در این سفر کشته می‌شود. (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

نویسنده کتاب شهید آگاه در ص ۲۳۰ می‌گوید: شیخ مفید، این سخن را در برابر عامه گفته و می‌خواست آنرا با این جواب اقناعی ساکت کند و آنچه گفته، موافق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است.

ما در جواب کتاب شهید آگاه می‌گوئیم:

اولاً کسی که این سوالات را از شیخ مفید کرده یک فرد شیعه خالص بلکه افراطی بوده است زیرا او در سوال خود گفته: ما اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را می‌داند و یک فرد سنی هرگز چنین سخنی نمی‌گوید. پس شیخ مفید در اینجا در مقابل اهل سنت نبوده است تا روی عقیده آنان جواب بدهد.

و ثانیاً شیخ مفید در جواب سوال کننده فرموده: اِجْمَاعُنَا أَنَّ الْأَمْرَ عَلَيَّ خِلَافِ مَا قَالُوا. اجماع ما گروه شیعه مخالف گفتار سوال کننده است. با اینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا می‌توان گفت: او به مذاق اهل سنت سخن گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سنت؟! آیا شیخ مفید

۱۹۰ □ عصای موسی (ع)

می خواهد بفرماید: من گفتم: اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی مطلب اینطور نیست بلکه آنچه گفتم مطابق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است؟! آیا شیخ مفید دروغ می گوید؟!

آری چون نویسنده کتاب شهید آگاه دیده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیده او است و در برابر شخصیت با عظمت شیخ نمی تواند چیزی بگوید، از این جهت ناچار شده است سخن او را توجیه کند و بگوید: او موافق عقیده اهل سنت سخن گفته در حالیکه این تهمت بزرگی است که به رئیس مذهب شیعه زده و توجیه نداشته یا داشته است.

۶- تهمت دیگر به شیخ مفید

کتاب شهید آگاه در ص ۲۳۵ گفته: «و چنانچه مفید رضوان الله علیه تصدیق فرموده خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت متعبد فرموده».

ظاهر این عبارت اینست که شیخ مفید نیز مثل نویسنده کتاب شهید آگاه تصدیق کرده که خدا به امام دستور داده بمنظور کشته شدن خود و اسیر شدن اهل بیت حرکت کند. در حالیکه شیخ مفید هرگز چنین تصدیقی نکرده بلکه پس از آنکه فرموده: دلیلی نداریم که امیرالمومنین (ع) می دانسته در آن شب مخصوص کشته می شود این جمله را اضافه کرده که:

«وَلَوْ جَاءَ بِهِ أَثَرٌ لَمْ يَلْزَمْ فِيهِ مَا يَظُنُّهُ الْمُعْتَرِضُونَ إِذْ كَانَ لَا يُمْتَنِعُ أَنْ يَتَعَبَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالصَّبْرِ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْأَسْتِسْلَامِ لِلْقَتْلِ». (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۸)

یعنی: «و اگر به فرض محال^۱ خبری وارد شده باشد که آنحضرت می دانسته در آن وقت معین کشته می شود، عقلاً مانعی ندارد که خدا او را به صبر بر شهادت و پذیرفتن قتل مأمور کرده باشد».

و درباره امام حسین (ع) نیز پس از آنکه جواب داده: هیچ دلیلی نداریم که آنحضرت می دانسته در این سفر کشته می شود، فرموده:

۱- محال بودن این فرض از کلمه «لو» استفاده می شود.

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۹۱

«وَلَوْ كَانَ عَالِمًا بِذَلِكَ لَكَانَ الْجَوَابُ عَنْهُ مَا قَدَّمْنَا فِي الْجَوَابِ عَنْ عِلْمِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِوَقْتِ قَتْلِهِ».

یعنی: «و اگر به فرض محال آنحضرت از کشته شدن خود در این سفر آگاه بوده
باشد، جوابش همانست که در مورد علم امیرالمؤمنین (ع) به وقت شهادت خود
گفتیم».

مقصود مرحوم شیخ اینست که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را مُتَعَبَّد به
پذیرفتن قتل کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی
ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی در مقام اثبات هیچ دلیلی بر این مطلب
نداریم و در حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که خداوند امام را مأمور به پذیرفتن
قتل کرده باشد در مقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب کرده است.

اگر نویسنده کتاب **شهید آگاه** فرق میان مقام ثبوت و اثبات نگذاشته و ندانسته
این تهمت را به شیخ مفید زده که «او تصدیق کرده که خدا امام را به شهادت و
اسیری اهل بیت مُتَعَبَّد فرموده» که ولسفا! و اگر فرق بین مقام ثبوت و اثبات را
می دانسته و دانسته این تهمت را به رئیس مذهب شیعه زده تا او را موافق با عقیده
خودش جلوه دهد که صدبار ولسفا!!! و بنظر ما او دانسته این تهمت را بشیخ مفید
زده است!

۷- تهمت به سید مرتضی

نویسنده کتاب **شهید آگاه** در ص ۸۷ و ۱۷۲ می گوید: «سید مرتضی می خواسته
در مورد قیام امام حسین (ع) به اهل سنت پاسخی بدهد که در نظر خود آنان
پذیرفته باشد و می خواسته اهل سنت را به منطق خودشان قانع سازد».

باید دانست که مرحوم سید مرتضی ضمن سخنان خود که در تنزیه الانبیاء، ص

۱۷۹ تا ۱۸۲ آمده، فرموده:

«إِنَّمَا أَرَدْنَا بِذِكْرِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ سَبَابَ الظُّفْرِ بِالْعَدُوِّ كَانَتْ لِأُحِبَّةٍ».

۱۹۲ □ عصای موسی (ع)

یعنی: ما می خواستیم با این بیان روشن کنیم که شرائط پیروزی امام حسین - علیه السلام - بر دشمن فراهم بود».

و نیز فرموده:

«وَلَمْ يَكُنْ فِي حِسَابِهِ أَنَّ الْقَوْمَ يَغْدِرُ بَعْضُهُمْ وَ يَضْعَفُ أَهْلُ الْحَقِّ عَنْ نُصْرَتِهِ».

یعنی: «امام حسین (ع) تصور نمی کرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی می کنند و اهل حق نیز از یاری امام ناتوان می گردند».

نویسنده کتاب شهید آگاه چون دیده است آنچه مرحوم سید مرتضی فرموده با عقیده او موافق نیست و نتوانسته مخالفت چنین شخصیت بزرگی را تحمل کند، از اینرو، سخن او را بدینگونه توجیه کرده که مرحوم سید مرتضی به مذاق اهل سنت، سخن گفته است. ولی مرحوم شیخ طوسی که عقاید استادش سید مرتضی را بهتر از نویسنده کتاب شهید آگاه می دانسته در تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰ می گوید: «سید مرتضی این نظر را اختیار کرده که عقلاً و نقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند «وَهَذَا الْمَذْهَبُ هُوَ الَّذِي اخْتَارَهُ الْمُؤْتَضِي فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ».

از اینجا معلوم می شود آنجا که سید مرتضی فرموده: «در آغاز کار اسباب پیروزی امام حسین (ع) بر دشمن فراهم بود و آنحضرت تصور نمی کرد بعضی از اهل کوفه بی وفائی می کنند و اهل حق از یاری امام ناتوان می گردند» این عقیده خود مرحوم سید مرتضی بوده که اظهار کرده است نه عقیده اهل سنت.

اگر نویسنده کتاب شهید آگاه از این نظر سید مرتضی که شیخ طوسی نقل کرده است آگاه نبوده و سخن سید را موافق اهل سنت و مخالف عقیده شیعه و مخالف عقیده خود سید، محسوب داشته این مایه تأسف است که چرا نویسنده ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سید، درباره سخنان او، اظهار نظر کرده و اگر آگاه بوده و دانسته به این عالم بزرگ تهمت زده که او به مذاق اهل سنت سخن گفته است این بیشتر مایه تعجب و تأسف خواهد بود!!!

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۹۳

۸- تهمت به سید مرتضی و شیخ طوسی

نویسنده کتاب شهید آگاه در ص ۱۰۶ کتاب، سخنانی بدینمضمون می‌گوید: «چون در زمان خلافت بنی‌عباس که دوران اختناق فکری بود، آزادیخواهی، حریت، قیام، انقلاب، مبارزه با فردپرستی و استبداد جرم محسوب می‌شد و عمال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین (ع) طوری در اذهان مجسم شود که آنان را مثل یزید و ابن‌زیاد مورد تنفر قرار دهد، از این جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سید مرتضی و شیخ طوسی است) برای اینکه برخلاف رضای دستگاه حکومت کاری نکنند، ناچار بودند قیام امام را آنطوری که در تنزیه‌الانبیاء و تلخیص‌الشافعی نوشته شده، تشریح کنند و نظر کتاب شهید جاوید نیز که همان نظر سید مرتضی و شیخ طوسی است، مناسب همان دورانهای اختناق فکری و اعصار تاریک است و باید آنرا بعنوان یک نظر کهنه و کنار رفته تلقی کرد».

در اینجا مقصود اصلی کتاب شهید آگاه اینست که طرح کتاب شهید جاوید را در نظر آزادیخواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه دهد ولی در حقیقت مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی را به پیروی از حکومت عدالت‌کش بنی‌عباس و جلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان، متهم کرده است!

نظر این دو عالم بزرگ اینست: «هر امامی وقتی مظنه قوی پیدا کند که می‌تواند با حکومت ظلم بمبارزه مسلحانه برخیزد، واجب است جنبش کند و نیرو تهیه نماید و در شرائط مساعد حکومت ظلم را ساقط سازد و خلافت را قبضه کند. امام حسین (ع) نیز آنگاه که شرائط پیروزی فراهم شد، بمنظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آنگاه که اوضاع تغییر نمود و شرائط، نامساعد گشت در ترک خصومت و جلوگیری از برخورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود، بیهوده تلف نشود ولی پیشنهاد ترک خصومت از آنحضرت پذیرفته نشد و عمال حکومت یزیدی، به وی تهاجم کردند و امام به دفاع پرداخت و در راه دفاع اضطراری، شهید شد». (تنزیه‌الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص‌الشافعی، جزء ۴، ص ۱۸۲ تا ۱۸۸).

۱۹۴ □ عصای موسی (ع)

آیا این نظر سید مرتضی و شیخ طوسی، مخالف آزادیخواهی و موافق رضای خلفای بنی عباس است؟ آیا بنی عباس راضی بودند، امام موسی بن جعفر (ع) اگر شرائط را مساعد دید، برضد آنان قیام مسلحانه کند؟

ما هرچه فکر می‌کنیم نمی‌فهمیم کجای نظر این دو عالم بزرگ شیعه، مخالف آزادیخواهی و مبارزه با ظلم و استبداد و موافق رضای خلفای بنی عباس است؟

آری چون نویسنده کتاب **شهید آگاه** می‌خواسته است طرح کتاب **شهید جاوید** را محکوم کند و آنرا مخالف با افکار آزادیخواهان عدالت‌طلب جلوه دهد و می‌دانسته که نظر کتاب **شهید جاوید** همان نظر این دو عالم بزرگ شیعه است، ناچار شده است این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه را به پیروی از روش استبدادی بنی عباس و جلب خوشنودی دستگاه عدالت‌کش بنی عباس، متهم کند!

آیا در شرع عدالت و انصاف رواست که نویسنده‌ای چون نظر کتاب **شهید جاوید** را نمی‌پسندد و می‌خواهد آنرا محکوم کند، برای رسیدن به این هدف، به سید مرتضی و شیخ طوسی چنین تهمت بزرگی را بزند؟!!

آیا اینکه اجتهاد این دو عالم بزرگ با اجتهاد نویسنده کتاب **شهید جاوید** یکی است، گناه غیرقابل بخشایشی محسوب می‌شود و این دو دانشمند کم‌نظیر جهان تشیع را مستحق چنین تهمت بزرگی می‌کند؟!!

یک سؤال

این نویسنده گفته است: با کشته شدن امام حسین (ع) نظام حکومتی اسلام از استبداد نجات یافت. (شهید آگاه، ص ۴۸۴، سطر آخر).

بدیهی است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام اینست که با کشته شدن امام حسین (ع) اختناق و استبداد، برداشته شد. حالا از این نویسنده، سؤال می‌شود که اگر با کشته شدن امام، نظام حکومتی اسلام از استبداد سیاسی نجات یافت، پس این اختناق و استبداد سیاسی در زمان بنی عباس کجا بود که به قول

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۹۵

کتاب شهید آگاه سید مرتضی و شیخ طوسی تحت تأثیر آن، قیام امام را بررسی کرده و ناچار شده‌اند، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی عباس درباره قیام آنحضرت، اظهار نظر کنند؟!

تبعیض چرا؟

کتاب شهید آگاه درباره مقابله نظامی امام حسن مجتبی - علیه السلام - با معاویه و روش آنحضرت در مراحل اخیر مبارزه می‌گوید: «اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند و حضرت مجتبی (ع) دانست با آن مردم و آن شرائط، تشکیل حکومت اسلامی^۱ و کوتاه کردن دست بنی امیه با زور سرنیزه و قدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص ۱۳۷)

از این عبارت معلوم می‌شود این نویسنده محترم می‌خواهد بگوید: امام حسن مجتبی - علیه السلام - هنگامیکه نیروهای خود را برای جنگ با معاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب او امتحان خوبی ندادند و اختلاف و نفاق در آنها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چرا کتاب شهید آگاه درباره حضرت امام حسن (ع) راضی شده است بگوید: آنحضرت اول به امید پیروزی حرکت کرده و پس از دگرگون شدن اوضاع، دانسته است که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی درباره رسول خدا و علی و امام حسین - صلوات الله علیهم - راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس به امید پیروزی به سوی صحنه اُحد و صُنین و کوفه حرکت کردند؟ این تبعیض برای چیست؟!

معلوم نیست این نویسنده محترم چرا وقتی که سید مرتضی و شیخ طوسی می‌گویند: امام حسین (ع) به امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرد، سخنان این دو

۱- تعبیر تشکیل حکومت درباره حضرت امام حسن (ع) اشتباهی است که از کتاب شهید آگاه سرزده، زیرا حکومت به دست علی (ع) تشکیل شده بود و امام حسن (ع) وارث همان حکومت موجود بود و نمی‌خواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

۱۹۶ □ عصای موسی (ع)

عالم بزرگ شیعه را توجیه می‌کند و آن دو را به پیروی از اهل سنت متهم می‌سازد، در حالیکه خود او درباره حضرت امام حسن (ع) همان مطلب را می‌گوید؟! آیا این نویسنده راضی می‌شود دیگران سخنان او را درباره امام حسن مجتبی (ع) توجیه کنند و بگویند: او به مذاق اهل سنت سخن گفته است؟ اگر راضی نیست، پس چرا سخنان علمای بزرگ شیعه را بدون هیچ قرینه‌ای برخلاف مقصودشان حمل می‌کند؟! آیا سزای این علمای بزرگ که یک عمر از حریم شیعه، دفاع کرده و با کمال شهامت در کتاب شافی و تلخیص الشافی و کتابهای دیگر حقایق ائمه شیعه را ثابت کرده‌اند، اینست که به پیروی اهل سنت متهم شوند؟!

خط مبحث سهوی یا عمدی

کتاب شهید جاوید در بخش دوم، قیام مسلحانه را دو قسم کرده است ابتدائی و دفاعی و قیام مسلحانه ابتدائی را که بمنظور تشکیل حکومت جدید انجام می شود در صورتی جایز شمرده که احتمال پیروزی بیش از احتمال شکست باشد. و قیام دفاعی را در هر صورت جایز شمرده است.

ولی نویسنده کتاب شهید آگاه کلمه مسلحانه را ندیده، یا دیده و عمداً نادیده گرفته و از اینرو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته که کتاب شهید جاوید قیامهای علماء را که به صورت بیان حقایق دین یا اعلان اشتباهات حکومتها یا فتوای سیاسی، مثل فتوای میرزای شیرازی در مورد تنباکو، انجام می شود، محکوم کرده است. در حالیکه حقیقت برخلاف گفته کتاب شهید آگاه است، زیرا کتاب شهید جاوید فقط درباره قیام مسلحانه بحث کرده و مسئله مبارزات و مقاومتها و فتواهای سیاسی علماء و قیامهای ارشادی و بیدارکننده پیشوایان دینی، اصلاً مورد بحث کتاب شهید جاوید نبوده است. ولی نویسنده کتاب شهید آگاه موضوع بحث را

۱۹۸ □ عصای موسی (ع)

اشتباه کرده یا عمداً خلط مبحث نموده و بر اساس همین اشتباه یا تعمد، بزرگترین تهمت را به نویسنده کتاب شهید جاوید زده و بی ادبانه ترین عبارات و زنده ترین کلمات را در این مورد بکار برده است. و اینک بعضی از عبارات ایشان:

۱- کتاب شهید آگاه در ص ۹۴ می گوید: کتاب شهید جاوید با توجه یا با عدم توجه به کمک استعمار و سیاستهای استعماری ضداسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام گرفته، در بخش دوم، ص ۱۶۶ ببعده محکوم و غیر عقلائی معرفی می کند.

۲- در ص ۹۵، سطر ۸ ببعده، می گوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومتها اعتراض می نمایند و مقاومتی نشان می دهند اعلام خطر می کند و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و قانون شکنی با تسلط ظالم بر اوضاع، نابهنگام و غلط و اخلاص‌گری و ظلم است محکوم می کند و مقاومت در برابر حکومت‌های مستبده را همانطور که قاضیان عصر بنی امیه و بنی عباس فتوی می دادند، خروج علیه امنیت و مصلحت و بهم زدن نظم معرفی می کند».

۳- در ص ۹۵، سطر ۲۱ و ۲۲، می گوید: «گوئی با این طرحی که در این کتاب ریخته می خواهد برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد».

۴- در ص ۹۷، سطر ۱۳ ببعده، می گوید: «در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله بیگانه در امور کشور اسلام مرحوم آیه الله شیرازی قُدس سرّه اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت ولی با اتکاء به نفوذ روحانی و احساسات و افکار عمومی آن نهضت عظیم را برپا کرد و تنباکو را تحریم نمود و با این مبارزه منفی دست بیگانه را از حریم ملت ایران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگیری فرمود، این قیام نیازی به نیروی نظامی ندارد».

باید از این نویسنده محترم پرسید: کتاب شهید جاوید کی و کجا نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام می شود، محکوم و غیر عقلائی معرفی کرده است؟!

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۱۹۹

وکی و کجا به رجال ملی دنیا که در برابر حکومتها اعتراض و مقاومت می‌کنند، اعلام خطر کرده و همه را محکوم نموده است؟! وکی و کجا مثل قاضیان عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس مقاومت در برابر حکومتهای استبدادی را خروج علیه امنیت معرفی کرده است؟! وکی و کجا خواسته است برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد؟! وکی و کجا از نهضت‌های علماء و مبارزات منفی و فتوای سیاسی آنان بحث کرده است!؟

قیام ابتدائی مسلحانه بمنظور تأسیس حکومت جدید کجا و اعتراض زبانی و قلمی و مقاومت رجال ملی در برابر حکومت‌های استبدادی کجا؟! نهضت مسلحانه ابتدائی بمنظور ساقط کردن حکومت موجود کجا و نهضت‌های ارشادی و بیدارکننده علماء و فتوای سیاسی آنان، بمنظور کوتاه کردن دست اجانب کجا!؟

آیا نویسنده کتاب **شهید آگاه** کلمه مسلحانه را در کتاب **شهید جاوید** ندیده و فرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که مورد بحث کتاب **شهید جاوید** است و بین قیام علمی و ارشادی و فتوای سیاسی را نفهمیده و یا عمداً خلط مبحث کرده و چنین تهمتهای بزرگی را بی‌باکانه به نویسنده کتاب **شهید جاوید** زده و از جمله او را کمک سیاست‌های استعماری ضد اسلامی شمرده؟

اگر کلمه مسلحانه را در کتاب **شهید جاوید** دیده ولی ندیده گرفته و عمداً خلط مبحث کرده و اینهمه عبارات ظالمانه و بی‌ادبانه و تهمت‌آمیز را درباره نویسنده کتاب **شهید جاوید** بکار برده است باید گفت: او واقعاً قهرمان جرأت بر گناه است آنهم گناهی مثل تهمت که موجب عذاب ابدی است!

چند سؤال از نویسنده کتاب شهید آگاه

سؤال ۱- شما مکرر از اخبار متواتره و قطعیه‌ای که دلالت دارد امام حسین - علیه السلام - از شهادت خود، آگاه بوده، سخن گفته‌اید. (شهید آگاه، ص ۴۵ و ۵۱ و ۸۱ و ۱۲۲ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۸۶ و ۲۳۰)

اگر مقصود شما اینست که از این اخبار معلوم می‌شود که امام بطور سربسته، می‌دانسته است شهید می‌شود که این مطلب را کتاب شهید جاوید در ص ۶ نوشته است و اگر مقصود اینست که از این اخبار معلوم می‌شود، امام از زمان و مکان شهادت خود، بطور دقیق با همه خصوصیات آن، آگاه بوده است چرا از آن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر نکرده‌اید تا دیگران هم ملاحظه کنند؟ آری شما می‌دانسته‌اید حتی یک خبر هم وجود ندارد که زمان و مکان شهادت امام را بطور دقیق، پیشگویی کرده باشد. آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید و ثابت کنید امام حسین (ع) زمان و مکان شهادت خود را با همه خصوصیات آن می‌دانسته که این کار را نکرده‌اید و نمی‌توانید بکنید.

۲۰۲ □ عصای موسی (ع)

سؤال ۲: شما علم غیب امام را محدود می‌دانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود می‌دانید که این مطلب را هیچ مسلمانی نمی‌گوید، زیرا علم نامحدود، مختص به خداست. و اگر محدود می‌دانید چه مانعی دارد که یکی از موارد محدودیت علم امام این باشد که زمان و مکان شهادتش بطور دقیق برای آنحضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳: آیا در طول قریب هزار سال که از نوشته‌های شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی می‌گذرد، یک نفر از علمای شیعه، پیدا شده است که بگوید: آنچه این سه عالم بزرگ درباره قیام امام حسین - علیه السلام - گفته‌اند به مذاق اهل سنت گفته‌اند یا شما اول کسی هستید که سخنان این بزرگان تشیع را بدون هیچ دلیلی، بدینگونه توجیه کرده‌اید که آنان به مذاق اهل سنت سخن گفته‌اند؟ (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰). و نیز اگر چنین توجیهی در سخنان علمای نامبرده رواست، چرا این توجیه را درباره کتاب **شهید جاوید** نکرده و نگفته‌اید: کتاب نامبرده همان مطالب مفید و مرتضی و طوسی را به همان منظوری که آنان نوشته‌اند، نوشته و پاسخ اهل سنت را داده است تا دیگر احتیاج به نوشتن یک کتاب نداشته باشید و بیهوده زحمت نکشید!؟

سؤال ۴: می‌دانیم که مرحوم مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هیچگاه گرفتار تقیه نبوده‌اند بلکه همیشه با کمال شهامت در مقابل اهل سنت ایستاده و از اعتقادات شیعه دفاع کرده‌اند و در کتابهایی از قبیل شافی و تلخیص الشافی، خلافت خلفا را مورد بحث و مناقشه قرار داده و نقاط ضعف آنانرا بیان نموده‌اند و اگر گرفتار تقیه بودند، هرگز نمی‌توانستند نقاط ضعف خلفا را ذکر کنند با توجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیه نبوده‌اند، چه معنی دارد آنطور که شما نسبت داده‌اید، طبق عقیده اهل سنت سخن بگویند و عقیده شیعه را در مسئله علم امام پایمال سازند!؟

از این گذشته، اگر قرار بود این علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل سنت، منکر علم امام حسین (ع) شوند تا عصمت و عدم اشتباه او را در این قیام برای آنان ثابت

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۰۳

کنند، می‌توانستند از همان اول، طبق مذاق اهل سنت، منکر عصمت امام شوند و خود را راحت کنند چون انکار علم امام و عصمت او در عرض هم است، دیگر چه ضرورتی داشت که علم امام را انکار کنند تا عصمت و عدم اشتباه آنحضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵: شما در ص ۷۴ سخنی بدینمضمون گفته‌اید: منظور من از بررسی کتاب شهید جاوید اینست که طبق تقاضای فضلا به حدیث «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي...» عمل کنم و بدعت این کتاب را آشکار سازم و جواب دهم. و از طرفی در ص ۱۴۹، سطر آخر گفته‌اید: تمام کتاب شهید جاوید به همین کلام سید مرتضی در تنزیه الانبیاء دور می‌زند.

به اقرار خود شما آنچه کتاب شهید جاوید نوشته همانست که مرحوم سید مرتضی نوشته است و می‌دانیم که شیخ طوسی نیز همان نظر سید مرتضی را درباره قیام امام حسین (ع) در تلخیص الشافی، پذیرفته است. حالا از شما می‌پرسیم: آیا آنچه سید مرتضی و شیخ طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا در طول هزار سال یک نفر از علمای شیعه نگفته است: نوشته‌های سید مرتضی و شیخ طوسی درباره قیام امام حسین (ع) بدعت است؟ و چرا شما قبلاً جواب بدعت این دو عالم بزرگ شیعه را که قریب هزار سال است در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید؟! سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (ع) امیدی به پیروزی نظامی نداشت و اینکه مسلم را به کوفه فرستاد که از مردم بیعت بگیرد و پس از رسیدن نامه مسلم به سوی کوفه، حرکت کرد، برای اتمام حجت بود. یعنی کاری بود صوری و ظاهری نه جدی و واقعی.

ما می‌گوئیم: پس از وفات حضرت امام حسن (ع) مردم کوفه، امام حسین (ع) را دعوت به قیام بر ضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و از طرفی معاویه با مسموم کردن امام حسن (ع) پیمان صلح را شکسته بود و آن پیمان دیگر احترامی نداشت. حالا از شما می‌پرسیم: چرا امام حسین (ع) پس از وفات امام حسن (ع)

۲۰۴ □ عصای موسی (ع)

دعوت مردم کوفه را برای اتمام حُجّت، نپذیرفت و با اینکه امیدی به پیروزی نداشت، بر ضد معاویه قیام نکرد تا بدست عمال حکومت شهید شود و ده سال زودتر، این اتمام حُجّت عملی گردد تا مردمی که در این ده سال مردند، حق اعتراض نداشته باشند که چرا آنحضرت بر ما اتمام حُجّت نکرد؟!

سؤال ۷: شما در مقدمه کتاب شهید آگاه ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام را از قرآن و سُنّت و مکتب امیرالمومنین و مکتب سیدالشهداء و مکتب سایر ائمه علیهم‌السلام می‌شناسیم... امام آئینه اسلام و نشان دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام است».

معنای این سخنان اینست که عمل امام، جزء متن اسلام است و آنچه انجام می‌دهد، عین قانون اسلام محسوب می‌شود و از طرفی می‌دانیم که احکام اسلام عمومی و جهانی و مربوط به همه مردم است و امام و غیرامام در آن یکسان هستند و از این جهت، خود امام حسین (ع) می‌فرماید: عمل من، سرمشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰) پس چرا شما در ص ۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم است؟» اگر تکلیف ائمه (ع) غیر از تکلیف مردم است، پس مردم چگونه می‌توانند از عمل ائمه (ع) پیروی کنند؟ و چگونه امام می‌تواند آئینه اسلام و نشان دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلامی باشد؟

سؤال ۸: مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند: امام حسین - علیه‌السلام - آنوقت که در محاصره نظامی واقع شد و دیگر امیدی به پیروزی آنحضرت نبود، از روی اضطرار آماده شد که با سازش ظاهری، مثل حضرت امام حسن (ع) صلحی برقرار کند و از خون‌ریزی بیهوده جلوگیری نماید ولی عمال حکومت یزیدی، صلح را نپذیرفتند و فاجعه کربلا را بر خلاف میل امام، بوجود آوردند.

(تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی بنقل شهید جاوید، ص ۴۴۵ ببعد)

بدیهی است، این سازش ظاهری که مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت پسر معاویه نیست،

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۰۵

چنانکه سازش ظاهری و بیعت علی - علیه‌السلام - با خلفا و همچنین بیعت ظاهری امام حسن (ع) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفاء و معاویه نبود و مردم را گمراه نمی‌کرد، چون همه می‌دانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی که خواسته‌اید این گفته سید و شیخ را محکوم کنید، همه جا این سازش ظاهری و اضطراری را بمعنای تصویب و امضاء و به رسمیت شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! و اینک بعضی از عبارات شما:

۱- در ص ۳۰ نوشته‌اید: «مفسده بیعت و سازش با یزید و امضای حکومت او بیش از مفسده محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است».

۲- در ص ۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را از طرف امام با مصلحت وجود امام در حال تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید و به رسمیت شناختن حکومت او که کمر افناء و اعدام اسلام را بمیان بسته بود در نظر بگیریم».

۳- در ص ۸۱ نوشته‌اید: «حسین فضیلت و شجاعت و حمیت و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود پیشنهاد نمی‌کرد. هرگز امام حاضر نمی‌شد به نزد یزید برود و از فرد کثیف و آلوده‌ای چون او تملق بگوید و او را امیرالمومنین خطاب کند و امت جدش را در اشتباه بیاندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعاگو باشد».

آیا شما توجه ندارید که آنچه مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، آمادگی امام حسین (ع) برای سازش ظاهری و اضطراری برای جلوگیری از خون‌ریزی بیهوده است و چنین سازش ظاهری، نه تصویب و امضای خلافت یزید است، نه تقاضای عفو کردن و تملق گفتن و دعاگوی یزید بودن و نه مردم را گمراه می‌کند، چنانکه بیعت ظاهری علی (ع) با خلفا و بیعت امام حسن (ع) با معاویه، حاوی هیچیک از این معانی نبود. آیا شما فرق بین اضطرار و عدم اضطرار را نمی‌دانید یا می‌دانید و عمداً خلط مباحث، می‌کنید؟! آیا شما نمی‌دانید حدیث رفع

۲۰۶ □ عصای موسی (ع)

که می‌گوید: «رُفِعَ مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ» هر گونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری و بیعت صوری از امام بر می‌دارد؟!!

سؤال ۹: شما در ص ۱۵۰ و ۲۶۰ این جمله را از قول امام حسین (ع) نقل کرده‌اید که فرموده است: «مِنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ إِنِ خَدَعْنَا لَهُ» هر کس در راه خدا ما را فریب دهد، فریب او را می‌خوریم.

اگر شما می‌گوئید: مقصود امام اینست که اهل کوفه ما را دعوت کردند در راه خدا قیام کنیم و آنان به ما کمک کنند و ما می‌دانستیم آنان دروغ می‌گویند ولی با اینوصف دعوت آنانرا قبول کردیم و عمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است و یک فرد عادی هم اگر بداند کسی می‌خواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمی‌خورد، چه رسد به امام که عاقل‌ترین انسان روی زمین است.

و اگر می‌گوئید: مقصود امام اینست که ما گمان کردیم مردم کوفه، راست می‌گویند و در راه خدا قیام کردیم و به امید پیروزی حرکت نمودیم ولی مردم دروغ گفتند و ما در دام فریب آنان واقع شدیم، این مطلب با مبنای شما مخالف است. شما کدامیک از این دو فرض را می‌پذیرید؟ فرض اول را که با عقل مخالف است یا فرض دوم را که با مبنای شما مخالف است؟

سؤال ۱۰: شما در ص ۳۲۴ نوشته‌اید: «بیعت گرفتن از مردم برای امام و فعالیت برای بر انداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود». با توجه به مبنای شما که می‌گوئید: امام امیدی به پیروزی نداشت، مقصود شما اینست که بیعت گرفتن از مردم کوفه بمنظور برگرداندن خلافت به مرکز خود نبوده است بلکه منظور از همه این فعالیتها این بوده که معلوم شود امام حسین (ع) خلافت یزید را به رسمیت نمی‌شناسد. در اینجا از شما می‌پرسیم: اگر مطلب چنین است، پس دیگر چه احتیاجی به جمع‌آوری اعانه و تهیه اسلحه بود؟ اصلاً برای اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به کوفه اعزام شود؟ اگر منظور امام، فقط اعلان مخالفت با حکومت یزید بود، نه برگرداندن خلافت، باید

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۰۷

خود امام یا نماینده‌اش در همان مکه، در اجتماع مردم در مسجد الحرام و منی و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به رسمیت نمی‌شناسد تا این ندای امام بوسیله حُجَّاج به سایر اقطار اسلامی برسد و اگر هم فرضاً می‌خواست اعلان بطلان خلافت یزید زودتر به کوفه برسد، به مسلم دستور می‌داد به کوفه برود و در اجتماعات مردم این مطلب را به گوش همه برساند. دیگر چرا بوی دستور داد در یک خانه مخفی شود و به جمع‌آوری اعانه و اسلحه پردازد؟ و چرا باید این کارها را مخفیانه انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان خلافت یزید، باید مخفی انجام شود که هیچکس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما در ص ۱۵۵ گفته‌اید: رسول خدا (ص) شکست در جنگ اُحد را پیش‌بینی می‌فرمود. و در ص ۱۶۳ گفته‌اید: علی (ع) می‌دانست که در مبارزه با معاویه پیروز نمی‌شود. و در ص ۷۱ گفته‌اید: امام حسین (ع) می‌دانست در این قیام شکست می‌خورد و در کربلا شهید می‌شود.

آیا شما می‌خواهید بگوئید: رسول خدا (ص) در جنگ اُحد و علی (ع) در صِغین و امام حسین (ع) در قیام خود، بدون اینکه امید پیروزی داشته باشند، از روی علم و عمد، اصحاب خود را به خاک و خون کشیدند و سهمی از مسئولیت خون‌کشتگان را بعهده گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول خدا (ص) و علی (ع) و امام حسین (ع) به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کردند و به مدلول حدیث رَفَعُ که می‌گوید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» هیچگونه مسئولیتی در مورد خون‌کشتگان ندارند، بهتر از این نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون امید پیروزی، اصحاب خود را عمداً به کشتن دادند و چنین مسئولیت بزرگی را بعهده گرفتند؟! بسدیهی است، چنین کار نامعقول و نامشروعی هرگز قابل پیروی نیست و مردم دیگر حق ندارند چنین کارهایی را بکنند. در حالی که عمل پیغمبر و امام، سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش اینست که عمل پیغمبر و امام، قابل پیروی نباشد!!!

سؤال ۱۲: شما قبول دارید که محمد بن حنفیه و ابن عباس به امام حسین (ع)

۲۰۸ □ عصای موسی (ع)

گفتند: به مردم کوفه اعتماد نکن. و نیز قبول دارید که مسلم بن عقیل پس از گرفتاریش به محمد اشعث گفت: از قول من به حسین بن علی (ع) بنویس برگردد و به مردم کوفه اعتماد نکند. معلوم می‌شود محمد بن حنفیه و ابن عباس و مسلم بن عقیل هر سه عقیده داشته‌اند امام حسین (ع) به اعتماد مردم کوفه، حرکت کرده و می‌خواست با پشتیبانی آنان در این قیام، پیروز گردد. ولی شما همه جا گفته‌اید: امام حسین به امید پیروزی حرکت نکرد و هرگز قصد نداشت به کمک مردم تشکیل حکومت بدهد بلکه از همان اول برای کشته شدن در کربلا حرکت کرد. آیا شما در این مسئله از محمد بن حنفیه و ابن عباس و مسلم بن عقیل، عالم‌ترید و با اینکه بیش از سیزده قرن از آن حادثه دور شده‌اید از متفکرانی که در متن آن حادثه بوده و از شهود عینی آن هستند، بهتر مسائل مربوط به آن حادثه را درک می‌کنید؟!

سؤال ۱۳: می‌دانیم که گروه توّابین به رهبری «سُلیمان بن صُرَد» قیام کردند و بعنوان توبه به جبران اینکه امام حسین (ع) را یاری نکردند، با عمّال حکومت جنگیدند و جمع زیادی از آنان کشته شدند. آیا توبه این گروه از چه چیز بوده؟ بدیهی است آنان از اینکه امام را در این قیام یاری نکردند، توبه کردند.

و باید دانست آن کاری که در نظر توّابین، توبه محسوب می‌شد، انجام دادن هدف امام حسین (ع) بود و هدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و برگرداندن خلافت به اهل بیت پیغمبر (ص) و از اینرو، «سُلیمان بن صُرَد» رهبر توّابین - به یارانش می‌گفت: ما باید قبلاً نیرو به حد کافی تهیه کنیم تا بهنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به مغلوب کردن دشمن امیدوار باشیم^۱. و هم او می‌گفت: ما یا به شهادت می‌رسیم یا به پیروزی و اگر به پیروزی رسیدیم خلافت را به اهلش برمی‌گردانیم. (ابومِخَنَف به نقل طبری، ج ۴، ص ۴۵۹) و نیز «عبیدالله بن عبدالله مُرّی» سخنگوی توانای توّابین - ضمن سخنرانی خود می‌گفت: اگر ما پیروز شدیم، خلافت را به خاندان پیغمبر (ص) برمی‌گردانیم (تاریخ لوط بن یحیی

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۲.

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۰۹

بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۳۳) و نیز وقتی که توابین در میدان جنگ، با لشکر شام روبرو شدند گفتند: ما به این شرط از جنگ صرف‌نظر می‌کنیم که عبیدالله زیاد را به ما تسلیم کنید تا او را بکشیم و عبدالملک مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط‌بن یحیی بنقل طبری، ج ۴، ص ۴۶۴) و هرگز نباید تصور شود که توابین می‌خواستند خود را به کشتن بدهند.

بنابراین، از سخنان توابین و حرکت آنان که می‌خواستند هدف امام حسین (ع) را انجام دهند، معلوم می‌شود: امام حسین (ع) برای ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و تشکیل حکومت عادلانه اسلامی قیام کرده است نه برای کشته شدن، زیرا اگر برای کشته شدن حرکت کرده بود، هدفش انجام شده بود و دیگر معنی نداشت توابین برای انجام هدف آنحضرت قیام کنند و این کار را توبه خود محسوب دارند. و نیز اگر امام نمی‌خواست تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی‌امیه را ساقط کند، احتیاج به کمک نداشته است و در اینصورت واقعاً از توابین کمک نخواست و چون کمک نخواست، آنان در کمک نکردن به آنحضرت گناه نکرده‌اند و دیگر معنی نداشت بعنوان توبه، قیام کنند.

از آنچه گذشت روشن شد که توابین عقیده داشته‌اند امام حسین (ع) می‌خواست است خلافت را به مرکز خود برگرداند. حالا آیا شما که می‌گوئید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده، از «سُلیمان بن صُرد» رهبر توابین - و پیروانش بیشتر به مقصود امام پی برده‌اید و هدف آنحضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان‌دیده می‌دانید؟! سؤال ۱۴: شما می‌دانید که امام حسین (ع) پس از رسیدن خبر قتل مُسلم بن عقیل، در راه کوفه فرمود: «قَدْ خَدَلْتَنَا شِيعَتُنَا». یعنی: شیعیان ما در یاری ما کوتاهی کردند. معنای سخن امام اینست که ما از شیعیان کوفه انتظار داشتیم برای تسخیر کوفه به ما کمک کنند ولی آنان از کمک ما خودداری کردند.

بدیهی است اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرده بود، هرگز انتظار نداشت مردم کوفه به آنحضرت کمک کنند و در اینصورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما

۲۱۰ □ عصای موسی (ع)

از کمک به ما خودداری کردند. این نظر امام حسین (ع) است ولی شما برخلاف نظر امام می‌گوئید: آنحضرت قصد تسخیر کوفه را نداشته، بلکه برای کشته شدن حرکت کرده است.

حالا آیا شما قضایای مربوط به قیام امام حسین (ع) را از خود امام بهتر می‌دانید و بیشتر از خود آنحضرت به مقصود وی پی برده‌اید؟!

سؤال ۱۵: تردیدی نیست که قتل امام یک جنایت بود، ضربتی بود که بدست عمّال حکومت یزید، بر اسلام وارد شد و در آن زمان بر هر فرد مسلمانی واجب بود به اندازه توانائی خود، نهی از منکر کند و از این جنایت بزرگ جلوگیری نماید. آیا امام که وظیفه‌اش از مردم عادی سنگین‌تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانی که نظر مرحوم سیّد مرتضی را در مسئله قیام امام پذیرفته اند می‌گویند: آنحضرت پس از برخورد با حُرّین یزید، کوشش فراوان کرد که از برخورد نظامی و خونریزی جلوگیری کند و از اینرو، ضمن سخنان خود به حُرّین یزید و اردوی او، در دو نوبت فرمود: اگر شما آماده نیستید مرا در قیام خود یاری کنید، آزادم بگذارید برگردم، و نیز در مذاکراتی که با عمربن سعد در چند نوبت انجام داد روی ترک خصومت، پافشاری کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانه امام را در مورد ترک خصومت، نپذیرفتند. پس طبق نظر مرحوم سیّد مرتضی و کتاب **شهید جاوید** امام وظیفه نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری از قتل خود، کوشش فراوان کرد.

ولی شما می‌گوئید: امام برای کشته شدن و تعبّد به شهادت حرکت کرد. و طبیعی است که در اینصورت، امام نمی‌تواند و نباید از قتل خود جلوگیری کند چون جلوگیری از قتل خود برخلاف منظور آنحضرت است، بلکه باید تلاش کند که عمّال حکومت یزید، خونس را بریزند تا هدف امام که علی‌الفرض کشته شدن و تعبّد به شهادت است، انجام شود.

آیا شما می‌گوئید: امام برای جلوگیری از قتل خود - این جنایت بزرگ تاریخ -

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۱۱

کوشش نکرد و این وظیفه بزرگ اسلامی را انجام نداد؟ و بعبارت دیگر: آیا امام از منکر بزرگ، نهی نکرد و وظیفه نهی از منکر را ترک نمود چون می‌خواست کشته شود و تعبُّد به شهادت انجام گردد؟! آیا می‌دانید شما با این منطقی که در پیش گرفته‌اید، ندانسته امام را یک فرد گناهکار و تارک نهی از منکر معرفی کرده‌اید؟!!

نظر نهائی درباره کتاب "شهید آگاه"

نظر نهائی ما درباره کتاب شهید آگاه اینست که قیام امام حسین (ع) را به طریقی نامعقول و غیرمنطقی و غیرقابل پیروی تفسیر و توجیه کرده است و این کتاب عقل بیدار خواننده را قانع نمی‌کند و از طرفی چون اساس کتاب نامبرده، باطل است، به ترویج باطل کمک کرده است. و از طرف دیگر چون مشتمل بر تهمت به رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مُسَلِّم بن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی است کتابی مضرّ و خارج از حدود ادب و امانت نویسندگی محسوب می‌شود. و لازم است نویسنده محترم آن پس از مطالعه ملاحظاتی که درباره کتابش نوشتیم هر چه زودتر از آستان قدس رسول خدا (ص) و امام حسین (ع) و مسلم بن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی پوزش بطلبد و عذر تهمت‌هایی را که به آن ذوات مقدّس زده است، بخواهد که عذر خطا خواستن هزار بار بهتر از اصرار بر خطاست. خداوند همه ما را از خطر احساسات افراطی و بی‌مهاری، محفوظ بدارد بمحمد و آله الطاهرين، آمین.

یک نکته مهم

سابقاً - در اول این نوشته - گفتیم که در جامعه ما، دو گروه افراطی و تفریطی درباره علم امام وجود دارد. گروه افراطی می‌گویند: علم امام حضوری و نامحدود است و گروه تفریطی می‌گویند: امام فقط علم به احکام دارد و علم غیب ندارد و ما در این نوشته افراط آن گروه و تفریط این گروه را محکوم کرده و راه اعتدال را نشان دادیم.

ولی نکته مهمی که در تذکر آن لازم است، اینست که در جامعه ما گروه تفریطی در اقلیت است و مورد انواع تحقیر و حتی تهمت واقع می‌شود و زمینه رشد و پیشروی ندارد ولی گروه افراطی مورد تکریم و تشویق واقع می‌شود و زمینه رشد و پیشروی دارد و این خود دلیل اینست که مزاج اجتماع و محیط مذهبی ما آماده پذیرش یک بیماری روحی و اعتقادی خطرناکی است که اگر پیشگیری نشود، جامعه ما گرفتار همان انحرافی می‌شود که نصاری بدان مبتلا شدند و حضرت مسیح - علیه السلام - را تا سرحد خدائی بالا بردند و خدا را تا سرحد یک انسان فرود آوردند. در اینجا برای اینکه روشن شود، محیط مذهبی ما آماده پذیرش چنین بیماری اعتقادی است، چند شاهد می‌آوریم:

۲۱۴ □ عصای موسی (ع)

۱- سید ابوالفضل نبوی قمی در کتاب امراء هستی - ص ۲۲۴ نوشته است: «علم امام نامتناهی و لایتغیر است».

و از طرفی می‌دانیم که علم نامتناهی مختص به خداوند عالم است و کسی که بگوید: علم امام نامتناهی است، گرفتار شرک در صفات شده، یعنی صفتی را که مختص به خداست برای غیرخدا ثابت کرده و این شرک از شرک در عبادت که بت پرستان گرفتار آن بودند بدتر است. ولی می‌بینیم که در اجتماع ما کسانی که این شرک صریح را نوشته‌اند، نه تنها مورد اعتراض واقع نشده بلکه مورد احترام نیز واقع می‌شوند و مثلاً همین سید ابوالفضل نبوی قمی که چنین شرکی را نوشته، از شهریه حوزه علمیه قم استفاده می‌کند و بدینگونه شرک در مرکز توحید عرض وجود کرده است. و این از عجیب‌ترین حوادث عصر ماست که شرک در لباس توحید تجلی کرده و کسی با آن مبارزه نمی‌کند!

۲- سید محمد علی کاظمینی بروجردی در کتاب جواهرالولاية - ص ۳۱۲ - نوشته است: «علم امام نامتناهی و لایتغیر است».

این شخص با اینکه چنین شرک واضحی را نوشته، در تهران مسجدی را اشغال کرده و بعنوان امام جماعت، پیشوای گروهی از مسلمانان عامی شده و بدینگونه شرک به پیشوائی توحید رسیده است!

۳- محمد علی انصاری قمی در کتاب «دفاع از حسین شهید» ص ۳۹۹ - نوشته است: «علم ائمه علیهم السلام ذاتی است نه اکتسابی» و در ص ۳۳۶ نوشته: «پیغمبر و امام برای رسیدن به مقصود و فهمیدن امور احتیاج به وسائل عادی و مادی ندارند».

با اینکه می‌دانیم به اتفاق همه علمای اسلام، علم ذاتی مختص به خداست و نیز می‌دانیم پیغمبر و امام احتیاج به وسائل مادی دارند و فقط خداست که احتیاج به وسائل مادی ندارد. ولی این شخص با اینکه برخلاف اجماع همه علمای اسلام، این شرک قبیح را نوشته است در قم مرکز حوزه علمیه شیعه، زندگی می‌کند و با

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۱۵

اینکه خودش می‌گوید: من کاسب بازنشسته‌ام، در لباس اهل علم است و بالاتر از این، بعضی از اهل علم، همین کتاب او را که چنین شرک صریحی را در آن نوشته خریده و مجانی بین اهل توحید، پخش کرده‌اند!!!

۴- افرادی در حوزه علمیه قم هستند که می‌گویند: علم امام حضوری است نه حصولی.

در حالیکه عالم بزرگ، مرحوم حاج میرزا محمد حسن آشتیانی، صاحب حاشیه کبیر بر رسائل شیخ انصاری، در کتاب قضاء خود - ص ۵۱ - فرموده: «بعضی از اهل ضلالت گفته‌اند: امام علم حضوری به همه افعال مردم دارد». آری بعضی از اهل ضلالت در حوزه قم هستند که می‌گویند: امام علم حضوری به همه چیز دارد ولی با آنان مبارزه نمی‌شود.

۵- صغیر اصفهانی در دیوان شعر خود با کمال بی‌پروائی نوشته است:

در مذهب عارفان آگاه الله علی، علی است الله

و تا حال شنیده نشده است که یک مقام علمی و مذهبی به این شرک صریح اعتراضی کرده یا انتقادی نوشته باشد.

این چند شاهد، کافی است که خواننده عزیز را به این نکته مهم متوجه کند که مزاج اجتماع ما، آماده پذیرش بیماری مسری و خطرناک شرک است و بر علمای دلسوز و آگاه است که از پیشرفت این فکر مسموم جلوگیری کنند و بهترین راه جلوگیری اینست که به مردم آگاهی بدهند و اسلام را چنانکه هست به اجتماع اسلامی بشناسانند، زیرا اگر توحید اسلامی، مخصوصاً از زبان ائمه اهل بیت - علیهم السلام - و بالاخص از زبان نهج البلاغه، به مردم فهمانده شود و در مقیاس وسیعی نوشته و گفته گردد و گسترش یابد، دیگر زمینه فکری مردم مسلمان آماده پذیرش اینگونه افکار شرک‌آمیز، نخواهد بود.

و باید دانست که مبارزه با گروه افراطی و افکار شرک‌آلوده آنان واجب‌تر از مبارزه با گروه تفریطی است که می‌گویند: امام فقط علم به احکام دارد و علم غیب ندارد،

۲۱۶ □ عصای موسی (ع)

زیرا فکر گروه افراطی با اساس اسلام مخالف است و ریشه توحید را می خشکاند ولی فکر گروه تفریطی فقط یک اشتباه است که به اساس اسلام لطمه ای نمی زند، زیرا علمای بزرگی از قبیل سید مرتضی در شافی - ص ۱۸۸ - و شیخ طوسی در تلخیص الشافی، جزء ۱ - ص ۲۵۲ - فرموده اند: «داشتن علم غیب، شرط امامت امام نیست».

و نیز باید دانست گروه افراطی که می گویند: علم امام حضوری و نامتناهی و ذاتی است، در نظر ائمه - علیهم السلام - حتی از خوارج که حضرت علی (ع) را کافر می دانستند، بدترند و مبارزه با آنان واجب تر و اینک چند حدیث در این باره می آوریم تا معلوم شود این گروه تا چه اندازه در نظر پیشوایان اسلام، منفور و مبارزه با آنان واجب است.

الف - شیخ طوسی به سند خود از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل می کند که فرمود:

«أَحْذَرُوا عَلَيَّ شُبَّانِكُمُ الْعُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْعُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَعَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَاللَّهِ إِنَّ الْعُلَاةَ لَشَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسِ». (اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۶۲)

یعنی: «از غالیان برحذر باشید که جوانان شما را فاسد نکنند چون غالیان بدترین خلق خدا هستند، آنان عظمت خدا را کوچک می کنند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می نمایند. بخدا قسم که غالیان از یهود و نصاری و مجوس بدترند».

ب - و نیز شیخ طوسی به سند خود از حضرت امیر - علیه السلام - نقل می کند که فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعُلَاةِ كِبْرَائِيَّةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مِنَ النَّصَارَى اللَّهُمَّ اخْدُلْهُمْ أَبَدًا وَ لَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَدًا». (اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۶۳)

یعنی: «خدایا من از غالیان بری و بیزارم مانند بیزاری حضرت عیسی از نصاری. خدایا همیشه آنانرا به خود واگذار و یک نفر از آنان را یاری مکن».

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۱۷

ج - شیخ صدوق به سند خود از حضرت امام رضا - علیه السلام - نقل می‌کند که فرمود:

«الْعُلَاةُ كَفَّارٌ وَالْمُقَوَّضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ وَاكَلَهُمْ أَوْ شَارَبَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ اتَّمَنَّهُمْ عَلَى أَمَانَةٍ أَوْ صَدَّقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ أَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَوِلَايَةِ رَسُولِهِ وَوِلَايَةِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ».

(اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۵۰)

یعنی: «غالیان کافرند و مُقَوَّضَه مشرکند، کسی که با آنان مجالست یا آمیزش کند یا هم غذا شود یا پیوند دوستی ببندد یا به آنان زن بدهد یا از آنان زن بگیرد یا امانتی نزدشان بسپارد یا گفتار آنانرا تصدیق کند یا با کلمه‌ای آنانرا یاری کند از ولایت خدا و رسول و ولایت ما اهل بیت، خارج می‌شود».

توجه: مُقَوَّضَه کسانی هستند که می‌گویند: خداوند امر آفرینش و رزق خلق را به پیغمبر و آل و اگذار کرده چنانکه در حدیث آمده که به امام صادق - علیه السلام - گفتند: «فلانی می‌گوید: ارزاق بندگان را شما تقدیر می‌کنید. فرمود: رزق ما را جز خدا کسی تقدیر نمی‌کند. من خودم محتاج شدم، برای عیال خود، طعامی تهیه کنم و برای این جهت، ناراحت بودم، پس آنگاه که قوت آنانرا فراهم کردم آسوده شدم».

(اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۹۲)

د - و نیز شیخ صدوق به سند خود از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که فرمود: «مَا أَعْجَبَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ؟! كَمْ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ رَبُّ مَعْبُودٍ وَ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ عَبْدٌ غَاصٌّ لِمَعْبُودٍ وَلَقَدْ كَانَ قَوْلُ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى الْعِصْيَانِ أَهْوَنَ عَلَيْهِ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَنْسِبُهُ إِلَى الرَّبُّوبِيَّةِ» (اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۵۲)

یعنی: «چقدر عجیب است سخنان مردم درباره علی - علیه السلام - چقدر فرق است بین کسانی که می‌گویند: او پروردگار لایق پرستش است و بین کسانی که می‌گویند: او بنده گناهکار خداست (مقصود خوارج است) و بی تردید تحمل سخن ناحق خوارج که آنحضرت را گناهکار می‌دانستند برای آنحضرت آسان‌تر بود از تحمل کسانی که نسبت ربوبیت به وی می‌دادند».

۲۱۸ □ عصای موسی (ع)

می‌بینیم که گروه افراطی غالیان در نظر حضرت امیر - علیه‌السلام - از خوارج یعنی ابن‌ملجم و همفکران او بدترند و در نظر ائمه دین، از یهود و نصاری و مجوس منفورتر و گمراه‌تر بشمار می‌روند. و بدون تردید کسانی که می‌گویند: علم ائمه ذاتی است یا می‌گویند: نامتناهی است یا می‌گویند: حضوری است، از غالیان بشمار می‌آیند ولی با کمال تأسف در محیط ما، این گروه، با اینکه از خوارج بدترند، طرد نشده‌اند و این خود دلیل است که اتمسفر مذهبی ما مسموم است که اینگونه افکار در آن عرض وجود می‌کند و بر علمای متعهد و وظیفه‌شناس است که با این فکر انحرافی مبارزه کنند و محیط دینی را برای رشد علم و تحقیق و افکار صحیح، آماده سازند.

محیط مذهبی ما چون پس از سالها تبلیغات انحرافی و افراطی مسموم شده است گمان می‌رود در حال حاضر حتی اگر بعضی از مطالبی را که رئیس مذهب شیعه، مرحوم شیخ مفید، درباره ائمه - علیهم‌السلام - مطرح کرده است کسی امروز مطرح کند، اسباب زحمت او فراهم گردد. مثلاً شیخ مفید فرموده: دلیل عقلی نداریم که ائمه - علیه‌السلام - از همه انبیاء افضل باشند و از دلیلهای نقلی نیز برای من، یقین حاصل نشده و در این مطلب تردید دارم. (بحار، ج ۲۶، ص ۲۹۸) بنظر می‌رسد این قبیل مطالب را اگر کسی حتی بمنظور تحقیق و بررسی نقل کند، مورد اعتراض این غالیان واقع شود. ولی در مقابل اگر راوی غالی کذابسی، حدیث غلوآمیزی که مخالف قرآن است، نقل کند، مورد اعتراض واقع نخواهد شد. و اینک یک نمونه:

عبدالله بن القاسم البطل که مردی غالی و کذاب است (رجال نجاشی، ص ۱۶۷) به امام صادق (ع) نسبت داده که فرموده است: «هر امامی که نداند چه بسرش می‌آید و سرنوشت او چیست حجّت خدا نخواهد بود.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸) این حدیث علاوه بر اینکه راویش غالی و کذاب است، مخالف قرآن است که می‌گوید: پیغمبر خدا نمی‌داند چه بسر او و امتش خواهد آمد «وَمَا أَدْرِ مَا يُعْمَلُ بِي وَلَا بِكُمْ». (سوره احقاف، آیه ۹)

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۱۹

ولی این حدیث ضدقرآن، نه تنها مورد اعتراض واقع نشده است بلکه برای اثبات علم امام، به آن استدلال کرده‌اند و مثلاً: ۱- سید احمد زنجانی فهری در کتاب سالار شهیدان، ص ۲۳۶. ۲- و سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی در کتاب یک تحقیق عمیق‌تر، ص ۵۴. ۳- و محمد حسین اشعری و حسین کریمی و سید حسن آل‌طه در کتاب یک بررسی مختصر، ص ۱۶. ۴- و علی کاظمی در کتاب راه سوم، ص ۳۳. ۵- و عطائی خراسانی در ضمیمه افسانه کتاب، ص ۵۱۱. ۶- و محمد علی انصاری قمی در کتاب دفاع از حسین شهید، ص ۴۳. ۷- و محمد تقی مصباح یزدی در کتاب راهنماشناسی ص ۴۸۲. این حدیث ضدقرآن را برای اثبات علم امام آورده و بدان تمسک کرده‌اند بدون اینکه به سند آن توجه کنند یا آنرا با آیات قرآن مقایسه نمایند!

آری یک راوی غالی بنام «عبدالله بن القاسم البطل» در بیش از ۱۲ قرن پیش، حدیثی را برخلاف قرآن و طبق افکار غلوآمیز خودش، جعل می‌کند و عقیده باطل خود را بدینوسیله ترویج می‌نماید و گروه زیادی را فریب می‌دهد و حتی عده‌ای از باصلاح نویسندگان زمان ما را که نامشان را بردیم در این عقیده باطل بدنبال خود می‌کشد! و این خود دلیل است که محیط مذهبی ما آماده پذیرفتن افکار غلوآمیز و ضدقرآن است و اینست آن بیماری خطرناک و واگیرداری که باید سریعاً معالجه شود. و اینست آن نقطه انحرافی که بهانه بدست دشمنان شیعه داده که نوشته‌های این افراد افراطی و منحرف را بعنوان عقاید شیعه بشناسند و مثلاً «مُحِبِّ الدِّينِ خَطِيبِ» در کتاب «الْخُطُوطُ الْعَرِيضَةُ» ص ۲۵ - بنویسد: «گروه شیعه، امامان خود را تا سرحد خدایان یونان بالا برده‌اند». آنگاه اینگونه نوشته‌ها را دلیل قرار بدهند که شیعه اصلاً مسلمان نیست چنانکه محب‌الدین خطیب در کتاب نامبرده چنین کرده است!!!

اینجاست که وظیفه زعمای شیعه سنگین‌تر می‌شود و بر آنان واجب می‌گردد که افرادی مثل انصاری قمی را که می‌نویسند: علم ائمه (ع) ذاتی است و پیغمبر و امام

۲۲۰ □ عصای موسی (ع)

احتیاج به وسائل مادی ندارند و سید ابوالفضل نبوی و سید محمد علی کاظمینی بروجردی را که می‌نویسند: علم امام نامتناهی است. و کسانی را که می‌گویند: ائمه (ع) علم حضوری به همه چیز دارند، تنبیه کنند و جلو آنها را بگیرند تا بیش از این، بهانه بدست دشمنان شیعه ندهند و حربه آنها را تیزتر نکنند و لکه ننگ به دامن شیعه نچسبانند و فرقه ناجیه را سر بزیر نسازند.

هشدار

ما به این گروه غالی و افراطی هشدار می‌دهیم که در طرز تفکر خود، تجدیدنظر کنند و صحیح‌تر بیندیشند و برای شناخت پیغمبر و امام با نظری تیزبین و دور از هر گونه احساسات افراطی به قرآن و اخبار اهل بیت مراجعه کنند تا راه اعتدال را بیابند و دیگر نگویند: علم امام ذاتی است یا غیرنامتناهی است یا امام علم حضوری به همه چیز دارد. یا پیغمبر و امام احتیاج به وسائل مادی ندارند. و اینک برای راهنمایی آنان دو حدیث می‌آوریم تا بفکر آنان کمک کند:

۱- حضرت علی (ع) در میدان صفین ضمن سخنانی خطاب به اصحابش سخنی بدینمضمون می‌فرماید: «شما گمان مبرید که اگر مطلب حقی را بر من عرضه کنید از پذیرفتن آن امتناع می‌کنم نه، چنین نیست، من از شما می‌خواهم که اگر حقی را تشخیص دادید از گفتن آن خودداری نکنید و از شرکت در مشورت و اظهارنظر بر اساس عدالتخواهی امتناع نورزید چون من خودم را مافوق انسان نمی‌دانم و معتقدم از نظر جنبه بشری ممکن است اشتباه کنم و احتیاج به تذکر داشته باشم. آری من خود را در امان از خطاء نمی‌دانم مگر اینکه خداوند، مرا از خطا مصون بدارد. «فَأَنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَءَ وَلَا أَمْنٌ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

در اینجا امام صریحاً اصحاب خود را تشویق می‌کند که اگر گاهی نظری مخالف نظر آنحضرت دارند، با کمال آزادی اظهار کنند، زیرا از لحاظ جنبه بشری ممکن

پاسخ به آقای لطف‌الله صافی گلپایگانی □ ۲۲۱

است امام اشتباه کند. بدیهی است اگر علم امام ذاتی و نامتناهی بود از نظر جنبه بشری نیز امکان اشتباه در وی نبود، زیرا امکان اشتباه از محدودیت علم سرچشمه می‌گیرد و گرنه آنجا که علم مطلق و نامتناهی وجود دارد، هرگز امکان اشتباه وجود ندارد و از اینرو، درباره خدا امکان اشتباه تصور نمی‌شود.

۲- در حدیثی وارد شده که از امام جعفر صادق - علیه‌السلام - سوالی کردند فرمود: جواب این سوال را نمی‌دانم و پس از لحظه‌ای درنگ با فکر و تأمل یا به الهام خدائی جواب آنرا داد، آنگاه فرمود: اگر علم ما زیاد نمی‌شد آنچه می‌دانیم به پایان می‌رسید. (بحار، چاپ جدید، ج ۲۶، ص ۹۱)

در اینجا امام صریحاً می‌فرماید: اگر به علم ما افزوده نمی‌شد به پایان می‌رسید و معلوم است که اگر علم امام نامتناهی بود، معنی نداشت بفرماید: اگر علم ما افزوده نمی‌شد به پایان می‌رسید، زیرا چیزی که نامتناهی و نامحدود باشد هرگز به پایان نمی‌رسد.

امید است این افراد افراطی و غالی با ملاحظه آنچه نوشتیم از راه انحرافی باز گردند و حقیقت را بپذیرند. انشاءالله.

مدارك كتاب

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه از سید رضی وفات ۴۰۶.
- ۳- بحار الانوار چاپ جدید از علامه مجلسی.
- ۴- اصول کافی چاپ آخوندی طهران از کلینی.
- ۵- تنزیه الانبیاء چاپ عبدالرحیم از سید مرتضی.
- ۶- تلخیص الشافی چاپ نجف ۱۳۸۳ از شیخ طوسی.
- ۷- مجمع البیان چاپ اسلامیة طهران از طبرسی.
- ۸- لهورف چاپ اصفهان ۱۳۶۶ از ابن طاوس.
- ۹- شرح نهج البلاغه از ابن میثم چاپ تهران.
- ۱۰- رسائل شیخ انصاری چاپ رحمة الله.
- ۱۱- قوانین میرزای قمی چاپ احمد.
- ۱۲- جواهر فقه چاپ نجف از صاحب جواهر شیخ محمد حسن.
- ۱۳- اصل الشیعة و اصولها چاپ نجف از کاشف الغطاء.
- ۱۴- الغدیر ج ۵ چاپ نجف از علامه امینی.
- ۱۵- ارشاد مفید چاپ اصفهان ۱۳۶۴.
- ۱۶- شرح ابن ابی الحدید چاپ مصر ۱۳۷۸.
- ۱۷- رجال کشی چاپ نجف مطبعة آداب.
- ۱۸- اوائل المقالات شیخ مفید چاپ تبریز.
- ۱۹- الشیعة و التشیع از محمد جواد مغنیه.
- ۲۰- متشابه القرآن و مختلفه از ابن شهر آشوب چاپ ۱۳۶۹.

۲۲۴ □ عصای موسی (ع)

- ۲۱- وسائل الشیعة ج ۹ چاپ اسلامیه از شیخ حر عاملی.
- ۲۲- رجال نجاشی چاپ مرکز نشر کتاب تهران.
- ۲۳- المقاصد العلیه از شهید ثانی چاپ سنگی.
- ۲۴- قاموس الرجال چاپ مرکز نشر کتاب از محقق ششتری.
- ۲۵- کامل ابن اثیر چاپ بیروت ۱۳۵۸.
- ۲۶- حاشیه سید علی بر قوانین چاپ احمد.
- ۲۷- حاشیه مشکینی بر کفایة آخوند خراسانی.
- ۲۸- سیره ابن هشام چاپ مصر ۱۳۵۷.
- ۲۹- غیبت شیخ طوسی.
- ۳۰- تمة المنتهی چاپ دوم از محدث قمی حاج شیخ عباس.
- ۳۱- تاریخ طبری طبع لیدن و طبع مطبعة استقامت قاهره.
- ۳۲- کامل الزیارات ابن قولویه.
- ۳۳- اثبات الهداة از شیخ حر عاملی.
- ۳۴- قضاء میرزا محمد حسن آشتیانی.
- ۳۵- امراء هستی از سید ابو الفضل نبوی قمی.
- ۳۶- جواهر الولاية از سید محمد علی کاظمینی.
- ۳۷- تفسیر المیزان از استاد علامه طباطبائی.
- ۳۸- شیعه در اسلام از استاد علامه طباطبائی.
- ۳۹- رساله سهو النبی، ملحق به جلد ۱۱ قاموس الرجال از محقق ششتری.
- ۴۰- حاشیه سید محمد تنکابنی بر رسائل شیخ انصاری.
- ۴۱- الاخبار الطوال از دینوری.
- ۴۲- کتاب معتبر از محقق حلی.
- ۴۳- کنز الفوائد از کراچکی.
- ۴۴- مستدرک الوسائل از محدث نوری.
- ۴۵- کشف المحجّة از ابن طاووس.
- ۴۶- خلاصة الرجال از علامه حلی.
- ۴۷- رجال ابن داود.
- ۴۸- الخطوط العریضة از محب الدین خطیب مصری.
- ۴۹- کتاب راهنما شناسی از محمد تقی مصباح یزدی.
- ۵۰- مجله نور علم از جامعه مدرسین قم شماره ۴۹.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**